

تقریر جلسات ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۸۸،  
۲۸۹، ۲۹۶، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۷ و ۳۰۸  
موجود نیست.

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۲۷۱ (۱) (۱۳۹۷، ۲، ۷) / ۱۹ محرم / شنبه

تا سال گذشته رسیدیم به بحث عمل، که عمل مطلق را مطرح کردیم.

عمل مطلق شامل ایمان و عمل می شود.

۱. اولین بحثی که در عمل داشتیم، این بود که: عمل مطلق از جهت سلوکی چه می شود؟ که گفتیم کسب دل می شود. و توضیح دادیم که چگونه انسان را می سازد.

عمل مطلق خوب و پاک موجب می شود که دل نورانی شود یا عمل بد و ناپاک سبب می شود که دل ظلمانی شود.

دل ساحت سلوک و باطن است. این ها را توضیح دادیم.

قرآن دارد یک دوره اصطلاحات سلوکی را با ادبیات قرآنی و الهی بیان کرده است.

۲. گستره عمل.

که توضیح دادیم که خیلی عرض عریض دارد و انسان دایما دارد خودش را می سازد.

۳. این عمل مطلق، دو شعبه دارد: ایمان و عمل. که عمل خاص است.

اینجا چند بحث را پیش آوردیم:

۱- نسبت ایمان و عمل خاص. ایمان آن بخش مرکزی دل را می سازد و عمل بخش زیرین دل را می سازد.

ایمان مشخص روح است و عمل مشخص بدن برزخی و قیامتی ماست.

در اینجا چند نکته را گفتیم و این که چرا ایمان معیار قرار می گیرد:

- ایمان نباشد عمل صالح پذیرفتنی نیست. و اصل ایمان است. ایمان و علم مایه قرب و صعود ما به خداوند

است. در عین حال عمل کمک می کند به ایمان. برخی از عمل ها کمک می کند به ایمان و لازمه ایمان.

برخی عمل ها هم نه ایمان است و نه لازمه ایمان، بلکه دل را جلا می دهد.

## روح عمل

عمل خاصی که انجام می دهیم، این عمل یک مساله مهمی که دارد این است: در سطح که نگاه می کنیم، این گونه است که: یک ولی خدا نمازی می خواند، من از او تقلید می کنم، ۵ دقیقه و لهجه و...

روح عمل از بحث های جدی سلوکی است و از سطح می گذریم. چرا که سطح یکی است، ولی چی باعث می شود که عمق پیدا می شود.

این در عمل صالح است، در عمل طالح هم همین طور است.

مثلا خبث طینیتی که در معاویه است یا افراد اینچینی است، با خبث طینیتی که در یک انسان عادی است، خیلی فرق می کند و خدا از او آسان می گیرد ولی از معاویه و امثالهم خیلی حساب می کشد و سخت می گیرد.

روح عمل، باطن عمل است و باطن عمل هم مسایل سلوکی است.

صدرا این بحث ها را اواخر مفاتیح الغیب آورده است و به این مساله التفات داشته است.

خدا حساب و عقابش نسبت به افراد، به حسب اتمام حجت بر آن ها است.

## مولفه های تشکیل دهنده روح عمل

چند چیز روح عمل را تشکیل می دهد:

۱. معرفت.

۲. صدق و صفا

۳. اخلاص

### ۱. معرفت

انسان یک موجود شعوری ارادی است. مثل سنگ نیست، بلکه در مرحله ای که کنش انسانی حساب می شود، می فهمیم و می یابیم، بعد تصمیم می گیریم و انجام می دهیم. که از آن تعبیر می کنیم به تروی. بر اساس فهمی که داریم تصمیم می گیریم به نماز خواندن. این می شود کنش ارادی. این کنش ارادی بر اساس شعور حاصل می شود.

اول تصور، بعد تصدیق، بعد شوق، بعد انبعاث عضلات و...

کنش ما، شعوری ارادی است. اولاً فهم و درک واقعیت. تصمیم بر آن اندیشه، و بعد شروع به انجام کار. لذا اعمال ارادی ما هیچ گاه همچون عمل یک سنگ، خنثی نیست.

لذا معرفتی که در آن عمل نهفته است، مهم است.

بحث عبادت احرار و تجار و عبید را در روایات شنیده اید.

عبادت تجار: من خدا را می پرستم تا به بهشت بروم.

عبادت عبید: من خدا را می پرستم تا به جهنم بروم.

عبادت احرار: شایسته عبادت یافتن یا حبا له.

این ها بر می گردد به هویت شعوری ارادی. یکی می گوید: به جهنم بروم، پس خدا را عبادت کنم. یکی می گوید: آخرتم را آباد کنم و به بهشت بروم پس خدا را عبادت کنم. یکی هم می گوید: من او را اهل عبادت یافتم.

بوعلی در نمط ۹ خیلی زیبا، عابد و زاهد و عارف را توضیح داده است و آنجا به منطق پشت صحنه عبادت خیلی خوب اشاره می کند.

معرفتی که پشت صحنه عمل است و اعمال بر اساس معرفت ها رنگ می پذیرد.

پس معرفت پشت صحنه اعمال خوابیده است.

یک بیان دیگر:

«إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ»

ایمان بالا می رود و عمل صالح خود بالا نمی رود، بلکه سبب می شود که ایمان بالا رود.

ما انواع معرفت نسبت به خداوند داریم.

آن ولیّ خدایی که به اوج رسیده است، تعاملش با خدا چگونه است؟ او جور دیگری عالم را می بیند. مراتب یقین و ایمان را ببینید، او دارد با یقین دارد کار می کند. وقتی این است، روح عمل را یکی یقین دارد، یکی اتصال کامل دارد و یکی نیم اتصال دارد و... پس همه یکجور نیستند.

هر چه قوی تر، عمل هم بالاتر. لذا روح عمل، معرفت به خداوند متعال است. و نوع عمل تغییر می کند. در منطقه ما یک پیرمردی بود که خیلی اهل دل بود. مردم به او یک وجهی می دادند و از او می خواستند فقط یک قل هو الله احد برای پدر یا مادرمان بخوان! این قدر روح عمل فرق می کند.. ولی خدا گاه با یک عمل، هزاران مرتبه را در می نوردد. همه این ها زیر سر چیست؟ روح عمل. معرفت به خدا را چقدر سامان دادید؟

خوب است که یک برنامه درستی برای ارتباط با خدا داشته باشیم! معرفت خود را درست کنیم. برخی آنقدر ارتباط برقرار می کنند، می گویند: چیست در عالم که به دست خدا نیست و... همین سبب می شود که عمل و اندیشه و دلسوزی و... همه اش متفاوت است.

خوبست یک برنامه بگذارید و بر آن مداومت داشته باشید. بعد کم کم می بینید که نورانیت می آید. این که روح عمل، عمل را بالا می برد، در صورتی که یقین بالا باشد، عمل اندک چقدر اثر دارد و بالا می رود.

«أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ إِنَّ الْعَمَلَ الدَّائِمَ الْقَلِيلَ عَلَى الْيَقِينِ أَفْضَلُ عِنْدَ اللَّهِ مِنَ الْعَمَلِ الْكَثِيرِ عَلَى غَيْرِ يَقِينٍ.»  
شما هر چقدر نماز بخوانی و یقینت کم باشد، به اندازه یک نماز کسی که یقین دارد نمی رسد.

ما در بحث ایمان توضیح دادیم که چطور می شود یقین را تحصیل کرد و از ظاهر به باطن پیش رفت. تحصیل معرفت: نمی گویم علم شهودی عرفانی. بلکه از علم حصولی شروع کنیم. ما حرف خدا و پیغمبر را خوب بفهمیم. و کم کم در فهم به یقین برسیم.

دو سال قبل توضیح دادم که چگونه فهم حصولی لازمه اش افزوده شدن بر یقین است.

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۲۷۲ (۲) (۱۳۹۷،۷،۸ / ۲۰ محرم / یکشنبه)

رسیدیم به عمل خاص.

عمل خاص عملی است که در برابر ایمان قرار میگیرد.

عمل خاص و ایمان، دوگانه ایست که در قرآن هم مطرح شده است. «آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ»

با این توضیح، می‌خواستیم نسبت ایمان و عمل را درست کنیم.

بحث روح عمل را آغاز کرده بودیم.

ما اعمال به ظاهر یکسان از افراد می‌بینیم، ولی گاه عمل یکسان یک شخص با دیگری از زمین تا آسمان فرق می‌کند. مثلاً امیرالمومنین علیه السلام یک نمازی خوانده است در حد ۲۰ دقیقه و ما هم به حسب ظاهر دقیقاً به همان شکل نماز بخوانیم، ولی نماز حضرت کجا و نماز ما کجا؟!

اینجا باید چه گفت؟ اینجا مساله اصلی روح عمل است. روح عمل منطبق نهفته شده و پشت صحنه عمل است. روح عمل باعث می‌شود که دو عمل به ظاهر یکسان، متفاوت شوند.

معرفت، صدق و صفا، اخلاص و امور مربوط به آن.

این‌ها را باید چگونه توضیح داد؟!

در مورد معرفت توضیحاتی را دیروز عرض کردیم.

ادامه معرفت

این حدیث را دیروز خواندیم:

«أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ إِنَّ الْعَمَلَ الدَّائِمَ الْقَلِيلَ عَلَى الْيَقِينِ أَفْضَلُ عِنْدَ اللَّهِ مِنَ الْعَمَلِ الْكَثِيرِ عَلَى غَيْرِ يَقِينٍ.»

بحث‌های باطنی نوعاً بحث‌های سلوکی است. که از سطح ظاهر و فقهی در می‌آییم و می‌رسیم به بحث‌های سلوکی و باطنی. گرچه در بحث‌های فقهی هم می‌گویند: نماز با حضور قلب، افضل است.

این معرفتی که گفتیم،...

اهل بیت ابتدا ذهنمان را درست می‌کنند.

کسانی هستند که از ابتدا معرفت دارند مثل اوپس قرنی که حسابشان جدا است.

ولی برای دیگران چنین می‌فرمایند: شما که دعا می‌کنید، خدا سمیع و مجیب است، و... این به این معنی نیست که شخص سمیع و مجیب بودن خداوند را شهود کرده است و خدا را خوانده است.

بلکه ابتدائاً به صورت حصولی می‌داند سپس با انس گرفتن، کم‌کم این‌ها را احساس می‌کند.

## «العلم امام العمل»

ابتدا باید بداند و شروع کند. لذا علم حصولی را کم ندانید، در حد خودش خوب است.

بله، توقف در این علم حصولی خوب نیست و آن را به تنهایی فضل دانستن، کافی نیست.

روایاتی که در کافی و جاهای دیگر آمده است در مورد فضیلت عالم، همه اش منظور عالم به علم شهودی نیست، بلکه خیلی از موارد حتی عالم به علم حصولی را هم شامل می شود. مثلا هشام بن حکم، ممکن است شهود هم نکرده باشد، ولی امام صادق علیه السلام در بحث های کلامی و مناظره ای چقدر به ایشان مجال داده است.

آنجا که امام صادق علیه السلام با ابن ابی العوجاء بحث می کند که خدا همه جا هست و در عین حال جسم نیست، آنجا دارد به صورت شهودی صحبت می کند برایش؟ خیر، بلکه به صورت حصولی و استدلالی است.

عالمی که در معارف زحمت بکشد و خوب هضم کند و بفهمد، سطح شعور و معرفتش تغییر کرده است و واقعا عبادت او با دیگران متفاوت است. و این که روایاتی در فضل عبادت عالم آمده است، عالم به علم حصولی را هم شامل می شود.

من معتقدم که قسمت اول بوعلی در نمط ۹ اشارات در بیان فرق عابد و عارف و زاهد، باید به عموم مردم گفت. که بعضی ۶۰ سال عبادت کرده اند ولی هنوز نفهمیده اند که و به اول راه هم نرسیده اند.

بعضی با این که چیزی شهودا نچشیده است ولی حصولا فهمیده است که همه چیز باید برای خدا باشد. و هر چه غیر از این باشد، خیلی فایده ندارد.

انسان باید با عبادت، لطف بندگی را بفهمد. اگر هم نفهمد کم نیست، ولی زمانی کار تمام می شود که لطف بندگی را درک کند.

این نیست که برخی می گویند و راه را نبندید. برخی تا می گویند: فضیلت عالم بر عابد، سریع این عالم را می برند در عالم به علم شهودی. در حالی که این گونه نیست، بلکه عالم به علم حصولی را هم شامل می شود. بله عالم به علم شهودی، خیلی بالاتر است.

برخی از عرفا می گویند: علم حصولی بخوانید و خوب فلسفه بخوانید که وقتی کار سلوکی می کنید، برایتان شک و تردید ایجاد نشود.

کمال این است که معرفت به قلب برسد، ولو این که به حد شهود هم نرسد.

عالم باید این علم را به قلب برساند.

چرا اینقدر تاکید می‌کنم؟

ما باید در بحث هایمان توجه کنیم چرا که نفس معرفت اثر دارد.

صدرا یک تحلیل ویژه ای دارد: «المعرفة بذر المشاهدة» یعنی اگر کسی به لحاظ فلسفی حقایق عالم را فلسفیا خوب بداند، اگر در این دنیا به شهود نرسید، بعد از این دینا، این معارف و حقایق تبدیل به شهود و کشف می‌شود.

راه میانبر

دانست این حقایق و معارف به صورت حصولی، کمک می‌کند که ما خیلی سریع تر به حقایق شهودی دست بیابیم. مثل بیان آیت الله شاه آبادی و علم عرفان نظری که شخص عرفان نظری خوانده همچون کسی است که در دریاست ...

ما اگر معارف را خوب بخوانیم به گونه ای که توحید و حقایق برایمان حل شود، تعاملمان با هستی و پیرامون خودمان تغییر خواهد کرد.

برخی را دیده ام که عرفان نظری خوب می‌خواند در مقابل با ولی الله، می‌گوید: ای حجت خدا!

تازه می‌شود رعیت او.

بنده خدایی می‌گفت: من وقتی عرفان نظری خواندم حداقل دو چیزم درست شد گرچه فواید بسیاری داشت: ۱. توحیدم درست شد. ۲. ولایتم درست شد.

نفس علم و معرفت منطبق ما را تغییر می‌دهد.

ما یک عالم ربانی بی نظیری را می‌بینیم هر روز به صورت یک انسان عادی.

ولی وقتی پشت صحنه او را خبر داشته باشیم، و بدانیم سطح کار و معرفت او و موقعیت او را بدانیم، دیگر دیدن و سلام کردن و صحبت کردن ما با او، تغییر می‌کند.

واقعا هر چه در هستی است از ید قدرت الهی خارج نیست. ان القوّة لله جميعا.

این ها را باید اولاً فهمید و بعد به دل رساند.

الحمد لله ما این سیر درسی که داریم، آهسته آهسته به دل هم می رسد، مگر کسانی که نفسانیت شدید و انانیتی که دارند، که در این صورت به دل نمی رسد.

در روایت از امیر المومنین علیه السلام آمده است:

«أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ يَقُولُ أَيُّهَا النَّاسُ اعْلَمُوا أَنَّ كَمَالَ الدِّينِ طَلَبُ الْعِلْمِ وَالْعَمَلُ بِهِ أَلَّا وَإِنَّ طَلَبَ الْعِلْمِ أَوْجَبُ عَلَيْكُمْ مِنْ طَلَبِ الْمَالِ إِنَّ الْمَالَ مَقْسُومٌ مَضْمُونٌ لَكُمْ قَدْ قَسَمَهُ عَادِلٌ بَيْنَكُمْ وَضَمِنَهُ وَسَيِّئٌ لَكُمْ وَالْعِلْمُ مَخْزُونٌ عِنْدَ أَهْلِهِ وَقَدْ أَمَرْتُمْ بِطَلَبِهِ مِنْ أَهْلِهِ فَاطْلُبُوهُ.»

این در مورد خداوند متعال

معرفت نسبت به حجت الهی

در روایت هست که اگر کسی که سیدالشهداء علیه السلام را عارفا بحقه زیارت کند، بهشت بر او واجب می شد. حتی در مورد حضرت معصومه سلام الله علیها هم آمده است.

زیارتی که سراسر احترام و ادب است، با معرفت گره خورده است.

این که ان الحسن و الحسين امامان قاما او قعدا، حتی نشستن و برخاستن عادیشان با بقیه فرق می کند.

این که رسول الله می فرمود: من خوابم، چشمم می خوابد ولی قلبم نمی خوابد. هر چه اطرافش هست را مطلع است.

وقتی انسان حجت خدا را به عمقش بشناسد، عارفا بحقه باشد، هرچه معرفت بیشتر، بیشتر می فهمد که نسبت به او قصور داشته است.

منطق پشت صحنه خیلی اعمال را تغییر می دهد.

مجادله، ۱۱

«يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ»

<sup>1</sup> (۲) یعنی: الأنبياء و الأئمة عليهم السلام و العلماء الذين أخذوا منهم. (آت)



علامه: الذین آمنوا بدرجة و کسانی که علم با ایمان دارند، درجات بالا می روند.

نفس علم موجب ترفیع کار است. اهل ایمان را می برد بالا یک درجه، ولی اهل علم و ایمان را چندین درجه بالا می برد.

این علم هم حصولی و هم حضوری را شامل می شود. علم حصولی چندین درجه ولی علم شهودی درجات متعددی و بلکه بی نهایت بالا می برد.

این اوتوا العلم را برخی نوعاً شهودی می گیرند. ولی علمی که در قلب نشسته است و فیلسوفی است که معارف در قلبش هست و معارف را خوب می فهمد ولی هنوز به شهود نرسیده است.

یکی از گرفتاری های ما در کارهای حوزوی این است که انانیت و نفسانیت سنگین می شود و لذا سبب می شود که علم ها تبدیل می شود به لقلقه زبان. وقتی انانیت بیاید مایه بیچارگی و بدبختی می شود. بابا تو وجود فقری را برای چه خوانده ای؟! خیلی از این جهت باید ترسید و مراعات کرد!

ما موارد اینچنینی زیاد داریم. کلاً یک خلصت زشت در آدم زیاد بنشیند و مستقر شود، تمام زوایای دل را می گیرد، و بعد آدم می بیند که ایمان ضعیف شده است. انسان باید دست به کار شود تا ایمان قوی شود.

کسانی که خلاف می کنند و این خلاف را تکرار می کنند، به مرور ایمان در دلش ضعیف می شود. یعنی همین هایی که می دانست ضعیف شد. عقد القلبش ضعیف شده است.

#### معارف شهودی

فرق انبیاء با شاگردانشان در چیست؟ این که انبیاء «اولی الایدی و الابصار» هستند هم علم دارند و هم اهل شهود هستند.

در کار شهودی هم ممکن است کسی با این که شهود دارد، ولی به خاطر خلاف هایی که انجام داده است، شهود از او گرفته شود.

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۲۷۵ (۵) (۱۳۹۷،۷،۲۱ / ۳ صفر / شنبه)

این بحث که چگونه علم و عمل انسان ساز اند و چگونه کسب دل می شوند، را توضیح دادیم.

بعد گستره عمل را گفتیم

بعد رسیدیم به بحث سوم: اساسا این عمل مطلق به یک دوگانه ای تبدیل می شود به ایمان و عمل صالح، و در ناحیه بعد کفر و عمل طالح.

این دوگانه ای که گفته شد، بحث را می بریم، سر عمل خاص. دوگانه اعتقاد و عمل که گفته شد، عمل، یا عمل صالح است یا طالح، رابطه اعتقاد و عمل را که داشتیم بررسی می کردیم، رسیدیم به یکی از مباحث عمل خاص که از سنخ اعتقاد به حساب نمی آید.

یکی از بحث هایی که عمل دارد، بحث روح عمل است که چگونه یک عمل شدید و شدیدتر می شود و چگونه یک عمل ضعیف و ضعیف تر می شود.

چی باعث این هم فرق بین این دو عمل می شود؟

در بحث روح عمل این را توضیح دادیم که در اینجا ....

علم حصولی را توضیح دادیم که چقدر تاثیر دارد.

القاء قلبی را هم توضیح دادیم که بر دل می نشیند و نیاز نیست مثل علم حصولی آن را به دل رساند.

به تعبیر استاد حسن زاده، چندروزی آدم ریاضت می کشد و مواظبت می کند، آن صفای فطری شکوفا می شود، آن وقت القاء قلبی دارد.

گفتیم: معرفت حضوری یا القاء قلبی است یا شهود. که القاء قلبی حضور ضعیف است و شهود حضور قوی است.

بعد رسیدم به شهود.

تتمه شهود

معرفتی که پشت صحنه یک عمل است، از زمین تا آسمان متفاوت است.

مثلا:

توکل

- بنده می کنم و دیگران هم می کنند. توکل من: خداوند مدبّر حقیقی عالم است و عالم را اداره می کند که بر اساس معرفت حصولی من است.
- یک وقت هم به صورت القاء قلبی است و در صحنه عمل او را هدایت می کند و دستش را می گیرد. تعقیبات نماز صبح امام رضا علیه السلام: حسبی من هو حسبی، حسبی من لم یزل حسبی، حسبی من کان مذکنت لم یزل حسبی... خیلی عالی است و خوبست که آدم گاهی بخواند.

این آیاتی که هست هر کدام یک خاصیتی دارد یکی غم را می برد و...

عالم یک خدا دارد و همه کار اوست.

- اما اگر یکی کسی در این نظام ببیند که فقط خداست و بقیه هیچ نیستند. مثلا به فناء یا بقاء بعد الفناء برسد. در این صورت این توکل، زمین تا آسمان فرق می کند. این حسبی من هو حسبی را کسی از سر شهود بگوید که من از ازل بند به خدا بودم و الان هم بند به او هستم. این توکل با توکل های دیگر فرقی نمی کند؟!

در علم حصولی تردید هست ولی در القاء قلبی تردید نیست، اما قوتی که در شهود هست، در القاء قلبی نیست. او می بیند که خداوند چگونه دارد عالم را اداره می کند و می گرداند. این حوادث بیرونی را می بیند که چگونه شده است. همه چیز را می بیند که در دست اوست. می بینم که خشم خدا را پیش آوردی، جمع می شود، تنها تکیه هم باید به خدا باشد. مهر و قهر خدا را می بیند.

در جنگ حضرت موسی چی گفت: «قَالَ كَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ» (شعراء، ۶۲)

او می بیند که اعمال افراد چه آورده است؟ خشم آورده است یا مهر آورده است از جانب حق تعالی. این می شود فضای شهودی.

بنده خدایی می گفت: من می بینم که خشم خدا دارد به سمت این شهر می رود.

کسی که این گونه است، توکلش خیلی عمیق تر خواهد بود.

هر کدام از این صحنه ها که چه القاء قلبی شود و چه علم حصولی،

من معتقدم اگر توحید این گونه قوی شود و به حد شهود برسد مخصوصا به فناء و بقاء بعد الفناء رسیده باشد، که بنیاد را می بیند و می داند که اصلش اسماء حسنی است که دارد کار می رسد، او نوع رفتار و منطقتش در همین عملش فرق دارد. اینجاست که می گوئیم: شهود.

در شرح منازل خواجه عبدالله آمده است: مثلا بحث توبه کرده است و چند مرحله کرده است توبه را.

مثلا: ما توبه می کنیم و استغفار می کنیم. ولی بعضی ها از استغفارشان هم استغفار می کنند.

چرا؟ به این خاطر که یک عمقی پیدا می کند و لذا استغفارشان را ناقص می بیند، و از آن هم استغفار می کند.

بنده خدایی می گفت: در نماز حق تعالی آمد، ولی چون شلوارم کثیف بود، خجالت کشیدم و عبار را کشیدم روی شلوارم. این شخص به شهودش نماز می خواند.

وقتی به شهود رسید، با این که نماز خوانده بوده است ولی می بیند که اوضاع جور دیگری است که آن نمازهایش را ناقص می داند.

این همان بحث مراتب است که گفته می شود: حسنات الابرار، سیئات المقربین. چی باعث شده است؟ منطق پشت صحنه اش. که سبب تغییر در هویت. که بعدا خواهیم گفت: اگر کسی این را خوب پیش رود، انقلابی در او روی می دهد.

که گاه به جایی می رسد که معرفت پشت صحنه اش که روی می دهد به مرحله بعدی آن می رسد.

الان به حسب این بحث، به سراغ آیات می رویم

صبر

بقره، ۱۵۵-۱۵۷

« وَ بَشِّرِ الصَّابِرِينَ (۱۵۵) الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ (۱۵۶) أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ (۱۵۷) »

ما ملک طلق خداییم، حال می خواهد مصیبت شود یا نشود، من چه کاره ام؟!

البته اگر به شهود این معنی از ملکیت برسد. او ملک است و مال خودش است.

آن جریانی که: خانمی که فرزندش فوت شد و شوهر خبر نداشت و از بیرون آمد و از او سوال کرد: اگر حیانا کسی امانتی به تو سپرده باشد، و بعد امانت را بخواهد از تو پس بگیرد، ناراحت می شوی؟ گفت نه. بعد که این را خوب پخته کرد، گفت: فرزندمان به رحمت خدا رفت و خدا این امانت را برگرداند.

علامه در المیزان ذیل آیات ملکیت، می فرماید: اگر خوب دقت کنید می شود وحدت شخصیه. ایشان بحث ملکیت را به راحتی از آن وحدت شخصیه را استفاده می کند در رسایل توحیدی.

ملک حقیقی یعنی تا ملک را می خواهی ببینی، باید مالک را ببینی.

علامه می گوید: این قالوا انا لله و ...، این صرف گفتن نیست، بلکه بر جانش هم نشسته است و بلکه این را با جانش دارد شهود می کند و ملکیت دیده است.

در این صورت صبر توحیدی است و لله و فی الله است. این صبر کجا و آن صبر عادی کجا؟!

بحث صبر جمیل که می گویند، همین است. صبر به همین منطق بالا، جمیل می شود. این صبر برتر است. مثل صبرهای دیگر هست که او هم صبر می کند ولی این صبر برتر است.

حضرت امام یکی از خصوصیت هایش این است که خیلی توحیدی زیسته است.

اگر کسی توحیدی زندگی کند بر اساس معرفت حصولی، یقینا تبدیل می شود به القاءات قلبی و پس از آن اگر ادامه دهد و با آن زیست کند، تبدیل می شود به شهود حقایق.

ما صبر داریم، ولی صبر با منطق برتر که خداوند دارد به ما یاد می دهد.

توکل، شکر، تسلیم و بندگی و... داریم، ولی همه این ها به نحو برتر هم داریم. که همه این امور در بندگی و عبودیت قابل جمع است.

بنده خدایی نماز می خواند و سختی ای برایش در نماز پیش آمد، که طبع او کمی بدش آمد و می گفت: چیه که به خودت این قدر سختی می دهی! بعد او گفت: خدایا سر من را هم ببری من هیچ نمی گویم و هر چه تو بگویی انجام می دهم!

تا طبع تأبی می کند تبدیل می شود به وسوسه و نجوای درون. نفس وسوسه می کند.

اما این وسوسه سبب شده است که شخص از آن طرف اقدام کند.

منطق توحیدی گاه القاء است و گاه شهود است. وقتی شهود شد، سطح تغییر کرده است.

گاه می رسد به فناء، شهود حق یقینی به بعد است. در اینجا جنس عمل تغییر می کند، که بالحق است. همه اش می شود بالحق، که اصلا خدا باید بگوید من دارم در این موطن چنین می کنم!

بعضی از آقایان می گویند: عمل ایشان را با اعمال پیش از فنا مقایسه نکنید. اصلا قابل مقایسه نیست. گرچه اعمالش قبل از فناء، خیلی خوب است، ولی وقتی اینجا می رسید، اصلا جنسش چیز دیگری می شود. لذا در میزان الهی این ها به وزن در نمی آید. در میزان که در قیامت مطرح است که اعمال را می سنجد، اتفاقا بحث میزان عمل با اینجا خیلی مرتبط است که عرض می کنیم، ولی این عمل اصلا میزان پذیر نیست،

و حتی خود این اعمال می شود میزان.

مقربین از تسنیم می نوشند و اصحاب یمین از رحیق مختوم که مزاجه من تسنیم. که چاشنی ای از تسنیم دارد مثل این که نمکی که در غذا طعم می دهد.

مثلا: یکی نماز شبی خوانده است و شده است تسنیم و دیگری نماز شبی خوانده است شده است رحیق مختوم.

تسنیم اشرب شراب اهل الجنة است.

حق یقینی نوعش می شود تسنیمی نه رحیق مختومی. که تفاوتش از زمین تا آسمان فرق می کند.

معرفتی که در عمل حق یقینی نهفته است، سنخ عمل عوض می شود که خود را ملک طلق حق هست و این را می یابد. عبد محض است. که ایمان مرحله چهارم است و مرحله فنایی.

«فبما رحمة من الله لنت لهم» این را چگونه معنی می کنید؟

این باعث می شود که بگوییم: مرتبه شهود، مرتبه برتر است.

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۲۷۶ (۶) (۱۳۹۷،۷،۲۲ / ۴ صفر / یکشنبه)

بعد از این که نسبت این دوگانه را توضیح دادیم، گفتیم یکی از بحث های سلوکی عمل خاص، بحث روح عمل است.

چرا سلوکی است؟ چون باطن عمل و روح عمل می شود. در سطح نمی ایستیم، بلکه نماز، روح نماز، انفاق، روح انفاق. این یک نوع حرکت به سوی باطن است و نوعا جرح و تعدیل های سلوکی است. و شریعت در اینجا خیلی در این زمینه ها سخن گفته است.

در حدیث خواندیم که «ان العمل الدائم القلیل علی یقین، افضل عند الله من العمل الكثير علی غیر یقین»

یعنی عملی همراه با یقین، بهتر از عمل کثیر بدون یقین است. الان بحث عمل نیست، بلکه بنیاد عمل که مربوط به یقین است، می باشد.

در این بحث ها مباحث سلوکی است ما معمولا تلاشمان این نیست که بحث های عمومی عمل را بگوییم، گرچه شاید مجبور شویم بگوییم یک وقت بحث های عمومی را، ولی این ها جزء مباحث مهم سلوکی است. مطلق عمل خاص را به صورت یکپارچه دارد نگاه می کند و خیلی اثر دارد. اگر سالک این را بداند، نوع عمل هایش را می داند که چه کار کند.

روح عمل چند چیز می تواند باشد

۱. معرفت.

۲. اخلاص

۳. صدق و صفا

ما در مورد معرفت شروع کردیم. گفتیم که معرفت می تواند حصولی باشد. ولی باید گره قلبی خورده باشد.

می تواند القاء قلبی باشد که این را هم توضیح دادیم.

و می تواند شهود باشد.

#### تتمه بحث شهود

نمونه هایی را از انبیاء و ائمه را ذکر کردیم که در فضای شهود حق الیقینی سیر می کنند. شهود حق الیقینی نوع عالی شهود است که به صورت حقانی عالم را می بینند. مثال هایی زدیم از حضرت ابراهیم و حضرت موسی و از اباعبدالله علیه السلام و گفتیم این ها نوعا معرفتشان، شهودی است.

الان می خواهیم به مساله قلبی پردازیم که به پایان رسید.

#### تکمیل مباحث طرح شده در سوره واقعه

ما در این سوره با سه دسته از افراد مواجهیم: اصحاب یمین، اصحاب شمال و مقربین. که در آغاز سوره آمده است. آغاز و پایان سوره به این سه دسته اشاره شده است. اصحاب یمین و مقربین، هر دو اهل بهشت هستند ولی قرآن بین این دو دسته فرق نهاده است. ذکر کردیم از باب نمونه تسنیم شراب مقربین است و رحیق مختوم که مزاجه من تسنیم است شراب اصحاب یمین است.

#### رمز اصلی در امتیاز مقربین و اصحاب یمین

یک رمز کلی وجود دارد در همین سوره واقعه که باید خیلی روی آن ایستاد.

این که این دو دسته از هم جدا شدند، چرا یکی شد مقرب و از همه اصحاب یمین جدا می شود و اصحاب یمین در عین این که کار خیر می کنند و عمل صالح دارند، ولی مقربین نمی شوند. چه چیزی اینجا خوابیده است که این طور شده است؟

این را خود قرآن توضیح داده است که خیلی باید روی آن تاکید کرد. حقیقتا یک چیزی هست که این دو دسته را از هم جدا می کند.

در قرآن این چنین آمده است: «السابقون السابقون، اولئک المقربون.» یکی از تفسیرهای خوش این آیه این است که السابقون اول را مبتدا و دومی خبر آن باشد. توضیح این گونه می دهند: السابقون فی الدنيا، السابقون فی الآخره. سبقت گرفتند در اینجا. در چی سبقت گرفت که شد مقرب؟



باید گفت که در قیامت مقربان سبقت دارند بر اصحاب یمین، که این زیر سر سبقتی است که اینجا گرفته اند. یکی می شود «فروح و ریحان و جنة نعیم» و یکی می شود فسلام لک من اصحاب الیمین. حتی در قسمت آغازین سوره را ببینید، نعم صوری که برای مقربین گفته می شود غیر از نعم صوری ایست که برای اصحاب یمین گفته شده است. از آنجا هم می شود فهمید.

ما که دیروز از باب تسنیم و رحیق مختوم توضیح دادیم. این که این دو دسته از هم جدا می شوند، زیر سر چیست؟

امیرالمومنین علیه السلام یک تعبیر خیلی خوبی دارند. می فرمایند: ما به سمت مقربین روید، چون این ها به دو چیز ممتاز شدند: ۱. حسن الاخلاص. ۲. حسن الیقین.

«علیکم بصدق الإخلاص و حسن الیقین فإِنَّهُمَا أَفْضَلُ عِبَادَةِ الْمُقَرَّبِينَ.»

بر شما باد که صدق اخلاص و حسن یقین داشته باشید، آن چه که مقربین را جدا کرده است: یکی در معرفت و شهود است و یکی هم این که مقرب اهل اخلاص شد. اینجا چون سبقت گرفته است، آنجا هم مقرب سبقت می گیرد.

این بیان امیرالمومنین علیه السلام یک رمز خوبی است که در چه چیزی باید سبقت گرفت تا مقرب شد؟

چه کاری کنیم در اینجا تا مقرب شویم؟ یکی معرفت و شهود است و یکی هم اخلاص است.

راه تبدیل علم حصولی به شهود

این را تا حدی می خواهم توضیح دهم و درست کنم.

شهود است که باعث شده است عمل و نتیجه عمل این قدر بالا رفته است. این را باید درست کرد.

این شهود چگونه باید تحصیل شود؟ این که چگونه روح عمل انسان ناب شود و به مقربین نزدیک شویم، این را باید روی جنبه معرفتی اش سرمایه گذاریم کنیم. اما این سرمایه گذاری باید به گونه ای باشد که به شهود ختم شود تا انسان در زمره مقربین قرار بگیرد.

«وَ كَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ لِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ»

ملکوت را به او نشان دادیم، یعنی شهود می کند، تا از موقنین شود.

«فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ (۱۰) مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَىٰ (۱۱)»

رسول الله آن چه دید، خلاف ندید، دل دید.

«وَ اذْكُرْ عِبَادَنَا اِبْرَاهِيمَ وَ اِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ اُولَى الْاَيْدِي وَ الْاَبْصَارِ»

صاحب چشم و ید هستند. چشم بصیرت باطنی و شهودی است.

آن گونه که با ملک می نشیند، راحت. آن گونه که با خدا می نشیند و شهود می کند صحبت می کند، راحت. این شهود را چگونه باید به دست آورد؟

می خواهی مقرب شوی و سبقت بگیری در این راه، چگونه باید شد؟ اگر می خواهید عملت عمل مقربین شود، روح عملت باید درست شود، چگونه باید درست شود؟

یکی از آن ها معرفت است که الان می خواهیم توضیح دهیم.

در روال حوزوی ما خیلی راحت باید این را فهمید و پیاده کرد.

اساسا ما باید از علم حصولی شروع می کنیم. علم حصولی را باید چه کار کرد؟ حضرت امام این تعبیر را دارد: باید با مجاهده به قلب رساند.

یعنی دانستیم خدا قدیر است و حقیقت ما عین فقر است و بنده خداییم و خداوند مولای ماست!

این ها را در بحث های فلسفی-عرفانی خواندیم و فهمیدیم. این را باید با مجاهده به قلب رساند. امام ره می فرمود: علم حجاب است ولی از حجاب هایی است که باید داخلش شد و بعد خرق حجاب کرد.

یعنی بدان و با او به واقعیت برس. یعنی برسان به صحنه دل. از مرحله دانستن حصولی ذهنی، به مرحله دل برسان! با مجاهده باید به اینجا رساند.

تو که دانستی وجود فقری داری، چرا با آن نفس نمی کشی؟! چرا با آن زندگی نمی کنی! من وجود فقری خواندم ولی همه اش در حالت استقلالی ام! من یکی ام و شما یکی هستی و....

یکبار شده است به خودت بگویی: تو حرف زدنت به خداست، وجودت به خداست! در دل این را بگویی!

این را باید با مجاهده به قلب برسانید.

## ۱. سر صحنه آوردن حقیقت فقری در زندگی

یک راهش این است: آوردن سر صحنه تعامل ها. درست است که من ندیدم حقیقت فقری را، ولی می دانم حقیقت فقری حق است و این را همیشه سر سفره داشته باشم! من که وجودم از خداست، قولم از خداست، قوه ام از خداست و... این گفتن ها

این گفتن ها که معمولا ما در درس های حوزه یک مقدار که مکرر می گوئیم، می شود ذکر. در ذهن و حافظه و دل می نشیند. ولی در کنارش آدم باید در تعاملاتش بیاورد.

یکی این که همه اش به یاد خودش بیاورد. یک کسی بود تا لذایذ دنیوی می آمد، یادآوری می کرد که: این لذایذ رفتنی است! تمام می شود و بیخود دل نبند. دایما به خودش می گوید تا بتواند جلوی افسارگسیختگی لذایذش را بگیرد.

این چه کرده است؟ تا لذایذ می خواست او را به گناه بکشاند، یادآوری می کرد که این لذایذ، لذتش می رود و تبعاتش می ماند! حرف قشنگ و درستی است. پدر و مادر و پدربزرگ و مادربزرگ و... هستند و همه پیر شدند و می میرند. تمام شد.

ما این را همه می دانیم، ولی تا سر صحنه تعامل نیاورد، مانع افسارگسیختگی اش می شود. باید بیاورد سر صحنه تعامل.

چندبار به خودش تذکر می دهد. لذا اهل بیت نوعا می گویند: تفکر در مگر کنید. که هادم لذات انسان است. این دارد راه می دهد. اینجا باید چه کار کرد؟ ذکر حق به این نحو. این که کار سختی نیست. ولی ما باید در صحنه تعاملمان بیاوریم.

بنده خدایی سعی می کرد یا در حرفش یا لحظه تاملش، مساله وجود فقری را بیاورد و متذکر شود.

این مرحله تعامل.

ولی این قدر کافی نیست.

## ۲. اختصاص یک وقت برای خلوت

باید یک وقت خلوتی هم گذاشت. این حالت فقری را از حالت ذهنی به احساس بکشاند. احساس فقر کند! و تصور قلبی از این معنی کند! و در این تصور قلبی بماند که عین فقر است.

برخی در دستورشان چی گفتند؟ تامل در این نسبت شریفه است. منظورشان تامل عقلی نیست، بلکه تامل قلبی است. بگذار در خلوت با این نسبت شریفه زندگی کنی! این که عین فقریم و بنده خداییم و ...

تامل کردن منظور تامل قلبی است. درست مثل این که من که الان می گویم: یک ساختمان ۶ طبقه را تصویر کن، که چگونه در آن هستی، همینجا وقتی می گویی وجود فقری، و بندگی و هویت بندگی و توحید و استقلال خدا و... ببینید که چگونه در محضر خدا هستید.

کسانی که وجود فقری را خوب در فلسفه تصور کنند، و بحث های عرفان نظری را خوب بخوانند، در اینجا خیلی موفق اند.

بنده دیدم کسانی که این ها را خوب نمی خوانند، استاد دستوری می دهد و یک مختصر توضیحی می دهد، این ها نوعا ابهام دارند. دیدم که بنده خدا آمده است و به من می گفت. من گفتم مگر این مباحث را نخواندی؟ گفت: نه!

تصورش را خوب داشته باشد، مثل این که از نظر عقلی همه چیز را حل کرده باشد. از باب مثال: در بحث هیولی چنگ زدن به هیولی سخت است، ولی اگر کسی تصویر خوبی از این بحث داشته باشد، بعد بخواهد وارد بحث های فلسفی اش شود، چقدر راحت است.

اینجا هم باید تصویر درست حقیقت فقری که این را من بگویم: اگر فلسفه هیچ نداشت و فقط همین وجود فقری را داشت، کارش را کرده است. اگر کسی اهلش باشد، این را می فهمد. و این وجود فقری را خوش بفهمد و بیاورد سرسفره اش. یعنی یک وقت خلوتی برای خودش بگذارد تا آسان این فضا تصویر درست قلبی شود و در دل بنشیند و تعامل با آن داشته باشد. در کنار تعاملات روزانه ای که با این آموزه دارد.

این کار سختی نیست. ما الان در نماز چه حال و حسی می گیریم؟ هر کسی به اندازه ای که فهمی که از خداوند متعال پیدا کرده است می تواند سر سفره نماز بیاورد. اگر کسی رسید به حقیقت فقری، نباید سر سفره بیاید؟!

این عمل را اگر همراه با تعامل و به اضافه آن خلوت انجام دهیم، خیلی خوب است و اثر خواهد داشت.

الان می خواهم بگویم: ما این حقیقت فقری را سر سفره اعمال و خصوصا نمازمان بیاوریم. ارتباط ویژه ای می خواهیم با حضرت حق برقرار کنیم. این باید در صحنه دل بیاید که در وقت خلوت این حاصل می شود.

بنده خدایی می گفت: من در نماز قوت و غذا می گیرم، می برم در خلوتم و محکمش می کنم و دوباره در نماز می ریزم. خیلی عجیب است. یک وقت در نماز یک القاء قلبی می آید، این را خوب فهمیده است در نماز، می برد در خلوتش استفاده می کند و ادامه می دهد، دوباره می آورد سر سفره نماز و از آن استفاده می کند، می بیند که نمازش قوی تر شده است. نماز خود مدد داد بیرون نماز درست شد، بیرون نماز را تقویت کرد، نماز درست شد.

به صورت یک چرخه ای که آهسته آهسته آن را به عمق می کشاند.

حتی امر حصولی هم هست، اگر می خواهید به شهود برسید و السابقون السابقون شود، اولاً تعامل، ثانیاً خلوت، ثالثاً سر عمل.

### ۳. سر عمل آوردن هویت فقری

به این معنی هم نیست که در عمل هم از اول نیاورید، ولی معمولاً اگر بخواهد عمل به عمق برسد، ابتدا باید تعامل باشد، سپس خلوت داشته باشد و در نتیجه عمل به عمق برسد. باید با مجاهده به قلب برساند.

### معنای مجاهده

مجاهده یعنی یک وقت خلوتی داشته باشد و آن را بیاورد، و در خلوتش با خدا باشد و این ارتباط فقری را احساس کند. تامل قلبی در نسبت شریفه کند.

اوایل خیالات و تشویشها نمی گذارند این توجه و تامل قلبی بیاید. چون عادت نکردیم. اگر به من بگویی: ستون را تصویر کن! از بس که دیده ام به راحتی این کار را می کنم. ولی این امور، از بس تشویش داریم، نمی گذارد تصویر کند. هویت فقری را باید به خوبی تصویرسازی قلبی کرد.

خیلی راحت، خوب بخواند، خوب بداند و محکم باشد، عمل پاک زیاد انجام دهد، که انجام عمل پاک بسیار مورد تاکید است، در عین حال عمل خلاف هم کم داشته باشد. خود این ها اثر دارد، به اضافه این که خلوت هم داشته باشد. خلوت این را باز می کند، بعد در دل می نشیند و محکم می شود.

گاه این خلوت که کمی ادامه پیدا کرد، حقیقت فقری را که می فهمد، و فهمش عمیق تر شده است، کم کم می بیند که از حالت فهم دل، تبدیل می شود به یک نوع جلو رفتن به گونه ای که واضح تر و شفاف تر می شود.

تعامل، + خلوت + آوردن این امر در سفره اعمال، از جمله نماز و... آنجا مغز و لبّ و باطن می رود در آن عمل.

الان تازه می‌گوییم: علم حصولی رساندن به قلب که باور قلبی در آن آمده است. و به تعامل قلبی کشانده است. این را که ادامه می‌دهد، تبدیل می‌شود به القائنات قلبی، القائنات قلبی که باز آمد، باز تعامل و خلوت و عمل، آن وقت این القاء قلبی شکوفا می‌شود و تبدیل به شهود می‌گردد.

این سیر رسیدن ما به شهود است.

آن که جان پاک دارد و از ابتدا مناسبت ذاتی دارد، حسابش جداست. که در مورد او به گونه‌ای دیگر باید سخن گفت. گرچه او همه این‌ها را دارد به گونه‌ای دیگر.

ولی این‌ها برای ماست.

#### تاثیر علم بر رسیدن به حقایق شهودی

مثل استاد حسن زاده وقتی از ایشان می‌پرسند: همه کسانی که در مسیر سلوک هستند، یک نوع نکوهش علم می‌کنند، ولی شما چرا این نکوهش را نمی‌کنید و نکردید؟

ایشان فرمودند: من از علم به اینجاها رسیده‌ام. من این‌ها را خوانده‌ام که مرا کشانده است به این حقایق.

ایشان از آن اول که رفته بود پیش علامه طباطبایی، که ذکر لاله الا الله را به ایشان داده بود، علامه از ایشان پرسید کدام خدا؟

ایشان چون کار علمی‌اش را کرده بود، گفت: این خدا. بعد علامه تایید کردند و گفتند: همین خدا! حالا بگو.

ایشان می‌گوید: من از طریق علم رسیدم، پس چرا نکوهش کنم. این علم مانع من نشد، بلکه راهبر است. بله آن علمی که به تعبیر خودشان اصطلاحی شود، آن علم مانع است و مفید نیست. در این صورت فقط اصطلاح است، نه تعاملی شده، نه خلوتی داشته و نه بر سر عمل حاضر نشده است، این علم به درد نمی‌خورد.

ولی اگر این علم همراه با تعامل و خلوت و در صحنه عمل حاضر شده باشد، خوبست.

حضرت امام‌ره هم چنین حرفی دارد: علم گرچه حجاب است، ولی باید وارد این حجاب شد و آن را خرق کرد! این راه، خیلی راه روانی است. این راه علمی حوزوی است.

این همانی است که استاد حسن زاده بارها فرمودند که: ره چنان رو که رهروان رفتند! این را مکرر هم می‌فرمودند.

این ها از همین ضرب ضربا شروع کردند، و ادامه دادند تا این که سر از کنت کنزا مخفیا در آوردند.

راه این است: این ها را می فهمد، خوش می فهمد، تعامل دارد، خلوت دارد، در عملش می ریزد و جلو می رود و مضادش را هم انجام نمی دهد.

چنین کسی، هیچ وقت مضاد معرفت و عملش را انجام نمی دهد. این را باید مواظب بود.

مضاد را هم نیاورد، بعد از مدتی به نتیجه می رسد.

لذا یکی از دستورات جدی، خلوت است و ذکر، توجه است و انصراف.

حال هر کسی به هر جایی رسید. معمولا کسانی که در کار سلوک هستند، معمولا القائات قلبی دارند و بعد از آن توجهاتی دارند، و کم کم جلو می روند.

این ها که می خواهند به سلوک برسند، باید از راه حصولی این روش را پیش روند. ولی باید چه کار کند؟ توجه است و فکر، انصراف است و فکر. این ها را باید داشت تا کم کم سر از آنجا درآورد.

خاصیت قلب ما همین است. درست مثل زغالی که در آتش می گذارند. زغال ابتدایش چگونه است؟ دود می کند چون خیس است، چون مناسبت ندارد. کمی که گذشت خیس شدنش برطرف شد، یک کمی مناسب شد، کمی که گذشت، کمی سرخ می شود. کمی می شود تمامش سرخ می شود و خودش می شود سراسر آتش. به حسب مجاورت با آتش.

قلب ما هم به دلیل مجاورت با ملکوت عالم، می تواند این حقایق را درک کند. مجاورت با خدا را نباید کم دانست و باید آن را زیاد کرد. این هایی که عرض کردم، همه اش راه مجاورت است. با مجاهده به قلب رساندن و ادامه دادن و تبدیل کردنش به شهود!

«السابقون السابقون، اولئک المقربون» که این ها در چی سبقت گرفتند؟ در معرفت. و الا من بحث اخلاص را الان ندارم. این ها چگونه سبقت گرفتند؟ به این سبکی که عرض شد.

ولی برخی هم سبقت گرفتند از راه مناسبت ذاتی، شهود داشتند. بایزد بسطامی، آیت الله عظامی بهجت این گونه بودند، خیلی از آقایان هستند. این ها حسابشان جداست. که این ها همه تفضلات حضرت حق است برای کلّ جامعه. این ها نباشند، جامعه از هم می پاشد. باید باشند و راه را باز کنند.

افراد زیادی را می شناسیم که از همان کودکی این گونه بودند. بنده خدایی می گفت: در کودکی در یک تمثیل ملکی را دیدم و آمد گفت: تو چی می خواهی؟ گفت: من مثل سلیمان اینجور امکانات می خواهم. گفت: نه تو مثل سلیمان نخوان! ما به تو عرفان می دهیم. که آن بنده خدا اصلا نمی دانست عرفان چیست. بعد تبدیل شد به آن بعدی ها که مناسبت های عالی ای داشت و جلو رفت.

این عده حسابش جداست. این ها تفضل به کل جامعه است، خیال نکنید که خداوند فقط به یک نفر تفضل می کند، بلکه تفضل حق تعالی به همه امت و جامعه است.

این ها معمولا یک پاکی ذاتی دارند، مثل این که ملک مقرب را تنزل می دهد. اگر ملک مقرب بیاید پیش ما چه تفضلی است؟! این ها در تنزل ملک مقرب هستند.

حساب انبیاء و ائمه معصومین علیهم السلام جداست. ولی این آحاد رعیتی که مناسبت ذاتی دارند، تفضل هستند.

غیر از این ها، ما چه کار باید بکنیم؟ این راه عمومی طلبگی ماست. اصلا علم را می خواهیم تا بشود حقیقت. علم را نمی خواهیم تا علم داشته باشیم. این راه حوزوی است، اساسا معنای درس خواندن حوزه این نیست که علم را بخوانیم تا علم داشته باشیم، بلکه علم را می خوانیم تا به حقیقت برسیم. و حقیقت را در خود پیاده کنیم و خود بشویم حقیقت! این راهش، همین است که عرض کردم و باید طی شود تا در زمره السابقون قرار بگیریم. سبقت گرفتن در علم است.

برخی متوجه نیستند و می گویند: چرا باید فلسفه خواند، عرفان خواند، معارف خواند؟ باید دست به کار شد!

بنده خدا خبر ندارد که این ها پایه کار است، تو شاید دست به کار شوی و ۴۰ سال به دور خودت بگردی، ولی وقتی یکی از این ها را بخوانی، صد پله بالا می روی!

این چه حرفی است که می زنی!

سابقون، سابقون در معرفت هستند، که آن هم معرفت شهودی است. که ما باید یاد بگیریم چگونه معرفت تبدیل به شهود شود.

یک بحث دیگری هم اینجا عرض کنم:



«قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ»  
که به نظرم این خیلی راه را باز می کند برای تلقی درست.

من اگر بخواهم بگویم که این معرفت چه می کند؟ بصیرت است. لفظ بصیرت در اینجا معنایش واضح است، چون در سطح انبیاء گفته شده است. یعنی من دارم با بصیرت می گویم، و می دانم که در عالم چه خبر است. و می بینم و شهود می کنم. این من اتبعنی هم می تواند به شهود باشد و هم به یقین در دل نشسته باشد.

معرفت چه می کند؟ بصیرت می دهد و چشم و گوش باز می کند. کاری که گاهی انسان در طی ۳۰ یا ۴۰ سال برسد، گاهی در همان اول به او می دهند. بنده خدایی می گفت که من عرفان نظری را خوب خوانده بودم، گفت در تعقیبات نماز، تسییحات فاطمه زهرا سلام الله علیها، از القائات قلبی چیزی به من دادند (که من می دانم که اگر عرفان نظری نخوانده بود، چنین القائی به او داده نمی شد). که من تسییحات حضرت زهرا را این گونه می فهمم! توضیح داد که تکبیر و حمد و تسییحش ذاتی است.

خدا شاهد است، این طور که ایشان می گوید، اگر کسی تسییح حضرت زهرا سلام الله علیها را این گونه بگوید، صدها هزار برابر تسییح حضرت زهرایی است که ما انجام می دهیم. تکبیر ذاتی، تحمید ذاتی، تسییح ذاتی. یک جور عجیبی می فهمید و القاء معنوی هم برای او بود. که اگر عرفان نظری نداشت مگر به این ها می رسید. راه را باز کردند، خودش هم می فهمد. برداشتش این است که حضرت زهرا سلام الله وقتی تسییح را گفت، این گونه گفت. خودش می گفت: القائی بود که بعد از یک فاطمیه به او داده بودند.

چقدر بصیرت دادند به او، تسییح حضرت زهراء سلام الله علیها که هر روز دست ماست، ولی ما این معنی را نمی فهمیم.

بنده خدایی به او گفت: این را برای ما بگو یعنی چه؟ که من گفتم: اگر عرفان نظری را کامل و خوب بخوانید می فهمید و الا نمی فهمید. لذا نمی گفت. عرفان نظری باید کامل شود تا بفهمید.

شما بگو که عرفان نظری حصول است. بابا بصیرت ایجاد کرده است و چشم و گوش را باز کرده است! فضا برایش روشن است، حرف برایش روشن است.

بنده خدایی این اعمال را انجام می داد، سی یا چهل سال انجام داده بود، فکر می کرد که خیلی کار کرده است. چرا این گونه گمان می کند؟ چون حقیقت بندگی خوب برایش روشن نشده است! اگر می فهمید که در بندگی از حد تقصیر در نمی آید، این گونه برداشت نمی کرد.

عرضم این است: در دل علم، بصیرت نهفته است. بصیرت چیست؟ الان محیط مسجد را می بینید، شب باشد و هیچ پیدا نباشد و شما اینجا باشید. چه می کنید؟ کورمال کورمال چیزی را بفهمیم. ولی اگر روز باشد و همه چیز روشن باشد، من می بینم همه چیز روشن است و در مشخص است که از کدام در بروم و .... گرم شد چه کنم و... این می شود بصیرت.

در مورد انبیاء وقتی می گوئیم بصیرت شهودی است. همه چیز برایشان در نهایت وضوح است. در وضوح کار انجام می دهند که اعمالشان باطن پیدا می کند. و عمل تنزل یافته همین بصیرت و معرفت است. یعنی باید گفت: بصیرت آمد اینجا شد این. نگوئید عمل است، بلکه بصیرت است. این را بعدا توضیح میدهم. بله از یک جهت عمل است، ولی چون روح عمل، عمل را معنی دار می کند و جهت می دهد، درست مثل این که من انفاق کردم ریاء، و شما خالصا. در حالی که ظاهرش یکی است. اما باطنش فرق می کند، باطن عمل رنگ می زند. یعنی: عمل من خودِ ریا است. آن عمل خودِ اخلاص است.

این را دقت کنید تا بعدا عرض خواهیم کرد.

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۲۷۷ (۷) (۱۳۹۷،۷،۲۸ / ۱۰ صفر / شنبه)

دوگانه عمل و ایمان را بررسی کردیم.

رسیده بودیم به بحث روح عمل خاص.

گفتیم: این بحث به این دلیل پیش می آید که: امتیاز اعمال و شدت و ضعف اعمال، به روح عمل است. و روح عمل هم باطن عمل است که در زمره مباحث سلوکی قرار می گیرد.

عمل خاص به اموری امتیاز پیدا می کند

۱. معرفت.

۲. صدق و صفا.

۳. اخلاص

در معرفت مباحثی گفته شد

- معرفت، حتی حصولی، به شرط این که بر دل بنشیند، اثر دارد در عمل. لذا عالم به آن چه که معتقد است، در دل معتقد باشد و در صحنه عملش بیاید، در عملش اثر دارد.
- القاء قلبی از ابتدا معرفت حاصل در دل است.
- شهود، نوع عالی معرفت است که بر دل می نشیند. مثل انبیاء و ائمه معصومین علیهم السلام و برخی اولیاء الهی.

در مورد شهود صحبت می کردیم:

بصیرت

یکی بصیرت بود. «قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي»

بصیرت، معرفت بی تحیر است. یعنی به حدی واضح است که مشخص است که این است و غیر از این نیست. ما گاه گاه چیزی را می دانیم ولی ظن و گمان داریم. ولی بصیرت یعنی: آن قدر روشن و واضح معرفتی دارد که در آن هیچ تحیری پیدا نمی کند. در صحنه عمل این معرفت، واضح است. قرآن خودش عنوان داده است. برخی دعوت می کنند، ولی دعوت با بصیرت همراه نیست.

اما دعوت عن بصیرة: می داند که دارد چه می کند. چون برخی که دعوت می کنند، برای خودشان مشخص نیست که دارد چه می کنند.

من اعتقاد این است که بسیاری از کسانی که در جمهوری اسلامی دارند کار می کنند، هنوز نمی داند که جمهوری اسلامی در جهان دارد چه کار می کند؟ لذا یک خلل هایی هم در کار پیش می آید.

برخی از این ها گاه گاه یک چیزی می گویند، می بینند که در دنیا چه اثری دارد و فکر می کنند از خودشان هستند، بلکه این تاثیر جمهوری اسلامی است.

ما الان در صدد انکار نیستیم، ولی برخی بصیرتشان کم است. اما اگر خوش تشخیص دهد، آن وقت با بصیرت است.

هستند کسانی که انفاق می کند، خوش اخلاقی می کند، انصاف دارد و... چون از دین شنیده است و اجرا می کند. این خوب است.

ولی یک کسی هست که می داند که چرا باید انفاق کرد، چرا باید خوش اخلاق بود و انصاف داشت و... برخی که دقت هایشان خیلی بالا می رود، خیلی از زوایای کار برایشان واضح است که برای ما واضح نیست. او میداند که دلسوزی به چه معناست و برای چیست؟

برخی در کار اقتصادی هستند، مال را مال خود میداند. ولی قرآن، مال را مال الله می داند. چنین چیزی باعث می شود که نوع عمل و کارش تغییر می کند.

علم لدنی

یک تعبیر دیگری در فرهنگ قرآنی است. در مورد حضرت خضر آمده است: «عَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا» (کهف، ۶۵) سه کار به حضرت خضر نسبت داده شده است، سوراخ کردن کشتی، دیواری که بنا کردند تا خراب نشود.

«أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسَاكِينَ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ فَأَرَدْتُ أَنْ أَعِيبَهَا وَكَانَ وَرَاءَهُمْ مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصْبًا (۷۹)  
وَأَمَّا الْغُلَامُ فَكَانَ أَبَوَاهُ مُؤْمِنِينَ فَخَشِينَا أَنْ يُرْهَقَهُمَا طُغْيَانًا وَكُفْرًا (۸۰)  
فَأَرَدْنَا أَنْ يُبَدِّلَهُمَا رَبُّهُمَا خَلِيلًا مِنْهُ زَكَاةً وَأَقْرَبَ رَحْمًا (۸۱)  
وَأَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ وَكَانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُمَا وَكَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا فَأَرَادَ رَبُّكَ أَنْ يَبْلُغَا أَشُدَّهُمَا وَيَسْتَخْرِجَا كَنْزَهُمَا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ وَمَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي ذَلِكَ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا (۸۲)»

برهان ربانی

«وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْ لَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ» (یوسف، ۲۴)

برهان، حجت واصله است که مسلط بر دل می شود. در تفسیر المیزان آمده است.

چنین چیزی علم حصولی نیست، بلکه علم حضوری است.

علامه طباطبایی خیلی زیبا توضیح می دهد که: در این لحظه حضرت یوسف، خیلی آرام است. و آن بچه هم شهادت می دهد که: حق با حضرت یوسف است.

برهان ربّ هم او را محکم کرده است در کار و سخنش.

اینجا شهود آمده است در دل برهان که در صحنه کار و عمل حضرت حاضر است.

العلم نور يقذفه الله في قلب من يشاء

این نور، بنده معتقد این تعبیری که آمده است سه سطح را می گیرد: هم سطح حصولی، هم القاء قلبی و هم شهود عرفانی نهایی. که شهود نهایی عرفانی، مصداق اتم این العلم و نور است.

«وَاللّٰهُ لَوْ عَلِمَ اَبُو ذَرٍّ مَا فِي قَلْبِ سَلْمَانَ لَقَاتَلَهُ وَ لَقَدْ اَخَى رَسُوْلُ اللّٰهِ ص بَيْنَهُمَا فَمَا ظَنُّكُمْ بِسَائِرِ الْخَلْقِ اِنَّ عِلْمَ الْعُلَمَاءِ صَعْبٌ مُّسْتَصْعَبٌ لَا يَحْتَمِلُهُ اِلَّا نَبِيٌّ مُّرْسَلٌ اَوْ مَلِكٌ مُّقَرَّبٌ اَوْ عَبْدٌ مُّؤْمِنٌ اَمْتَحَنَ اللّٰهُ قَلْبَهُ لِلْاِيْمَانِ فَقَالَ وَ اِنَّمَا صَارَ سَلْمَانٌ مِنَ الْعُلَمَاءِ لِاَنَّهُ اَمْرٌ مِّنْ اَهْلِ الْبَيْتِ فَلِذَلِكَ نَسَبْتُهُ اِلَى الْعُلَمَاءِ.»

پس می شود در بحث رعایا هم می شود بحث شهودی را داشت.

جریان حارثة بن مالک

« عَنْ عَلِيٍّ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ لِحَارِثِ بْنِ مَالِكٍ كَيْفَ أَصْبَحْتَ قَالَ أَصْبَحْتُ وَاللَّهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ ص مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص لِكُلِّ مُؤْمِنٍ حَقِيْقَةٌ فَمَا حَقِيْقَةُ اِيْمَانِكَ قَالَ اَسْهَرْتُ لَيْلِيْ وَ اَطْمَأْتِ نَهَارِيْ وَ اَنْفَقْتُ مَالِيْ وَ عَزَفْتُ نَفْسِيْ عَنِ الدُّنْيَا وَ كَاتَيْ اَنْظُرُ اِلَى عَرْشِ رَبِّيْ عَزَّ وَ جَلَّ قَدْ اُبْرِزَ لِلْحِسَابِ وَ كَاتَيْ اَنْظُرُ اِلَى اَهْلِ الْجَنَّةِ فِي الْجَنَّةِ يَتَزَاوَرُونَ وَ كَاتَيْ اَنْظُرُ اِلَى اَهْلِ النَّارِ فِي النَّارِ يَتَعَاوَنُ قَالَ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص هَذَا عَبْدٌ نُوِّرَ اللّٰهُ قَلْبَهُ اَبْصَرْتَ فَالْزَمْ فَقَالَ يَا رَسُوْلَ اللّٰهِ ص اِدْعُ لِيْ بِالشَّهَادَةِ فَدَعَا لَهٗ فَاسْتَشْهَدَ [فَاسْتَشْهَدَ فِي الْيَوْمِ الثَّامِنِ] مِنَ النَّاسِ.»

این مواردی که ذکر کردیم، نشان می دهد که همه این موارد، به خاطر شهود آن ها را از بقیه جدا می کند.

عمل، در حقیقت روح عمل است

می توان گفت: این توحید است که اینجا تبدیل شده است به معاذ الله که حضرت یوسف گفته است.

این توحید است که حضرت موسی وقتی رسید به دریا، می گوید: ان معی ربی سیه‌دین.

این توحید است. غیر از آن چیزی است که هر کسی به هر شکلی این را می گوید. هر کسی ممکن است معاذالله بگوید، ولی یک معاذالله است که حضرت یوسف می گوید که این فرق می کند.

این عمل خاص گاه توحید به گونه ای در آن می نشیند که آن عمل تغییر می کند.

چون انسان نحوه وجود ارادی شعوری است، باطن عمل در او می آید و آن عمل به آن رنگ می گیرد.

عمل انفاقی ریایی، عمل ریایی است، یا ریاء انفاقی است یا انفاق ریایی است. اما انفاق خالصانه،

اگر این باشد، رابطه روح و بدن که باشد، از باب تجسد ارواح، و روح خودش را در جسد عمل نشان میدهد.

یک نفر که سراسر نشاط است، از چهره اش چه می فهمید؟ او سراسر نشاط است.

یک نفر که از آن غم می بارد، غم از چهره اش می بارد. این غم درونی او وضعیت بدنش را تغییر می دهد. حالت نشستن و... این نشستن غمگینانه یا غم نشسته در اینجاست.

این می شود تجسد ارواح.

در این بحث هم عملاً اگر خوب بگوییم، آن معرفت آمده است و عمل را رنگ زده است. آن معرفت رنگ زده است.

این معرفت رنگ زده را باید چگونه معنی کرد؟ در حقیقت همان معرفت شده است عمل. عمل معرفتی است یا معرفت عملی است.

این باعث شده است که در بحث های مربوط به عمل بگوییم: به لحاظ معرفت ها اعمال یکجور دیگری می شود. عملی که انسان انجام می دهد، مثلاً نماز می خواند از سر کسالت یا از سر بندگی اولیه یا از سر بندگی نهایی. که به حسب ظاهر همه اش یکسان هستند، ولی نوع عمل شکلی متفاوت است.

اینجاست که تعبیر می کنیم: به ظاهر یکسان است ولی کسی که اهل باطن باشد نگاه می کند و می بیند که این عمل با آن عمل چقدر فرق می کند.

## تروح اجساد

یک حرف دیگری هم می شود: کسانی که عمل را انجام می دهند و جلو می روند، تروح اجساد می شود.

یعنی این عمل می تواند باطن بسازد.

که ظاهر خود را به سمت باطن می کشاند.

معرفت را بیاورید در صحنه عمل، و عمل را هم بکشانید به سمت جان.

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۲۷۸ (۸) (۱۹، ۸، ۱۳۹۷ / ۲ ربیع الاول / شنبه)

این اعمال چه نسبتی با دل و باطن پیدا می کند. گفتیم که می شود که کسب دل و ... و توضیح دادیم که عمل

خیل و اعتقاد خیر و عمل شر و اعتقاد شر با دل چه می کند که می شود کسب دل

بعد گستره عمل.

بعد رسیدیم به تقسیم دوگانه عمل و اعتقاد. و نسبت این دو را گفتیم و گذشتیم.

بعد که به عمل خاص که رسیدیم، که عمل در برابر اعتقاد است، این ها را داشتیم توضیح می دادیم.

یکی از بحث ها مساله روح عمل است.

اعمالی که انسان ها انجام می دهند، به حسب ظاهر، ممکن است که یکسان باشند ولی به لحاظ باطن، قابل مقایسه

نیستند. که این به خاطر روح عمل است.

روح عمل که موجب امتیاز می شود از زمین تا آسمان.

گفتیم: یکی از اموری که سبب می شود روح عمل اثرگذار باشد، معرفت بود. که حصولی و حضوری هر دو را

شامل می شود و که شهود و القاء قلبی و ... را شامل می شود.

صدق و صفا

دو عمل به حسب ظاهر انجام می شود، ولی یکی در کارش صدق و صفا هست و یکی در کارش صدق و صفا نیست و همراه با انواع قبلی و لیلی است. بسته به خوشدلی هایی که می تواند در کار باشد.

نساء، ۱۴۲

«إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كُسَالَى يُرَاؤُنَ النَّاسَ وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا»

منافق بودن هم عرض عریض دارد، یک وقت کفر دارد و آن را پنهان می کند و یک وقت کافر نیست، بلکه در دلش شک هایی هست که با آن ها درگیر است.

که گاه یک ارتباط اندکی با خداوند دارد.

این بیان خداوند یک نحوه تعبیر و بیان نقص است. نه به معنای امضا است.

توبه، ۵۴

«وَمَا مَنَعَهُمْ أَنْ تُقْبَلَ مِنْهُمْ نَفَقَاتُهُمْ إِلَّا أَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَبِرَسُولِهِ وَلَا يَأْتُونَ الصَّلَاةَ إِلَّا وَهُمْ كُسَالَى وَلَا يُنْفِقُونَ إِلَّا وَهُمْ كَارِهُونَ»

از امام صادق علیه السلام از رسول اکرم علیهم السلام

«أَفْضَلُ النَّاسِ مَنْ عَشِقَ الْعِبَادَةَ فَعَانَقَهَا وَأَحَبَّهَا بِقَلْبِهِ وَبَاشَرَهَا بِجَسَدِهِ وَتَفَرَّغَ لَهَا فَهُوَ لَا يَبَالِي عَلَى مَا أَصْحَحَ مِنَ الدُّنْيَا عَلَى عُسْرٍ أَمْ عَلَى يُسْرٍ.»

آن قدر از نماز و عبادت لذت می برد و عاشقانه انجام می دهد، کاری ندارد که زندگی سخت می گذرد یا آسان می گذرد و ... همین قدر که عبادتش خوب و پابرجاست، خوش است، و کاری ندارد به سختی یا راحتی زندگی.

این یک طرف و منافقینی که با کسالت نماز می خوانند و عبادت می کنند!

این شخص احساس می کند که عبادت جان و دلش را سیر کرده است.

عبادت های سه گانه

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: إِنَّ الْعِبَادَةَ ثَلَاثَةٌ قَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَوْفًا فَتَلَكَ عِبَادَةُ الْعَبِيدِ وَقَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى طَلَبَ الثَّوَابِ فَتَلَكَ عِبَادَةُ الْأَجْرَاءِ وَقَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ حُبًّا لَهُ فَتَلَكَ عِبَادَةُ الْأَحْرَارِ وَهِيَ أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ.»

<sup>2</sup> (۱) في بعض النسخ [العبادة ثلاث].



دسته سوم از سر عشق است که خداوند را عبادت می کند.

شاهد بحث همین آن افضل العباده است که اگر ظاهر عبادت یکی باشد، ولی باطنش و منطق پشت صحنه اش فرق می کند.

بیان بوعلی در نمط ۹ اشارات

همین منطق و باطن عمل، در کار بوعلی در نمط ۹ اشارات به خوبی منعکس شده است که: عابد و زاهد و عارف را با هم مقایسه می کند.

منطق عارف این است که باید از هر چه غیر از خداست دل کند، ولی زاهد به دنبال این است که در این دنیا من به خودم سختی می دهم تا به یک دنیای برتر برسم.

زهد عارفانه با زهد زاهدانه از زمین تا آسمان فرق می کند.

همچنین عبادت عابد و عبادت عارف: که عابد طلبا للثواب عبادت می کند.

این منطق ها را اگر توجه شود، نتایج خوشی خواهد داشت.

صفا و باطن عمل منطق هایش خیلی صاف تر است.

این بیان بوعلی هم خیلی می تواند به ما کمک کند.

قبول اعمال

بحث قبولی اعمال که خداوند گفته است: خدا قبول می کند، عمدتاً بحث قبولی اعمال بر می گردد به باطن عمل. گاه یک عمل در سطح ظاهر خیلی سخت است. ولی گاه همت بالا است که یک عمل خیلی سختی را انجام می دهد، این اثر دارد.

مأثده، ۲۷

«وَأَنْتَ عَلَيْهِمْ نَبَأُ ابْنِي آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا فَتُقْبَلُ مِنْ أَحَدِهِمَا وَلَمْ يُتَقَبَلْ مِنَ الْآخَرِ قَالَ لَأَقْتُلَنَّكَ قَالَ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ»

جریان دو فرزند حضرت آدم است که قربانی از هابیل قبول شد و از قابیل قبول نشد، بعد حسادت ورزید و گفت من تو را می کشم. بعد هابیل جواب داد: خداوند از متقین قبول می کند.

سرّ و رمز قبولی عمل، تقوا است.

بحث قبولی عمل، این است که یک عمل نمره خوب و قابل قبول بگیرد. ولی گاه مردود است. چه چیزی آن را مردود می کند؟ باطن عمل.

#### دو تفسیر آیه

۱. یک تفسیر این است: انما يتقبل الله من المتقين. این که این شخص آدم متقی بوده است و لذا هر کاری می کند خداوند متعال آن را قبول می کند. لذا حتی اگر در عمل هم حضور قلب نداشته باشد، باز هم عملش قبول است. چون شخص آدم متقی و خوبی است، خداوند هم جانب او را مراعات می کند و قبول می کند.

۲. این که در نفس عمل او تقوا وجود دارد و در نفس عمل قایبل تقوا وجود نداشت. مثل نذری دادن ها ما، که هایل با جان و دل داد. و قایبل با اکراه داد. مثلا: چرا باید از مالمان کم کنیم، لذا از بدترین مالش داد.

در روایات هست که اهل بیت در چند جا بهترین مالشان را می دهند: لباس احرام، حج، کفن، و ...

برخی می بینند که کدام مالش معیوب است آن را در راه خدا انفاق می کند.

بنده خدایی می گفت: من بهترین فرزندانم را به جبهه می فرستم. که این شخص جان و دل در کارش هست.

ما گاه می خواهیم با جان و دل انجام دهیم، ولی گاه دل قیلی ویلی می کند. این طبیعی بشر بودنمان است و البته باید ما با آن مقابله کنیم. و اجازه ندهیم که این در ما قوت پیدا کند. مثلا تا می خواهد صدقه دهد، می گوید: تو خودت فقیر می شوی!

باید یاد بگیریم که بحث صدق و صفا است، چگونه این خلل ها و ناصافی هایی که در روح عمل پیش می آید، چگونه باید آن ها را برطرف نمود.

اهل سلوک می گویند: کاری کنید که شیطان از شما پشیمان شود و بیشتر اذیت شود.

این می شود صدق و صفا.

جنگیدن با خلل های باطن که باید با آن جنگید، تا این که آدم قوی شود که اجازه ندهد این ها ورود کند.

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۲۷۹ (۹) (۱۳۹۷، ۸، ۲۰ / ۳ ربيع الاول / یکشنبه)

عمل خاص

اساساً چه چیزی باعث می شود که اعمالی که به ظاهر یکسان هستند، از هم ممتاز شوند؟

چرا بین نماز ما و امیر المومنین علیه السلام از زمین تا آسمان فرق است؟

ارزش اعمال به باطنشان هست. تا بحث باطن مطرح می شود، باید فضای سلوکی را مطرح کرد، چون فضای در سطح را مباحث عرفانی عهده دار نیست. و طبیعتاً این باطن گاه سرایت می کند به ظاهر.

این باطن، یکی اش معرفت است. در باب معرفت توضیح دادیم چند جلسه ای

رسیده بودیم به صدق و صفا و خوش دلی در دل عمل.

مثلاً این تعبیر در آیه ۵۴ توبه خواندیم: «وَلَا يَأْتُونَ الصَّلَاةَ إِلَّا وَهُمْ كُسَالَىٰ وَلَا يُنْفِقُونَ إِلَّا وَهُمْ كَارِهُونَ»

همچنین این آیه در جریان هایبیل و قایل را آوردیم که از یکی قبول شده است و از یکی قبول نشده است.

یک تفسیرش این است: صفای باطنی و خوش دلی و تقوایی که دارد، این می شود انما یتقبل الله من المتقین. حتی در مسایل درست و خیر، می شود گاه یک عمل به سه نحو درست باشد ولی یکی برتر باشد. عبادت احراری را هم در جلسه قبل توضیح دادیم.

بعضی از ترس جهنم

بعضی به تجارت بهشت عبادت می کنند. در عین حالی که قربه الی الله هستند. منطق اصل اش رسیدن به ثواب است.

بعضی هم عبادت می کنند حباً له و از سر عشق به خداوند متعال.

این سه نوع است و همه هم دارند عبادت می کنند، ولی فرقی در باطن و منطق پشت صحنه عمل است. و لذا حضرت می فرماید عبادت احراری افضل العباده است.

توضیح بیشتر خوشدلی

ما برخی کارهایی را انجام می دهیم که با میل و خوشدلی فراوانی انجام می دهیم. و برخی با اکراه همراه است. ما می گوئیم: هر چه خوشدلی بیشتر باشد، تاثیرش بیشتر است.

یکی انفاق می کند برای ثواب. یکی هم انفاق می کند به خاطر این که واقعا زجر می کشد از این که دیگران ندارند.

ذکر چند نمونه

شهید دستغیب در داستانی از کتاب داستان های شگفت، می فرماید:

بنده خدایی از عمال حکومتی در زمان طاغوت، گوشت خریده بود و در مسیر دیده بود که سگ ماده ای است و بچه های آن سگ هستند و دید که عجیب له له می زند از گرسنگی، او دلش سوخت و همه گوشتی که گرفته بود ریخت برای آن سگ ها.

بعد دید که اوضاعش دگرگون شد و حالش خوش می شود و کم کم دید که نمی تواند در کار حکومتی باشد و از آنجا بیرون آمد و ... تا این که از انسان های الهی شد.

او چه کرده است که این گونه شده است؟

آن صدق و صفایی که داشت، و تمام وجودش را آن رنج پر کرده بود.

داستان مست و احترام به آیات قرآن

که در رسایل توحیدی عطار آمده است. که شخصی بود که مست بود و در حالت مستی دید کاغذی افتاده است روی زمین و چون دید آیه قرآن نوشته است آن را بوسید و روی طاقچه گذاشت.

بعد عالم آن شهر که او را می شناخت که می دانست باید او را در شرابخانه پیدا کنند، سه بار در خواب دیده است که به او گفتند برو به فلانی بگو که: بجلتنا فبجلناک، عظمتنا فعظمتناک!

به او که گفت، منقلب شد و بعد برگشت به شرابخانه و به دوستانش گفت: دیگر مرا اینجا نخواهید دید.

بعدا شد از اولیاء الهی که بسیاری از اولیاء الهی پیش او زانو زدند.

یقینا چیزی گذشته است در او از احترام به قرآن و یک لطافت و شرافت ویژه ای که سبب این کار شده است.

## تحلیل شرافت و لطافت ویژه

در فطرت ما: فهم اعمال خیر و خلاف در ما نهفته است و یک نوع گرایش فطری هم به خیر در ما هست. و یک گرایش فطری داریم نسبت به شرّ و بدی ها.

این ها در ما هست. مساله فطری هم ریشه دارد در روح خداوندی ما. که از سنخ عالم ملکوت و عالم ارواح است که در آن ها رأفت و خوشدلی موج می زند بی حد و حصر.

در آن ها تواضع وجود دارد بی حد و حصر و تمام کمالات هست بی حد و حصر. جنود عقل و جهل، در ۷۵ جنود عقل، کرنش بی حد و حصر خوابیده است نسبت به حق. تواضع، رأفت، جود و... هست.

در عالم ملکوت هر چه از خیرات هست، بی رنگ و بی حد و حصر است. ناب ناب است.

طبیعتا هر چه بالاتر می رود در عقول، صفای آن دسته از جنود بیشتر می شود. آنجا را تعبیر می کنند به عالم نور و صفا و بهاء.

عالم، عالم صفا است. هر چه در آنجا هست، بی غلّ و غش است. همه ناب و واقعی و جاذب انسان است از بس ناب است.

روح خداوندی که در ما هست، قطعا چنین فهم ها و گرایش هایی را در خودش دارد.

طبیعتا وقتی تعلق به دنیا پیدا می کند، خیلی ناپاک می شود، و معامله گر می شود. اما عقول و مفارقات معامله گر نیستند.

طینت اهل بیت هم قلب ها و هم ابدانشان از علیین و ملکوت است. به خاطر شدت غلبه جنبه نوری شان، بدنشان هم نوری شده است. اسراری دارد که با آن می شود معراج جسمانی و طی الارض و ... را حل نمود.

اولیاء الهی درست است که بشر هستند، ولی همان صفای خالص خالص آن سو را در خود دارند.

این صفای فطری هست، ولی ما نوعا آلوده می شویم. به خاطر تعلق به بدن و دنیا و قوی و بلکه تعشقات افزوده من درآوردی در خود. ... حساب گری ها و ... انواع معادلات و معاملات و اندیشه های غلط و...

تا کمی هم انجام می دهیم، می بینیم که عجب کاری کردیم!

فطرت خداوندی اساسا از این سنخ است ولی درگیر بدن و تعلقات و تعشقات ما می شود.

گاهی اوقات آن فضای فطری انسان گل می کند. و معادلات و معاملاتی که داریم، نوعاً کنار می رود.

هر چه صدق و صفا را بالا می بریم، رگ فطری خیلی خوش بالا می آید. به تعبیر دیگر از اسیر بدن بودن و این سویی بودن انسان در می آید. اشک می ریزد ناب است و خنده می کند هم ناب است. هر کاری می کند ناب است.

هر کسی این صدق و صفایش را زیاد می کند، دارد آن رگ فطری را بالا می آورد. هر چه رگ فطری بالا بیاید، همان است و عمل خالص می شود هم همان.

مثل این است که حجت الهی دارد کار می کند. چون حجت الهی کار را به صرافت فطری اش انجام میدهد و خیلی ناب.

بله بعضی از جان ه تقیداتشان کم است. گرچه حجت های الهی هیچ تقیدی ندارند.

آن هایی که خیلی تقید دارند، خیلی باید صدق و صفا داشته باشند و خون دل بخورند تا از قيود رها شوند.

ما باید چه کار کنیم؟

صدق و صفا را اعمال کنیم تا رها شویم. گاه صدق و صفایی اعمال می کنیم ولی اگر یک اهلش ببیند، می گوید: اگر به فنا رسیدی این گونه نبود. و باز هم باید رها تر شوی.

هر چه جهت تعشقی کم شود، علم شرافت پیدا می کند.

سفیان بن عیینه از امام صادق علیه السلام: از امام پرسیدم: لیلوکم ایکم احسن عملاً. قال: لیس یعنی اکثر عملاً، [شرافت عمل و ارزش عمل] و لکن اصوبکم عملاً [به سالم تر بودن است]. انما الاصابه: خشية الله و النية الصادقة و الحسنه.

یعنی لبّ عمل نیت است. نیت چگونه است؟ حسن عمل و اصابت عمل به نیت عمل است.

چه نیتی کرده است؟

لبّ عمل، برای خودش عرض عریض دارد که گاه برای ما پوشیده می شود.

قصدم این است که عمل را به گونه ای انجام دهیم که جسته جسته صفا و پاکی عمل خودش را نشان دهد. آهسته آهسته سیر عمیق تر شدن اعمال را طی کنیم.

هی از این خلیط ها کم کنیم تا به صفای فطری برسیم. به هیچ توجه نکند جز این که نفس این کار چون شریف است داریم انجام می دهیم. خیر بودن این عمل سبب می شود که آن را انجام دهیم.

بحث های حکمت عملی می بایست، باید اینجا مطرح شود. باید از ابتدا اخلاقی بسته شده است.

الان در فضای سلوک عملی، باید این گونه باشد. در عمل خودش می بیند که باید انجام دهد. چه کار دارم که توابعش چیست؟! چه فوایدی دارد؟! نه این که فواید ندارد ولی من به آن کاری ندارم.

برای خدا باید سجده کرد، ولی من چه کار دارم که چه فایده ای دارد!

جود، سخا، صدق، و... محبت کردن به دیگران، خیرخواه بودن برای دیگران، به شکل خدایی بودن پابرجا، ولی نفس عمل برای انسان شریف باشد. خلیط های در دل عمل را باید حذف نمود.

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۲۸۰ (۱۰) (۱۳۹۷، ۸، ۲۶ / ۹ ربیع الاول / شنبه)

در مقام بررسی روح عمل بودیم.

اعمال به حسب ظاهر ممکن است یکسان باشد، نماز، انفاق، روزه و تقوا و... گاه ممکن است در ظاهر یکسان باشد ولی بین این عمل و آن عمل، از زمین تا آسمان تفاوت دارد.

توضیحی که در اینجا هست این است:

بر می گردد به روح عمل و باطن عمل.

۱. معرفت. که توضیحش گذشت.

۲. صدق و صفا. و خوشدلی در دل عمل و نورانیت شدید در عمل.

توضیحاتی دادیم و آیات و روایاتی را در این خصوص خواندیم.

حتی بین مومنین هم که نماز می خوانند یکی احراری است و یکی تاجرگونه است.

از این دست مسایل باعث شده است که بگوییم این خوشدلی در عمل را باید دقت نمود.

یکی انفاق می کند با کراهت، یکی با جان و دل، یکی با جان ودلی بیشتر.

این کجایش فرق دارد؟ بر می گردد به آن مغزی که در باطن عمل وجود دارد. این باعث می شود که عمل شدید یا ضعیف می شود.

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ - لِيَلْوَكُمْ أَيْكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا قَالَ لَيْسَ يَعْنِي أَكْثَرَ عَمَلًا وَ لَكِنْ أَصَوَّبَكُمْ عَمَلًا وَ إِنَّمَا الْأِصَابَةُ خَشْيَةُ اللَّهِ وَ النَّيَّةُ الصَّادِقَةُ وَ الْحَسَنَةُ ثُمَّ قَالَ الْأَبْقَاءُ عَلَى الْعَمَلِ حَتَّى يَخْلُصَ أَشَدُّ مِنَ الْعَمَلِ وَ الْعَمَلُ الْخَالِصُ الَّذِي لَا تُرِيدُ أَنْ يَحْمَدَكَ عَلَيْهِ أَحَدٌ إِلَّا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَ النَّيَّةُ أَفْضَلُ مِنَ الْعَمَلِ أَلَا وَ إِنَّ النَّيَّةَ هِيَ الْعَمَلُ ثُمَّ تَلَا قَوْلَهُ عَزَّ وَجَلَّ - قُلْ كُلُّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكَلَتِهِ يَعْنِي عَلَى نِيَّتِهِ.»

ادامه تحلیل صدق و صفا و خوشدلی

#### فطرت

که در ذاتش خیرگرایی و گرایش به خیر هست و این از سنخ ملکوت است.

این ها جنود عقل و جهل را دارند و صفا دارند بدون هیچ گونه کدورتی.

اما ما اینجا اعمالی که انجام می دهیم، با کدورت همراه می شود. حتی مهر مادری که خیلی شفاف است، ولی گاه برخی از مادران می گویند: من محبت کنم تا سر پیری کمکم کنند! این هم مهر و محبت است، ولی همراه با یک نوع کدورت است. این حرام هم نیست.

گاه عملی را انجام می دهیم که هزار ناپاکی در آن اضافه کرده ایم. روح خداوندی آن سویی است ولی وقتی به اینجا آمده است، هزارتا قید می خورد.

مثلا کسی که دارد کار خیری می کند ولی به گونه ای که منفعت خود یا خانواده یا قبیله اش را هم در نظر می گیرد.

<sup>3</sup> (۱) الملك: ۲.

<sup>4</sup> (۲) في بعض النسخ [و الخشية].

<sup>5</sup> (۳) الإسراء: ۸۴.



جود و انفاق، شرافت ذاتی دارد. مثلاً بین دو قبیله رقابت هست در جود و کرم. که سعی می کنند هر یک بر دیگر تفوق پیدا کنند در جود و کرم. این هم جود است ولی همراه با یک نوع کدورتی است.

گاه مسجد یک محله با مسجد محله دیگر.

گاه به خاطر شخص است و گاه به خاطر خانواده و گاه به خاطر قبیله و گاه به خاطر شهر و...

تعلقات خاکی ای که پیدا می کنیم. تعصبات حزبی و... که گاه باعث می شود اعمال خیرمان بد رنگ می خورد.

این ها را می گوئیم: تعلقات و تعشقات خاکی، به خاطر این سویی شدن که نفس به بدن تعلق گرفته است.

نفس رگه های ضعیفی که در دل می آید و نجوایی در دل می کند، انسان را منحرف می کند.

اگر گاه خوب دقت کنید، بیچاره می شود و می بیند که هیچ عمل پاکی ندارد.

اما می شود که گاه به فطرت جبلی کار کرد. و بر اساس آن کار پاکی انجام می دهد. گاه این صفای فطری گل می کند، در شرایط خاص،

صفای فطری وقتی می آید، درجه عمل را بالا می برد.

حجج الهی پاک پاک هستند، وقتی کار می کنند، همه اش بر اساس صرافت فطری پاک پاک و ناب ناب است.

اخلاص جنبه الله بودنش پر رنگ تر می شود.

جریان گوشت دادن به سگ، برای آن شخص اصلاً خدا مطرح نیست.

این کار خلوص عمل داشت، ولی نه این که لزوماً الله باشد.

انجام عمل به نحو پاکیزه بدون هیچ غل و غشی.

انسانی شریف باشد که به شرافتش تن به ناپاکی و آلودگی نمی دهد.

کار از روی صدق و صفا، سبب می شود که فطرت خداوندی، شکوفا شود. این عمل بر اساس لطافت، فطرت شکوفا می شود.

اشاره ای به تفاوت صدق و صفا با اخلاص  
در بحث ایمان توضیح دادم:

گاه در خود عمل توحید است. گاه توحید موج می زند. گاه مناسبت با توحید دارد نه این که خودش توحیدی باشد یا در آن توحید موج زند. مناسبت دارد. مثل این که کسی فضای علم را درک کرد، از آن به بعد سبک کارش تغییر کرد.

لطافت تا می آید، بسیاری از رذایل می رود. مثلا انسانی تکبر دارد و دوست ندارد که کسی از او بالاتر باشد. استکبارا و علوا می جنگد. الان مثبت و منفی مورد نظرم نیست. عمل خیر و عمل شر.

دو نفر با نپی جنگیدند، یکی از سر خیر و یکی از سر استکبار.

در مورد مجرمین، اکابر مجرمین جدا می شوند، به این خاطر که خبث عملشان بیشتر است.

در جانب خیر هم، صفای عمل بیشتر است.

آن فطرت خودش را شکوفا می کند. صفای فطری ابتدا گرایش است. ولی در عمل که حاضر می شود تبدیل می شود به ... لذا بعضی از نیکان که ادامه می دهند، می شود ملکه دل.

این کار، شکوفا کردن فطرت و گاه تبدیل کردن به فطرت ثانویه است.

معیار در این بحث بر می گردد به صفای فطری یا آلودگی فطرت.

ما از جنس ارواح و عقولیم که خاصیتشان هم لطیف است.

وقتی رسیدیم به اخلاص، همه را در توحید جمع می کنیم. در این صورت، بسان عقول می شوند. در این صورت کنش هایش، به گونه دیگری است، لطیف تر، اصوب، احسن است. به خاطر آن مغزی که در او هست. به خاطر صفایی که در او هست.

کسی می خواهد به اینجا برسد، باید فطرتش شکوفا شود.

تواصوا بالمرحمة، که در متن دینی است، درست است که بندگی به گونه ای می شود که... ولی منتهی می شود به این که همدیگر را توصیه کنید به مرحمه و سر از مرحت در می آورد.

هر چه فطرت شکوفاتر، صفا هم بیشتر می شود. ریشه اش هم در روح خداوندی است. هیچ کدامش رنگ دنیا و نفس و تعلقات و تعشقات به خودش نگرفته است.

وقتی صفای فطری سبب می شود عمل اوج بگیرد، همان طور که معرفت هم سبب عمق بیشتر می شود. در معرفت توضیح دادیم که چگونه حصول تبدیل شود به شهود.

طریق دارا شدن صدق و صفا

### تکرار عمل

نفس عمل را تکرار کند و آن قدر تکرار کند که آهسته آهسته به عمق رود. این عمل را با سمت و سوی باطنی انجام دهد.

برخی ابتدا که کاری می خواهند بکنند، مثلا انفاق، ابتدا نجوهای شیطان می آید که چرا می دهی، تو خودت نیاز دارید و... ولی بعد از مدتی که این کار را می کنند، می بینند که دیگر آن نجوا نیست، بلکه بعد از مدتی از آن کار لذت می برد.

خودش هم می گوید: عجیب نرمی دل حاصل شده است. دیگر می فهمم که درد دیگران یعنی چه؟ در حالی که قبلا درد مردم را نمی فهمیدم. لذت هم می برد. که این لذت، لذت معنوی است.

شیطان آمد، بگذار بیاید، آن قدر می دهم که چشمش در بیاید.

کسی هست که در دادن، اول می دهد، دستش می لرزد و می دهد، خلیط آن وسوسه شیطان است. بعد کمی جلوتر می رود، نجواها را نمی شنود. و بعد کم کم لذت می برد.

در مورد سمت و سوی باطنی:

کار خیر بکنید، بانیت حسنه ای که به زحمت به خودتان می قبولانید. مثلا: به من چه که دیگران فقیراند؟! بعد خود را قانع می کند و به خودش می قبولاند که درست است که اینها فقیراند ولی اگر تو خودت فقیر بودی و نیاز داشتی، از دیگران توقع نداشتی!؟

ولی چون آن نجوای نفسانی آمده است، همان موقع هم که می دهد، به زحمت انجام می دهد.

بعد از مدتی می بیند که آن نجوا رفته است.

بعد تبدیل می شود به لذت.

این در جانب صدق و صفا است. و الا همین مطاب در جانب بد و خبث هم هست.

خلیط ها زیاد است ولی گاه بعضی از آن ها به چشم می آید، وقتی به چشم آمد، با آن مقابله کن!

اینجور موارد را می گوئیم: سمت و سوی باطن.

این یعنی: مومن همان طور که دو چشم در بیرون دارد، دو چشم در درون داشته باشد، طبق فرمایش امام صادق

علیه السلام. که درون خودش را توجه داشته باشد و این خلیط ها را آهسته آهسته از بین ببرد.

می جنگد با تکرار عمل. که مشکل حل می شود و بلکه بعدها به اوج می رسد.

آن خلیط ها را آهسته آهسته باید حذف نمود. که راهکار دارد و قرار نیست که ما آن ها را الان بگوئیم.

هرچه که تکرار می کند، به دنبال صدق و صفای بیشتری می گردد، و آن را طلب می کند و به حدی قانع نشود.

این بیان امام سجاد علیه السلام بیان خوبی است:

در مسایل مادی به پایین تر از خودت نگاه کن و در مسایل معنوی به بالاتر از خودت نگاه کن!

لذا در معنویات نباید آدم به کم قانع شود.

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۲۸۱ (۱۱) (۱۳۹۷،۹،۳ / ۱۶ ربیع الاول / شنبه)

گاه یک عمل ده ها هزار برابر بلکه میلیاردها برابر عمل دیگر، فاصله دارند. این زیر سر روح عمل است. که موجب

ارزشمندی عمل می شود.

صدق و صفا و خوشدلی در دل عمل که باعث می شود عمل بالا رود. یا خیرخواهی که می کند نسبت به دیگران. دلسوزی نسبت به دیگران، این زیر سر یک بحث جدی ای است، که ما بر اساس فطرت عمل می کنیم و لطافت فطرت به گونه ایست که عمل ها را بی هیچ قصد و غرض و خواهان است.

همان گونه که ملکوت عالم و عقول و مفارقات این گونه هستند. تمام جنود عقل آنجاست، در روح خداوندی ما هم تمام این ها هست. کما این که ما درگیر بدن و دنیا و... می شویم، آهسته آهسته از آن لطافت می افتد. لطافت مادری با این که خیلی شفاف است، گه گاه این هم آلوده می شود.

شرافت ذاتی عمل و... که نفس عمل ارزشمند است و... همان موجب می شود که عمل خیلی شریف شود و احسن شود و نیت صادقه و حسنه در روایات گفتیم.

حال که این گونه است که ما درگیر خاک شده ایم، چگونه باید عمل کنیم.

#### ۱. تکرار عمل

که مومن همان طور که دو چشم در ظاهر دارد دو چشم در باطن هم داشته باشد که عمل را چگونه انجام می دهد.

عجالتا باید در دل عمل وارد شد و آهسته آهسته پالایش عمل کرد. نفس عمل مکرر، خود این ما را به یک مرتبه ای ارتقا می دهد. در دل عمل کردن پالایش کردن. گاه پالایش معرفتی است و گاه پالایش مجاهده نفسانی و عملی است.

ما می توانیم در فضای معرفتی به خودمان القا کنیم و معرفتی را پدید آوریم که در باب انفاق به ما اندیشه ای دهد که اگر انسان از خود بگذرد، این رسته شدن از خود

...

#### پالایش عملی عمل

گاه مجاهده به صورت عملی است.

آل عمران، ۹۲

«لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ»

پسر علامه دید که پدرش در حیات در حال گریه است و دیوان اشعارش را پاره کرد.

گویا در دلش چیزی گذشته است و ... با این پاره کردن داشت ریشه را از دلش می کند.

این ها نکته ایست که این ها به شکل عملی می کنند. و عمل را با نفس عمل پالایش می کنند که این عمل بُرّ است.

اگر کسی به اینجا برسد، وقتش شود، حاضر است همه را خراب کند. اگر کسی به اینجا برسد، اهمیت دارد.

یکی از بزرگان در قم از علمای ربّانی در کارهای علمی کَرّ و فرّ داشت. و قدرت عجیبی داشت، ولی گفت: به تمام فرزندان و وراثش گفت: من راضی نیستم حتی یک صفحه از این ها چاپ شود!

اینجا داریم چه می کنیم؟ یک کار عملی. اما عملی که دارد خلیط ها را بر می دارد. این می شود پالایش عملی.

می شود که آدم گاه تعلقات را بردارد به شکل عملی. که گاه معرفتی است.

این صورت عملی به شکل این است که با دو چشم در درون، که می بیند تا خلیط آمد، آن را تطهیر می کند و پاک می کند.

با این سبک، آهسته آهسته عمل پالایش می شود، که به تدریج خود شخص می شود صالح، علاوه بر این که عملش هم صالح است.

عنکبوت، ۹

«وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُدْخِلَنَّهُمْ فِي الصَّالِحِينَ»

آل عمران، ۱۱۴

«يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَآمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَأُولَئِكَ مِنَ الصَّالِحِينَ»  
پی در پی ادامه دادن موجب می شود که انسان در زمره صالحین قرار بگیرد.

کما این که اگر در ناحیه شر، پی در پی انجام دهد، خودش می شود عمل غیر صالح.

«إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ»

عمل را انجام دهید، ولی یاد بگیرید که آن را تصحیح کنید.

تجربه هایی داریم که در دل عمل می توانیم تصحیح کنیم.

۲. در معرض قرار دادن احوال فطری به ناگاه

گاه فطرت به صورت ناب دریچه را گشوده است و نور در دل انسان می تابد. ولی انسان سعی کند که به آن میدان دهد. چنین مواقعی ان صفای فطری را از دست ندهید. این صفای فطری خودش که آمده است انسان خودش را در معرض قرار دهد.

باید مواظب بود.

«ان لله فی ایام دهر کم نفحات، الا فتعرضوا لها»

این فرصت ها را غنیمت بشمارید و از دست ندهید. چرا این بهره را از دست می دهید! بگذارید میدان بگیرد. مثلا دلسوزی به حال دیگری است، راستگویی، انفاق، عدالت و... زود اعمال کنید.

تا آمد استفاده کنید.

این همانی است که عرفا می گویند باید: ابن الوقت بود. گرچه بیان عرفا در فضایی عالی تر است ولی این بیان در فضای عادی است.

اگر چنین حال خوشی آمد، آن را غنیمت شمرد.

هر وقت قلب اقبال داشت که خوبست.

ولی هر وقت قلب ادبار داشت، موجبات سقوط را پیش نیاورید که دیگر سبب می شود آن صرافت فطری باز نگردد.

این عرض ما در جایی است که خود فطرت گشایش ایجاد کرده است و آمده است.

هر جا به هر شکلی لطافتی آمد و فطرت گشوده شد، آن را از دست ندهید.

همین زمینه بحث های بعدی را برایتان فراهم می کند.

ان لله فی ایام دهر کم نفحات، الا فتعرضوا لها. خودتان را در معرض قرار دهید.

برخی از آقایان که لطافت می آید، می فهمد که آمده است و وقتی دارد می رود، جزع و فرع می کند که چرا دارد می رود.

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۲۸۲ (۱۲) (۱۳۹۷،۹،۱۰ / ۲۳ ربیع الاول / شنبه)

نسبت بین ایمان و عمل صالح و کفر و عمل طالح برقرار است که یک دوگانه ای در متن دینی دیده می شود.

نسبت بین این دو باعث شد که بررسی کنی که ایمان و عمل صالح چه نسبتی با هم دارند.

این اعتقاد و عمل چه بحث های عرفانی ای دارد.

یک بحث این است که چه چیزی باعث می شود گاه یک عمل که به ظاهر یکسان است، با عملی دیگر زمین تا آسمان فرق می کند؟ گفتیم که بر می گردد به روح عمل که روح عمل هم سه مولفه داشت: معرفت، صدق و صفا و اخلاص.

در مورد صدق و صفا، گرایش فطری و فهم فطری ای که وجود دارد.

اگر مشکلی هست، زیر سر فطرتی است که در این نشأ آمده است و گرفتار شده است. که این را هم توضیح دادیم. بعد گفتیم: این صفای فطری را چگونه باید به دست بیاوریم.

۱. یک راه تکرار عمل با سمت و سوی باطنی.

۲. یک راه هم بهره گیری از رخ نمودن فطرت در برخی از لحظات و اوضاع و شرایط.

اینجا واقعا جای ایستادن است. و غفلت هایی که ما معمولا داریم از کورسوی فطرت. گاه کورسو است و گاه بیش از این است. ولی به آن میدان نمی دهیم و اجازه نمی دهیم که در دل بگردد. در حالی که می شود که کار دیگر کرد و این حال خوش را هم نگاه داشت، و این حال خوش هم کار خود را می کند. مهم این است که توجه به این داشته باشد. همان طور که هنگام ناهار خوردن مثلا کار فکری اش را هم می کند خیلی از اوقات، همین طور هم به همین سبک عمل کنیم در مورد این صفای فطری.



گاه ملک آمده است و القا کرده است و دل عجیب آباد شده است ولی باز هم ما میدان نمی دهیم و القاء ملک را نمی شناسیم. اشتغالآتمان که می آید، باعث می شود که این نعمت کم می شود.

۳. نشست و برخاست با نیکان و صالحان

یکی از امور دیگری که ما را به سمت خوشدلی و صدق و صفا در عمل و نیت حسنه و پاک می کشاند، نیت خوب و برتر، نشستن با نیکان و خوبان و صالحان است.

گاه آدم با یک عالم ربانی باشد، خیلی از مشکلاتش حل می شود. یک عالم ربانی بود که می گفت: من هر وقت یک عکسی را روی دیوار می بینم که به رحمت خدا رفته است، دلم می سوزد و وقتی به خانه رفتم، دو رکعت نماز برایش می خوانم. یا کار خیری به نیت او می کنم.

این یک دلسوزی خاصی است، به وقتش هم که شده است غیرت الهی دارد.

این یک خوشدلی ویژه با دلسوزی دارد.

یکی از کارهای خوب این است که دیدن عمل شخص و حالات او.

بنده خدایی می گفت: من ناله شبانه را متوجه نمی شدم تا این که بنده خدایی را دیدم که در نیمه شب چگونه بود، آن وقت ناله های شبانه برایم معنی دار شد و فهمیدم منظور چیست!

این ها را چه جور باید یاد گرفت؟ یک وقت خودش اعمال می کند و یک وقت هم با دیدن از دیگران می تواند یاد بگیرد.

نشستن با صالحان در او اثر دارد.

رفتار و منش و خوشدلی و صدق و صفا و... همه این ها می تواند برای انسان موثر باشد.

برخی می گویند: با خدا بنشینید و جوان مردی را یاد بگیرید. آدم با خدا بنشیند و خو بگیرد، ... با عالم ربانی هم این گونه است.

راوی می گوید: نزد امام باقر بودیم، عمران آمد و صحبت داشتند. در روایت هست وقتی عمران خواست برود،

«عَنْ سَلَامِ بْنِ الْمُسْتَنَبِرِ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ فَدَخَلَ عَلَيْهِ حُمْرَانُ بْنُ أَعْيَنَ وَ سَأَلَهُ عَنْ أَشْيَاءَ فَلَمَّا هَمَّ حُمْرَانُ بِالْقِيَامِ قَالَ لِأَبِي جَعْفَرٍ أَخْبِرْكَ أَطَالَ اللَّهُ بَقَاءَكَ لَنَا وَ أَمْتَعْنَا بِكَ أَنَا نَاتِيكَ فَمَا نَخْرُجُ مِنْ عِنْدِكَ حَتَّى تَرِقَ قُلُوبُنَا وَ

تَسَلُّوْا أَنْفُسَنَا عَنِ الدُّنْيَا وَ يَهُوْنَ عَلَيْنَا مَا فِي أَيْدِي النَّاسِ مِنْ هَذِهِ الْأَمْوَالِ، ثُمَّ نَخْرُجُ مِنْ عِنْدِكَ فَإِذَا صَرِينَا مَعَ النَّاسِ وَ التُّجَّارِ أَحْبَبْنَا الدُّنْيَا. قَالَ فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ إِنَّمَا هِيَ الْقُلُوبُ مَرَّةً تَصْعَبُ وَ مَرَّةً تَسْهَلُ [دل گاهی نرم می شود و گاه سخت می شود].».

اصلش این است که با حجت خدا نشستن، دل انسان نرم می شود. دل نرم شود، عمده کار در صدق و صفا حل می شود، چرا که تعلقات گرفته شده است. همینجا هم راوی مطلبی را امام باقر علیه السلام در مورد اصحاب رسول الله نقل می کند:

« ثُمَّ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ أَمَا إِنَّ أَصْحَابَ مُحَمَّدٍ ص قَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ نَخَافُ عَلَيْنَا التَّفَاقُ قَالَ فَقَالَ وَ لَمْ تَخَافُونَ ذَلِكَ قَالُوا إِذَا كُنَّا عِنْدَكَ فَذَكَرْتَنَا وَ رَعَبْتَنَا وَ جَلْنَا وَ نَسِينَا الدُّنْيَا وَ زَهَدْنَا حَتَّى كَأَنَّا نَعَابِنُ الْآخِرَةَ وَ الْجَنَّةَ وَ النَّارَ وَ نَحْنُ عِنْدَكَ فَإِذَا خَرَجْنَا مِنْ عِنْدِكَ وَ دَخَلْنَا هَذِهِ الْبُيُوتَ وَ شَمَمْنَا الْأَوْلَادَ وَ رَأَيْنَا الْعِيَالَ وَ الْأَهْلَ يَكَادُ أَنْ نُحَوَّلَ عَنِ الْحَالِ الَّتِي كُنَّا عَلَيْهَا عِنْدَكَ وَ حَتَّى كَأَنَّا لَمْ نَكُنْ عَلَى شَيْءٍ أَ فَتَخَافُ عَلَيْنَا أَنْ يَكُونَ ذَلِكَ نِفَاقًا فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ص: كَلَّا إِنَّ هَذِهِ خُطُواتُ الشَّيْطَانِ فَيَرِغِبُكُمْ فِي الدُّنْيَا وَ اللَّهُ لَوْ تَدُومُونَ عَلَى الْحَالَةِ الَّتِي وَصَفْتُمْ أَنْفُسَكُمْ بِهَا لَصَافَحْتُمْ الْمَلَائِكَةَ وَ مَشَيْتُمْ عَلَى الْمَاءِ وَ لَوْ لَا أَنْكُمْ تَذُنُّونَ فَتَسْتَغْفِرُونَ اللَّهُ لَخَلَقَ اللَّهُ خَلْقًا حَتَّى يُذُنُّوا ثُمَّ يَسْتَغْفِرُوا اللَّهُ فَيَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ إِنَّ الْمُؤْمِنَ مُتَّقِنٌ تَوَّابٌ<sup>٦</sup> مَا سَمِعْتَ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ - إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَ يُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ<sup>٧</sup> قَالَ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تَوُّبُوا إِلَيْهِ<sup>٨</sup>

عالم ربانی ای از پدرش نقل می کرد: جوانمردی را از پدرش یاد گرفته است در حای که آدم عادی بوده است. یک فرد عادی است ولی نیک و صالح است.

خوپذیری نفس یکی از بحث های مهم تربیتی است که خوپذیری جان است.

با صالحان که آدم زیاد بنشیند، لطف صلاح عمل او که بی غل و غش است، به راحتی به ما منتقل می شود. مثلا پدری که در یکی از خلق ها خیلی عالی است، به فرزند منتقل می شود به همان روالی که دارد. با همان نیت های نابی که دارد، بی غل و غش.

کلا می شود این را در همه جا پیاده کرد، لذا تلاش کنیم محیط خودمان را محیط صالحان قرار دهیم.

<sup>6</sup> (٦) سلاه و عنه كدعا نسيه.

<sup>7</sup> (١) المقتن: الممتحن يمتحنه الله بالذنوب، ثم يتوب، ثم يعود، ثم يتوب. قاله في النهاية.

<sup>8</sup> (٢) البقرة: ٢٢٢.

<sup>9</sup> (٣) هود: ٣.

استاد حسن زاده آملی:

الهی شکر ت که از اساتید بی رنگ، رنگ گرفته ام!

اگر هم همسرت به تو بد گفت و بد کرد، این دلسوزی ناب را تو با او داشته باش و این دلسوزی ناب را باید در خود ایجاد کنیم.

این همه درس خواندیم ولی کی باید به آن عمل کنیم؟! یک عالم ربانی سراغ دارم که در رفع خصومت از او بالاتر ندیده ام، چرا که دلسوزی اش به گونه ای است که این که شخص افتاده است در ورطه خصومت، نمی خواهد او این گونه باشد، با این که او در این ورطه افتاده است.

#### ۴. رفع تعلقات و تعشقات

ما معیاری داده بودیم برای لطافت فطری، که عمدتاً مشکل سر تعلقات و تعشقات است. این ها سبب می شود که انسان صفای فطری نداشته باشد. اگر یک جان بتواند تعلقات و تعشقاتش را حذف کند چه می شود؟ همه اعمالش ناب می شود.

این کمی از قبلی بالاتر است و معمولاً برای مرحله اول نیست، اگر بگوییم: اسلام، ایمان، تقوی، یقین. این مرحله برای مرحله بالاتر تقوی است. وحتى در ایمان های ابتدایی هم نیست. در مرحله تقوی است که شخص نمی گذارد نفس اماره و شیطان بیاید.

کسی به این مرحله برسد، تمام اعمالش بی قصد و غرض و بی غل و غش است.

نفس ایمان صفا می آورد، نفس تقوی صفا می آورد.

همین عملش او را بالا می برد.

انما یتقبل الله من المتقین. کسی که اهل تقوی باشد، خدا از او عمل عادی اش را هم قبول می کرد. تقوی که آمد هر کاری هم که انجام می دهد، خدا از او قبول می کند.

احزاب، ۷۰ و ۷۱

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ قُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا (۷۰) يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا (۷۱)»

وقتی تقوا پیشه کردید، خود همین تقوی و نفس تقوی موجب می شود که عمل اصلاح شود. این عمل ناب می شود چگونه ناب شد؟ به نفس تقوا داشتن.

آیه به صورت شرط و جزا است. تقوا که پیشه کردید و قول سدید داشته باشید، خداوند هم اصلاح می کند.

خداوند اصلاح می کند و همچنین یغفرلکم ذنوبکم. یعنی قیودات پیشین شما را بر می داریم. وقتی برداشتید، کار درست می شود.

شما تا تقوا پیشه می کنید خداوند دو کار می کند:

۱. عملتان را اصلاح می کند و بالا می برد.

۲. غفران نصیبتان می شود و قیودهای قبلی تان را بر می دارد.

غفران که آمد، یک صافی در انسان پدید می آید و همین صافی سبب می شود عملتان بالا رود.

این آیه را جور دیگری هم می شود معنی کرد:

وقتی تقوا پیشه کردید، یصلح لکم اعمالکم، یعنی القائنات ملکی برایتان می آوریم و همین عملتان را بالا می برد. یک القائنات خوش ملکی به سراغ آدم می آید.

القائنات خوش ملکی: گاه در انسان می آید که به صورت یک میل تبدیل می شود، که گاه میل شدید پیش می آید و گاه القائنات ربانی می آید که این خیلی شدیدتر و عالی تر و عال العال است.

که از باب الخلق عیال الله،

این برای کیست؟ کسی که استخواندار شده است در فضای تقوا و...

اهل تقوا شدن آثاری دارد؟

## فتح ۲۶

«فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَالزَّمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَى وَكَانُوا أَحَقَّ بِهَا وَأَهْلَهَا وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا»

خودشان می شوند کلمه تقوی،

این شخص رسیده است به مرحله تقوی، که دیگر من و ما و خانه من و بچه من و منافع من و.. ندارد. تعلقات که گرفته شد، عملش می شود ناب.

## حدید ۲۸

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَآمِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ وَيَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ»

دو قسمت از رحمت به شما داده می شود، اگر ایمان بیاورید و تقوا پیشه کنید.

ایمان اصلی که آمد خود همه اعمال را بی غل و غش می کند.

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۲۸۳ (۱۳) (۱۳۹۷،۹،۱۱ / ۲۴ ربیع الاول / یکشنبه)

نوعاً بحث‌ها را به سمت عمل صالح می بریم گرچه این مباحث در مورد عمل طالح هم هست.

سرّ شرافت عمل زیر سر روح عمل است.

دو نفر بد دهانی می کنند ولی یکی بد است و یکی خیلی بد است. خباثت ریخته شده در عمل باعث می شود که یکی بدتر شود. این را ما در مورد عمل طالح هم داریم.

روح عملی که باعث شد یک عمل برتر از یک عمل شود، گفتیم به معرفت است و صفا و خوشدلی است. به وزانش در عمل طالح هم هست، بر می گردد به کفر و عناد و .... هر اقدامی که کرده است، دلی را شکانده است، و... باید دید که خبث عمل چقدر است و معرفت خلاف در عملش چقدر است. یکی تبدیل می شود به کفر و عناد محض، یکی هم تبدیل می شود به خبث در عمل.

به وزان صفا و خوشدلی، در عمل طالح، خبث بددلی هست.

این را متذکر می شویم، در ضمن عمل صالح،

چی می شود که عمل صالح بهتر و ناب تر می شود.

چندراه گفته شد:

۱. تکرار عمل با سمت سوی باطنی

۲. هرگاه دریچه دل باز شد و فطرت شکوفا شد، میدان دادن

۳. نشست و برخاست با خوبان و نیکان.

۴. رفع تعلقات و تعشقات را که داشتیم توضیح می دادیم.

#### ۴. تنمه رفع تعلقات و تعشقات

که این کمی بالاتر است برای کسی که در مرحله بالاتری از اسلام و ایمان و تقوا است که شخص باید در مرحله تقوایی باشد.

عمدتا فطرت و ان جهت فطری ما بسان آن چیزی است که در ملکوت عالم است، و کارشان خالص است. اما نفس با تعلق به بدن محجوب می شود و تعلقات پیدا می کند. این نوع تعشقات و تعلقات باعث می شود که خلیط پیدا می شود و همین خلیط باعث می شود که صدق و صفا گرفته شود.

اگر کسی صدق و صفا را بیشتر کند و تعشقات را کم کند، طبیعتا عملی که انجام می دهد برتر است.

کسی که تعلقات را کم کرده باشد، تعلقی ندارد که در عملش بیاید. لذا بر اساس فطرتش می ماند. اینجا که تعلقات و تعشقات کم شده است، اینجا راحت می تواند اعمالش را با صدق و صفا همراه کند.

این برای کسانی است که مرحله اسلامی و ایمانی اش گذشته است و در مرحله تقوی یا احسان و یقین قرار دارد.

انزلهم ..سکنیه، همان مرحله تقوی است.

از اول یک صافی درجانش دارد، جان که صاف شد، اعمالش را هم با صدق و صفا می شود.

## توجه به ملکوت و با خدا نشستن

چنین کسی: زیاد با ملکوت می نشیند. و کسی که زیاد با ملکوت می نشیند، خوی ملکوتیان را می گیرد و غل و غش در کارش نیست و در اعمالش صدق و صفا زیاد می شود.

راهش حذف قیود است که به تعبیری با ملکوت نشستن است که منظور عوالم برتر تا با خدا نشستن.

یکی از راه هایی که انسان می تواند صدق و صفایش را بیشتر کند، این است که دست به سلوک و ارتباط با ملکوت و ارتباط با خداوند متعال بزند.

کسی که ذکر حقیقی زیاد بگوید، این حالت برایش زیاد می شود.

خود این اثر دارد. نفس ایمان و نشستن با خدا، خلیط را بر می دارد. شراب طهور حقیقی که می تواند طهارت دهد، خود خداست.

«يُطَهِّرُهُمْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سِوَى اللَّهِ إِذْ لَا ظَاهِرَ مِنْ تَدْنُسٍ بِشَيْءٍ مِنَ الْأَكْوَانِ إِلَّا اللَّهُ رَوَاهُ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمَا السَّلَام.»

نشستن با خداوند متعال، طهارت می آورد.

پس اگر کسی می خواهد در اعمالش خوش دلی داشته باشد، یک راهش با ملکوت نشستن است و راهش همین ذکر و ورد است.

اتفاقا برخی از سالکان به صورت دفعی عمل نمی کنند که در حین عمل دایما درصدد مراقبت باشد، بلکه به این صورت که آن قدر با خدا نشسته است، خودبه خود عمل تصحیح می شود بدون این که نیاز به جنگیدن باشد.

این ها یک چیز عجیب و غریبی است در کارهای معنوی، این ها به شکل دوری عمل می کند: عمل خیر در ایمان اثر دارد و ایمان در عمل خیر اثر دارد.

شما ایمانتان را افزایش می دهید و با ملکوت می نشینید، و... همین آهسته آهسته اعمال انسان را خیر می کند.

حدیث امام کاظم علیه السلام فرمود: کار خیر انجام دهید، ایمانتان افزوده می گردد. صفا و خوشدلی در آن موج می زند.

این یکی از بهترین راه ها است.

عنوان مراقبه نمی دهیم، ذکر، مراقبه، توجه، نشستن با خدا به شکل حقیقی و...

اگر کسی روزانه برنامه دارد و با خدا می نشیند و خلوت می کند و مواجهه وجودی برقرار می کند. این مواجهه وجودی باعث می شود که ایمانش افزوده می شود و این ایمان خلق و خوی او را می گیرد و همین سبب می شود که دیگر غل و غش در کارش نباشد.

انفاق می کند، صله رحم می کند، تواضع می کند و... در این صورت کار دیگر خلیط ندارد.

این یک راه خیلی خوشی است. البته برای وقتی است که انسان به مرحله تقوا برسد.

### نکته دیگر

نفس ایمان و تقوا باعث می شود که ما به فطرت پاک نزدیک شویم. ایمان و تقوا لطافت فطری می آورد.

لطافت فطری که آمد، ایمان و تقوا جنس روح خداوندی را تغییر می دهد و آن را به صفای فطری اش می کشاند. وقتی خلیط پیدا کرد، نفس ایمان و تقوا شستشوی دل می شود و این آهسته آهسته سبب شکوفایی بیشتر می شود.

این را اگر بخواهیم به زبان دیگری بگوییم که زبان دینی ای هم باشد: اگر کسی ایمان و تقوایش را زیاد کرد، ملک مسدّد ایمان می آید و آن ها را تسدید می کند.

کسی که در دلش ایمان رفت، «آیده بروح منه» در روایت هست: هر وقت این بنده خطا می کند، آن ملک ایمان از او جدا می شود.

سه روح در همه انسان ها چه مومن و چه کافر هست، دو روح است در مومنین است: روح ایمان و روح القدس. که این دو در کافر نیست، روح ایمان در مومن هست و روح القدس نیست. روح القدس مخصوص انبیاء و اهل بیت است.

روح ایمان، ملکی است که تسدید می کند.

اتصال وجودی که برقرار می شود با یک حقیقت علوی و ملکوتی در عالم. که این ملک مسدّد ایمان است. این ارتباط قوی شود و مستقر شد، خود انسان روح ایمان می شود و در او مستقر می شود. ایمان یکی از ارواح مستقر در عالم ملکوت است.



این هم جزء روح است ولی نه به قوت روح القدس.

کسی که ایمان و تقوا دارد، به روح ایمان وصل است و روح ایمان هم از سنخ ملکوت است و صدق و صفای ملکوتی دارد. خودش ملکوتی می شود و وقتی ملکوتی شد صدق و صفا پیدا می کند.

طبیعتا به روح القدس نمی رسد و حتی بالاتر از آن که روح اعظم است، به آن ها نمی رسد. طبیعتا به پای آن ها نمی رسد در عین حالی که روح ایمان از سنخ عقول و مفارقات است.

روح اعظم برای رسول الله و اهل بیت علیهم السلام است. روح القدس را انبیاء و اهل بیت علیهم السلام هم دارند. روح ایمان را علاوه بر انبیاء و اهل بیت، مومنین هم دارند.

ما به شدت و ضعف متصل به روح ایمان هستیم. تا انسان خلاف می کند آهسته آهسته از روح ایمان فاصله می گیرد و جدا می شود.

طبیعتا به پای روح القدس در آن صفا نمی رسد، ولی در حد خودش صفا دارد.

به تعبیری باید گفت: روح خداوندی کمال اولش در مومن هست، روح خداوندی که در انسان قرار گرفت، دست نخورد و شکوفا شد، این بذر بود، اگر روح ایمان نیاید شکوفا نشده است ولی اگر روح ایمان بیاید، شکوفا می شود.

ایمان یعنی سکینه ای که در قلب می آید.

این چیست؟ وقتی انسان به تقوا رسید و به آن رسید، وصل به ملکوت شد و بی غل و غش شد.

راهش: به گونه ای انسان باید اتصال با ملکوت داشته باشد تا ملکوتی شود.

لذا بعضی می گویند: بین الطلوعین را آباد کنید. یک ساعتی خلوت داشته باشید. نماز را آباد کنید. دعا بخوانید. مراقبه کنید و...

طبیعی است که به مقدار ایمانی که داریم این اعمالمان بالا می رود.

آن چه عرفا در بحث سلوک گفته اند و اصرار می ورزند، یکی از نتایج نایش، صدق و صفا است. که وقتی صدق و صفا بیاید، راحت می توان بر اساس آن اعمالی را انجام داد.

«أَمَّا يَتَقَبَلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ»

تذکر

آنچه اینجا گفتیم: می تواند نشان دهد که روح ایمان و قدس و اعظم و حتی فنا، نشان می دهد مقدار صفا و عمق صفا را.

و گاهی ما می گوئیم: صدق و صفای ما نمی شود با معصوم مقایسه شود، سرش این است.

### ۵. توجه به چند اصل

می شود این راه پنجم دانست یا ضمن یک تکنیک و شیوه ذیل راه اول دانست.

توجه به چند چیز با هم که موجب می شود صدق و صفا را زیاد کند. به چند اصل توجه می کنند:

#### ۱. خود را متهم کردن

همیشه خود را متهم کن. مومن کسی است که خود را متهم می کند. یعنی کار که می کند محکم و خوب انجام می دهد و تلاش هم می کند، ولی در نهایت می گوید: معلوم نیست که چندان هم خوب انجام داده باشی. به این خاطر که خلیط ها زیاد است و گاه برای انسان پنهان می ماند. این را امیر المومنین چندجا در نهج البلاغه دارد.

عرفا این را به عنوان یک اصل قبول دارند که: نباید خود را مبرّی دانست. به ویژه این که کمال عمل را در معصومین و انسان های کامل بدانیم به چه معنی است. کمال عمل در انسان کامل بی حد و بی نظیر است. حتی اعمال عادی که ما می بینیم. که حتی بعضی از آقایان این حدیث را: «الحسن و الحسین امامان قاما او قعدا» این گونه معنی می کنند: حتی قیام و قعود عادی شان با ما فرق می کند.

فاصله بی حد و حصر است و کمال حقیقی را در عمل معصوم بداند و کاری که در حد خودش می کند خود را متهم کند.

#### ۲. استغفار حقیقی داشتن

استغفار حقیقی. یعنی همیشه در ناحیه ضعف باشد انسان نسبت به خداوند متعال. همیشه استغفار کند حقیقتا. هر کاری انسان می کند، کار خوب هم می کند چه در شب و چه در روز، دایما استغفار کند که این شایسته درگاه خدا نیست، و خداوند با فضلش قبول می کند نه این که عمل ما استحقاق این را داشته باشد.

استغفار حقیقی، عجیب شستشو می دهد جان را و عجیب پاک می کند. می شد این را ذیل پالایش بیاوریم، ولی این یک تکنیکی است که برخی دارند. استغفار و التجاء حقیقی در کار آیت الله بهجت خیلی بوده است. این یک شیوه عملیاتی است و سخت هم نیست و اگر انسان یاد بگیرد، همیشه خودش را در ناحیه ضعف بداند و این حالات را دارد.

هر چقدر هم نزدیک شوید، سلمان فارسی هم بشوید، باز معصوم حسابش جدا است.

لذا اعمالی که انجام می دهیم در آن خلیط احساس می کنیم، لذا نشد که بشود، متهم می کند، این التجاء که آمد این التجاء شستشو می دهد و کار را درست کند.

#### جمع بندی

پس می شود به صدق و صفا به شکل تشکیکی توجه کنیم. که اوچش می شود در معصوم که ما آهسته آهسته باید خود را به آن سمت بکشانیم.

این ۵ راه به شکل استقرایی است و انحصاری هم ندارد.

- نفس دانستن این که در بحث ما ارزش و شرافت عمل به صدق و صفا است.
- پیدا کردن دغدغه چنین عملی همراه با صدق و صفا و توجه به دو چشم درون و بیرون.
- سپس این راه های پنج گانه را اعمال کند.

کم کم انسان درک می کند که صدق و صفا پدید آمده است.

با وسوسه و وسواس کاری حل نمی شود. با عقلانیت باید کار را پیش برد. ما قرار است تصحیح کنیم نه این که با وسوسه مشکلی ایجاد کنیم.

همین که امروز مقداری درست کردیم، کافی است و....

وسواس به درد نمی خورد. همین که بتوانیم در ابتدا عمل را درست انجام دهیم خیلی خوب است، بعد کم کم خلیط را برداریم خیلی خوب است و ...

مثل این که مسیرمان از کنار دره ای می رود و با احتیاط رد می شوم که در دره نیفتیم، همین گونه در زندگی عمل کنیم.

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۲۸۴ (۱۴) (۱۳۹۷، ۹، ۱۷ / ۳۰ ربیع الاول / شنبه)

در باب عمل خاص، یک بحثی که مطرح شد این بود: چی باعث می شود که یک عمل ارزش بسیار پیدا کند و یکی ناب شود و یکی نازل.

مثلا امیر المومنین علیه السلام ما عین دو رکعت نماز او را بخوانیم، اگر از ما پرسند، می گوییم: نماز حضرت کجا و نماز ما کجا؟ بلکه حاضریم کل نمازهایمان را با دو رکعت حضرت عوض کنیم.

گفتیم معیار سه چیز است:

۱. معرفت. اعم از حضوری و حصولی
۲. صدق و صفای عمل. که در روایات ما تعبیر شده است به نیت حسنه و نیت صادق. یا اصابه عمل که يصلح لکم اعمالکم.
۳. اخلاص

که از سنخ روح عمل است.

### ۳. اخلاص

خالصانه یعنی برای خدا بودن است. آنی که قبل گفتیم از صدق و صفا، با اخلاص را می شود با هم جمع کرد: که عمل خالص باشد. اعم از خالی از خلیط بودن و برای خدا بودن.

الان منظورمان این است که عمل خالصانه و با اخلاص برای خدا بودن است.

- اخلاص لله که گفته می شود جزء دغدغه های مهم عرفانی است. که به باطن عمل بر می گردد.

اصابه عمل هم چون مربوط به باطن عمل است، خودش بحثی عرفانی است.

اخلاص هم مربوط به باطن و روح عمل است و از این جهت عرفانی است ولی چون برای خداست، به مراتب ارتباطش با عرفان بیشتر می شود.

پس عرفا که بحث از اخلاص می کنند، از دو جهت می کنند: ۱. چون مربوط به باطن عمل است. ۲. چون مربوط به خداوند متعال است.

یکی از چیزهایی که در متن های دینی به چشم می آید، مساله خدامحوری است. «ان اعبدونی هذا صراط مستقیم» بندگی کردن، یعنی خدا محوری و عبد محض خدا بودن. با خدا بودن و از خدا طلب کردن و خضوع نسبت به خدا کردن و ... که این ها می شود به عنوان بندگی.

علامه طباطبای ذیل آیه: ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون، را خیلی خوب بیان کرده است. عبودیت یعنی بندگی کردن. و بندگی منحصر و منحل در معرفت نیست، بلکه یک معنای ویژه برای خودش است.

**اگر بگویم: تمام حرف دین در فضای تعامل و سلوک انسان، همین بندگی است، خلاف نگفته ام.**

المیزان، ذیل اهدنا الصراط المستقیم را نگاه کنید. که خیلی زیبا توضیح می دهد، سوره حمد، سوره بندگی است و خوبست که یک دوره تفسیر این سوره را از المیزان خوانده شود.

سطوح بندگی

برخی در مرحله اسلام هستند. برخی در مرحله ایمان هستند، برخی در مرحله تقوا هستند و برخی در مرحله یقین هستند.

اسلام

عمل به ظاهر شریعت و دستوارت دینی.

ایمان

بندگی است که به مرحله دل تا حدی رسیده است.

تقوا

این ادبیات بندگی، سمت و سویی دارد که انسان را اهسته اهسته به سمت عمق می برد. ابتدا از اسلام به سمت ایمان و سپس تقوا و سپس یقین.

المیزان، ج ۱، ص ۴۴؟

که این چهار مرتبه را توضیح میدهد.

(۱)

یکی از عواملی که انسان را به سمت بندگی سوق می دهد، اخلاص و بیشتر شدن درجه آن است.

در دین نگاه کنید، دسته به دسته آدم را بالا می برد که تا می رسد به مخلصین. که توضیح می دهیم.

این کاری است که قرآن ما و متون دینی ما انجام می دهد.

وقتی می بینید که روح دین بندگی است و اصل ساختن انسان به بندگی است، بر اساس خدا محوری،

باید در صحنه سلوک هم این بندگی را اجرا کنی.

بندگی سلوکی که در آیات و روایات هست، دو رکن جدی دارد:

۱. معرفت.

۲. اخلاص.

آن حدیث از حضرت امیر علیه السلام هست:

« عَلَيْكُمْ بِصِدْقِ الْإِحْلَاصِ وَ حُسْنِ الْيَقِينِ فَإِنَّهُمَا أَفْضَلُ عِبَادَةِ الْمُقْرَبِينَ. »

حسن یقین را ما عنوان دادیم به معرفت.

در صدق اخلاص، دقایق و ظرایفی که مراعات نمی کنیم آن را از ما می خواهند.

بینه، ۵

«وَمَا أَمْرًا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حَفَاءً»

زمر، ۲

«فَاعْبُدِ اللَّهَ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ»

در همه جا بنده باشد، چه در کارش و چه در خانه اش و چه در خلوت چه در جلوت. فاعبد الله فقط به معنای نماز خواندن نیست.

برای فهم اندیشه بندگی، رجوع کنید به ذیل آیه « وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ (ذاریات/۵۶) » رجوع کنید. که خیلی خوب توضیح داده است.

خداوند به من گفته است: با پدر و مادر و زن و خانواده این گونه باش، ولی من که این گونه نبوده ام. وقتی کاری را انجام دادم ولی دیدم رگ نفسانیتم جلو آمد، ولی این هم که نشد، باز اخلاصی که باید، نیامده است.

کسی که بر اساس هوای نفس انجام دهد، او عبدالهوی است نه عبد الله، گرچه به حسب ظاهر دستور شریعت را انجام داده است.

اگر صدقه دادی، چرا منت می گذاری!

«أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ» (زمر، ۳)

که خداوند متعال فقط خالص را می پذیرد، این یک نوع تشریف است که چون خیلی شریف است، خداوند متعال فقط آن را برای خودش می پذیرد.

یکی از عناصر اصلی برای ناب شدن عمل، اخلاص است. که در متن دینی فراوان آمده است و وابسته به رگ خدامحوری است. که حتی عمل شرعی را انجام می دهی، برای خدا نباشد، از نظر اخلاصی درجه اش پایین است گرچه ممکن است مسقط تکلیف باشد.

این دین خالص را بعداً توضیح خواهیم داد.

انسان، ۹

«إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا»

این اطعام، لوجه الله است که این وجه الله خودش معنایی ویژه دارد که بعداً خواهیم گفت.

اگر کسی کار علمی می کند ولی با نهایت اخلاص، این کار لوجه الله بودن، عجیب تاثیر دارد.

بنده خدایی یکی از این عالمان ربانی را در خواب دید:

قلمی که می زند، قلم پر از نور، پیشانی اش هم پر از نور.

بعد که رفت تعبیرش را ببیند، آن عالم گفت: من چون فقط قلم فقط برای خدا زده ام شده است نور، و چون معرفت خدا و نور شهود که در قلبم بوده است، آنجا هم نورانی بود.

که شخصی که خواب دیده بود، می گفت: آن قدر نورش شدید بود که چشمم را می زد.

ما نگاه به درونمان باید قوی شود، مثلا کاری را انجام داده است و گمان می کرد که خالصا لوجه الله است، کسی در مورد او چیزی گفت، می گوید: من که این کار را کردم، چرا با من اینجوری می کنی. که فهمیدم این کاری که کردم، همه اش برای خدا نبوده است.

- تاکید می کنم که ما نباید دچار وسواس شویم، بلکه فقط عاقلانه خود را به جای درست بکشانیم. جلوی

بعضی چیزها را بگیریم، عاقلانه بدانیم که هیچ گاه به پای معصوم نمی رسیم و...

همین که من یک قدم بر می دارم، کافی است.

من می روم آنجا تبلیغ، وجهی هم که می دهند می گیرم، تا تقویت شوم برای خدا بتوانم درس بخوانم!

اخلاص حد و مرز ندارد ولی آخرین درجات اخلاص، می شود معرفت و فناء.

این آیه که می گوید: فاعبدالله مخلصا له الدين، همه را می گیرد. الا لله الدين الخالص.

زمر، ۱۴

«قُلِ اللَّهُ أَعْبَدُ مُخْلِصًا لَهُ دِينِي»

به شکل قلبی می گوید: که عزم ایجاد می کند.

در متن دینی آمده است: که در تفسیر می گوئیم: راه تفسیر فطری قلبی را خواهیم گفت.

بگو می پرستم خدا را می پرستم و عبادت می کنم در حالی که دین خود را هم برای او خالص می کنم!

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۲۸۵ (۱۵) (۱۳۹۷،۹،۱۸ / ۱ ربیع الثانی / یکشنبه)

عمل گاه به شدت بالا می رود و گاه به شدت تنزل می کند.



چه چیزی روح عمل را می سازد؟ آن چه موجب امتیاز دو عمل به ظاهر یکسان می شود، روح عمل به چه چیزهایی است؟

۱. معرفت موجود در عمل.

۲. صدق و صفا و خوشدلی در دل عمل. در فضای عمل صالح. خبث و شدت آلودگی در فضای عمل طالح. صدق و صفا و خوشدلی باعث می شود که عمل بسیار شریف شود.

۳. اخلاص.

این بیان حضرت امیر علیه السلام را آورده ایم:

«عَلَيْكُمْ بِصِدْقِ الْإِخْلَاصِ وَ حُسْنِ الْيَقِينِ فَإِنَّهُمَا أَفْضَلُ عِبَادَةِ الْمُقَرَّبِينَ.»

یک ویژگی در اعمال مقربین هست که آن ها را از اصحاب یمین جدا کرده است؟

چی باعث شده است که یکی مقرب می شود و یکی اصحاب یمین؟ که حضرت در این روایت جواب داده است: علیکم بصدق الاخلاص و حسن الیقین. آن روح عمل است، یکی اخلاص است و یکی یقین و معرفت. که این یقین و معرفت را گفتیم و داشتیم به اخلاص می پرداختیم.

اخلاص گره می خورد با بندگی. این بندگی یکی از لوازم جدی اش مساله اخلاص است. جلوه ناب سلوکی و توحیدمحوری و بندگی، اخلاص است.

وقتی به زبان گفته است من خدا را می پرستم، این مرتبه اسلام است که کافی است ولی باید عمق بخشید.

زمر، ۲

«فَاعْبُدِ اللَّهَ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ»

علامه: دین یعنی بندگی. مخلصا هم یعنی همراه با اخلاص ورزی. بعد ترقی کردند و فرمودند: می شود دین را گسترده گرفت، که تمام ساحت های زندگی را می گیرد. شیوه و آیین زندگی را می گیرد.

به نظرم این تعبیر هم ارزشمند است:

زمر، ۳

«أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ»

بینه، ۵

«وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ»

حنیف را امام صادق علیه السلام این گونه تفسیر می کنند:

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى حَنِيفًا مُسْلِمًا قَالَ خَالِصًا مُخْلِصًا لَا يَشُوْبُهُ شَيْءٌ»

به هر دلیلی من در کارم غیر از خدا را لحاظ کنم، اینجا اخلاص ناب نیست. و حتی اگر این را جلوتر برویم، مراتب نهایی اخلاص این گونه می شود که اگر عبادت غیر احراری هم داشته باشد، این باز اخلاص در کار نیست و منطق پاک توحیدی در آن نیست.

اخلاصی که می گوئیم، اخلاص نوع عالی است.

اخلاص یعنی: شوبش را بردارید و ذره ذره شوب را برداشت به گونه ای که همه اش بشود خدا و برای خدا.

این در چندجا و به چند شکل این منطق اخلاص در آیات و روایات آمده است.

وجه الله، مرضات الهی

برای خدا و برای رضای خدا. این ها می شود رویه اخلاص عمل.

کهف، ۲۸

«وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْعَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ»

کسانی که عمل را انجام می دهند و به دنبال حضرت حق است و جانب حق است، که جانب حق، رحمت و رضوان حق را می گیرد.

بقره، ۲۷۲

«وَمَا تُنْفِقُونَ إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ»

که فقط به خاطر وجه الله کار انجام می دهند نه برای این که بعدا به او کمک کنند.

رعد، ۲۲

«وَالَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ»

مثلا وقتی نزاعی بین زن و مرد می شود، هر کسی که حق با اوست، کوتاه بیاید و مساله را کش ندهد. در صد اصلاح فضا بر بیاید.

این ها به خاطر مراعات وجه ربّ، صبر می کنند. کسی که به خاطر خدا صبر کند، پرده کنار می رود، مثل جریان مرحوم حداد.

بقره، ۲۰۷

«وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ»

خشنودی پروردگار برایش مهم است، این جانب اخلاص الهی و توحیدی است. این ابتغاء مرضات الله بشود دغدغه انسان، خیلی کارش پیش می رود.

کسی که توحیدش قوی شود، مرضات الله هم خیلی خودش را بیشتر نشان می دهد.

لم یکن له کفوا احد، برایش معنی دار می شود. من خاطر او را می خواهم و می خواهم ببینم که او چی از من می خواهد. خداوند در دلش بزرگ است و نه هیچ چیز دیگری!

در بیان امیر المومنین علیه السلام آمده است:

«عَظَّمَ الْخَالِقُ فِي أَنْفُسِهِمْ وَصَغَّرَ مَا دُونَهُ فِي أَعْيُنِهِمْ»

بقره، ۲۶۵

«وَمَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ»

کسی که مرضات الله را پی می گیرد، می شود رضوان و می رسد به مرحله رضوان.

خداوند متعال می فرماید: دغدغه تان را حق تعالی و جانب حق و وجه ربّ قرار دهید. اینجا منطق خیلی توحید محور است. این توحید را خیلی مستقر می کند در دل.

عملی که در ان ابتغاء وجه زیاد می شود، خیلی توحید را قوی می کند!

این عمل ما را مستقر می کند در توحید، که ما در کاممان توحید می ریزیم که این خیلی ارزشمند است. در وادی سلوک، بهترین ها را انتخاب کردیم و در جانمان ریخته ایم. ما خیلی از اعمال را انجام می دهیم، خیلی از کارها را انجام می دهیم، درس می خوانیم و.... همه این ها را اگر کسی با یک منطق توحیدی همراه کند، خیلی فرق می کند.

آن بازاری که در مغازه خودش، مواظبت می کند که جانب خدا را مراعات کند، خدا خوشش می آید، این خیلی فرق می کند با کسی که این گونه معامله نمی کند.

اگر کسی این را خوب و جدی انجام دهد، یک نوع ذکر عملی قوی است. که در روایات هست: هر وقت در اعمالتان، جانب خداوند را مراعات کنید، این خودش بهترین ذکر عملی است.

این که آیت الله بهجت فرمودند: ذکر عملی، بالاترین ذکر است.

رعایت جانب خداوند متعال، ذکر عملی است. که اگر جانب خدا را با خشنودی مراعات کنیم، این می شود بهترین ذکر.

ما اگر روزها را این گونه سپری کنیم و منطقمان را اصلاح کنیم، که هرگونه رفتار کردیم خلاف این، از خدا عذر خواهی کنیم.... سعی کنیم خیلی از این چیزهایی که می دانیم به شکل تفصیلی در جانمان در بیاوریم. این تفصیل خیل اثر دارد. مثلا خانم خانه داری که در ماه رمضان دم سحر، شوهر بلند می شود نماز شب بخواند، ولی او دارد غذا آماده می کند، بعد از یک مدتی خانم می تواند شکایت کند که من نماز شب نمی خوانم و او می خواند! ولی اگر نیتش را این گونه کند: خدایا من با این سحری آماده کردن، زمینه نماز شب بنده ای را فراهم می کنم، من خوشم می آید چون تو خوشت می آید و من کمک کننده و حامی او هستم، این کار او کمتر از نماز شب آن آقا نیست.

حضرت امام در دوران جوانی همراه با هم دوره هایشان که رفته بودند مشهد مشرف شده بودند، دوستان که می رفتند حرم، هر یک سه چهار ساعت می رفتند حرم و بر می گشتند و حضرت امام زودتر بر می گشتند و صبحانه و غذا برای آقایان آماده می کرد، با این منطق که خدمت می کند به زایران امام رضا علیه السلام.

این تکرار کردن، تفصیلی می کند.

این خود تذکر است و ذکر و توحید محوری ناب. این در بحث اخلاص است که عنوان دارد: ابتغاء وجه الله یا ابتغاء مرضات الله. یا وجه ربهم.

لله بودن سراسر زندگی

انعام، ۱۶۲

«قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»

یعنی کل زندگی انسان نه فقط این چهار نمونه، بلکه کل زندگی من الله رب العالمین! هر چه هست لله رب العالمین است. توضیح برخی از امور زندگی است که منظور تمام امور زندگی است، و تعلیمی و علمی و اکتلی و مشیی و...

قرآن وقتی چند نمونه را ذکر می کند، منظور همه زندگی است و بعضی گفته اند: محیا و ممات یعنی کل زندگی. همه چیز می شود لله، سکوتش هم می شود لله. حرف زدن، ترک کردن، لبخند زدن لله و... همه چیز لله است.

شرک نورزیدن

نساء، ۳۶

«وَأَعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا»

که این شرک نورزیدن تمام ساحت ها را می تواند بگیرد.

کهف، ۱۱۰

«فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا»

این عدم شرک و اخلاص آنقدر ارزشمند است که انسان را می تواند به لقاء رب برساند. این توحید و خدامحوری و عدم شرک، سبب شده است که آهسته آهسته تبدیل شده است به شهود رب.

انعام، ۱۶۲ و ۱۶۳

«قُلْ إِنْ صَلَّاتِي وَنُسُكِي وَمَطْأِيَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۱۶۲) لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ (۱۶۳)»

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۲۸۶ (۱۶) (۱۳۹۷،۹،۲۴ / ۷ ربیع الثانی / شنبه)

روح عمل ناظر به باطن عمل است نه رویه عمل. و این باعث می شود که فضای سلوکی و عرفانی می شود. مثل حضور قلب که ناظر به جنبه سلوکی نماز است.

تتمه اخلاص

این اخلاصی که میگوییم خصوص اخلاص لله است. اخلاص قبلی، مطلق خلوص و پاکی است ولو این که لله نباشد.

ادبیات اول...

ادبیات دوم ....

ادبیات سوم: شرک نورزیدن بودن

ادبیات چهارم: قل ان صلاتی و نسکی و محیای و مماتی لله رب العالمین

ادبیات پنجم: حصر در عبودیت

مثلا: «ایاک نعبد و ایاک نستعین»

یعنی: تنها و تنها خدا را بپرست. که این مفاد اخلاص است. چرا فقط برای خدا نباشد و برای دیگران باشد؟!

ما این نعت را به معنای مطلق بندگی می دانیم و صرفا در خصوص نماز خواندن نیست. یعنی: تنها و تنها در

زندگی تو محوری. و فقط تو را تبعیت می کنیم، فقط تو و نه کسی دیگر.

فقط حصر در زندگی و بندگی بر اساس خداوند متعال.

زمر، ۱۴

«قُلِ اللّٰهُ اَعْبُدُ مُخْلِصًا لَهُ دِیْنًا»

یعنی: اولاً حصر شده است، الله اعبد. و این مخلصا، تاکید آن حصر است که فقط و فقط برای خداوند متعال

عبادت می کنم.

ادبیات ششم: تسلیم وجه لله

نساء، ۱۲۵

«وَمَنْ أَحْسَنُ دِیْنًا مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلّٰهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ وَاتَّبَعَ مِلَّةَ اِبْرٰهیمَ حَنِیْفًا»

چه کسی بهتر دین ورزی می کند از کسی که وجهش را به سمت خدا می کند؟!

توضیحی در مورد وجه

توجه فکری این است که وجه ذهن و فکرمان را به سمت آن می بریم. که این می شود مواجهه ذهنی.

اما اینجا که گفته می شود: وجهت وجهی للذی فطر السموات و الارض،

یعنی تمام جان به سمت خداست. تمام سینه و دل و جان به سمت حق است. تمام توجه جان را به سمت خدا

می کند.

اینجا خود جان جلو قرار می گیرد و فکر و ذهن به دنبال او خواهند بود.

در توجه فکری گاه تمام جانمان متوجه آن مساله ای که متوجه آن هستیم می شود.

ولی در اینجا توجه فطری به سمت حق است و دل و جان است که به سمت حق تعالی است.

تمام دل مشغولی ها را کنار می گذارد و جان را به سمت خداوند متعال سوق می دهد.

این آیه یعنی: سینه و جان را بسپارد به خداوند متعال. یعنی: در خدا بودن و در او غرق بودن و ... عبد باید تمام جانش را بسپارد به خداوند متعال. بسپارد به او، و تسلیم او شود.

این می شود یک نوع اخلاص ناب. دین ورزی برتر چیست؟ اخلاص.

دین ورزی برتر اخلاص است.

جان را به او سپرد، دین ورزی اش همه اش خدایی است، چون تمام جانش را تسلیم او کرده است. با او معامله و تعامل می کند در هر جایی.

دین که گفته می شود، یعنی مطلق زیستی که انجام می دهد. دین یعنی: آیین زیست و زندگی و تعامل داشتن. اصل معنای دین، آیین است.

لقمان، ۲۲

«وَمَنْ يُسْلِمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى»

با این توضیح، به سراغ روایات می رویم.

این قدری که آیات را احصا کردم و توجه کردم، دیدم این گونه است، و حصر نیست، بلکه ممکن است در قرآن موارد دیگری باشد که قابل احصاء است.

ما فضای جانبی اخلاص را در قرآن مطرح نکردیم، مثل ریا. و ....

بررسی روایات در باب اخلاص

در روایات به گونه ای صحبت می کند که: افضلیت و برتری عمل، به اخلاص است. چه چیزی باعث می شود که عمل عمق پیدا کند.

در روایات:

۱. هم توضیح اخلاص آمده است و تشویق به آن آمده است
۲. و هم این که اخلاص روح عمل و معیار برتری عمل دانسته شده است.

### روایت اول

« عَنْ سَفِيَانَ بْنِ عُيَيْنَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ - لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا قَالَ لَيْسَ يَعْنِي أَكْثَرَ عَمَلًا وَ لَكِنْ أَصَوَّبَكُمْ عَمَلًا [یعنی عمل درست تر و دقیق تر باشد و باید دقت بیشتری در عمل به خرج داد. که خود حضرت اصابه را توضیح می دهد:]

وَ إِنَّمَا الْإِصَابَةُ [۱-] خَشْيَةُ اللَّهِ [که خواهیم گفت که خشیت با معرفت و علم گره خورده است انما یخشى الله من عباده العلماء] وَ [۲-] النَّيَّةُ الصَّادِقَةُ وَ الْحَسَنَةُ ۱۱

ثُمَّ قَالَ الْإِبْقَاءُ عَلَى الْعَمَلِ حَتَّى يَخْلُصَ أَشَدُّ مِنَ الْعَمَلِ [یعنی باطن خیلی سخت تر از عمل است] وَ الْعَمَلُ الْخَالِصُ الَّذِي لَا تُرِيدُ أَنْ يَحْمَدَكَ عَلَيْهِ أَحَدٌ إِلَّا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ

وَ النَّيَّةُ أَفْضَلُ مِنَ الْعَمَلِ [احسن عملا یعنی احسن نية] أَلَا وَ إِنَّ النَّيَّةَ هِيَ الْعَمَلُ [این عمل برون داد نیت است. و این نیت است که با قلب گره می خورد و اساسا این نیت اصل عمل است و خود عمل است.] ثُمَّ تَلَا قَوْلَهُ عَزَّ وَجَلَّ - قُلْ كُلُّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكَلْتِهِ يَعْنِي عَلَى نِيَّتِهِ.

با این بیان، حضرت هم اخلاص را و هم این که این است که عمل را افضل و برتر می کند، لطفش این است و سطح عمل خیلی تغییر می کند، باطن عمل، یکی اخلاص، یکی معرفت و یکی صدق و صفا است. و بلکه نوع ترتیبش را گفته است که: کل يعمل علی شاکلته، یعنی: عل نیته.

ما گستره عمل را که می گفتیم، حتی شامل عمل قلبی هم می شود. عمل قلبی مکدر، ظاهر عمل بسیار زیبا را مکدر می کند.

حضرت در این روایت دقیقا دارد به موضوع بحث ما اشاره می کند و آیه هم مورد بحث ماست: احسن عملا، و عمق این مساله را خیلی زیبا بیان کرده است.

اینجا هم صحبت اخلاص، هم باطن عمل و هم برتری باطن عمل به این اخلاص شده است.

<sup>1</sup> (۱) الملك: ۲.

<sup>1</sup> (۲) في بعض النسخ [و الخشية].

<sup>1</sup> (۳) الإسراء: ۸۴.



## روایت دوم

از پیغمبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ:

«اخْلَصِ الْعَمَلَ يَجْزِكَ مِنْهُ الْقَلِيلُ»

در عمل اخلاص بورز که اگر هم کم باشد برایت کفایت می کند.

## روایت سوم

از امام صادق علیه السلام:

«إِذَا أَحْسَنَ الْمُؤْمِنُ عَمَلَهُ ضَاعَفَ اللَّهُ عَمَلَهُ لِكُلِّ حَسَنَةٍ سَبْعِمِائَةٍ وَ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى وَ اللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ فَأَحْسِنُوا أَعْمَالَكُمْ الَّتِي تَعْمَلُونَهَا لِثَوَابِ اللَّهِ فَقُلْتُ لَهُ وَ مَا الْإِحْسَانُ قَالَ فَقَالَ إِذَا صَلَّيْتَ فَأَحْسِنِ رُكُوعَكَ وَ سُجُودَكَ وَ إِذَا صُمْتَ فَتَوَقَّ كُلَّ مَا فِيهِ فِسَادٌ صَوْمِكَ وَ إِذَا حَجَّجْتَ فَتَوَقَّ مَا يَحْرُمُ عَلَيْكَ فِي حَجِّكَ وَ عُمْرَتِكَ قَالَ وَ كُلُّ عَمَلٍ تَعْمَلُهُ لِلَّهِ فَلْيَكُنْ نَقِيًّا مِنَ الدَّنَسِ»

دنس چیست؟ شرک داشتن، صدق و صفا نداشتن، معرفت خوش نداشتن.

«عَنْهُ عَنِ بَعْضِ أَصْحَابِنَا بَلَغَ بِهِ أَبُو جَعْفَرٍ قَالَ مَا بَيْنَ الْحَقِّ وَ الْبَاطِلِ إِلَّا قَلَّةٌ الْعَقْلُ قِيلَ وَ كَيْفَ ذَلِكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ قَالَ إِنَّ الْعَبْدَ يَعْمَلُ الْعَمَلَ الَّذِي هُوَ لِلَّهِ رِضًا فَيُرِيدُ بِهِ غَيْرَ اللَّهِ فَلَوْ أَنَّهُ أَخْلَصَ لِلَّهِ لَجَاءَهُ الَّذِي يُرِيدُ فِي أَسْرَعِ مِنْ ذَلِكَ»

به هر چه می خواهد برسد، با اخلاص در عمل بهتر و بیشتر می تواند برسد. یعنی اخلاص در عمل موجب توجه حق تعالی می شود.

در حدیث قدسی چنین آمده است:

« عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَنَّهُ قَالَ: الْإِخْلَاصُ سِرٌّ مِنْ أَسْرَارِي اسْتَوْدَعْتُهُ قَلْبَ مَنْ أَحَبَبْتُ مِنْ عِبَادِي.»

از بس گوهر بی نظیری است، آن را به هر کسی نمی دهند.

اخلاص، از یک جهت همان معرفت به خدایی است که به تعامل درآمده است.

خدا را می داند که کیست و چیست و چگونه باید با آن رفتار کند. این سری از اسرار خداوند متعال است. کسی که من را می خواهد به او می دهم.

معرفت خدایی که در دل جدی شده است، و بر اساس آن عشق آمده است و این گنج را به هر کسی نمی دهم، و واقعه این است: جاهای حساس اخلاص، اگر بخواهد خودش را خوب نشان دهد، باید خوش خدا را خواست. معمولاً عاشق هر چه را بخواهد برای معشوقش می خواهد.

روایات ما هم بحث اخلاص را دارند.

« وَبِهَذَا الْإِسْنَادِ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ - إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ قَالَ الْقَلْبُ السَّلِيمُ الَّذِي يَلْقَى رَبَّهُ وَ لَيْسَ فِيهِ أَحَدٌ سِوَاهُ قَالَ وَ كُلُّ قَلْبٍ فِيهِ شِرْكٌ أَوْ شَكٌّ فَهُوَ سَاقِطٌ وَ إِنَّمَا أَرَادُوا الزُّهْدَ فِي الدُّنْيَا لَتَفْرَغَ قُلُوبُهُمْ لِلْآخِرَةِ. »  
قلبی که در آن شرک است و اخلاص نیست، اولاً معرفت و ثانیاً تعامل معرفتی نیست، ساقط است. یعنی معرفت به تعامل در آمده.

کل قلب فيه شرک او شک، او ساقط است.

شرک تا می آید، یعنی اخلاص نیست، دل ساقط می شود دل تا کی پابرجاست؟ وقتی اخلاص باشد.

اخلاص: معرفت به خدایی است که به تعامل در آده است.

توحید به تعامل در آمده است.

در اخلاص لمحہ معرفتی هست، و بعدا خواهیم گفت که علامه طباطبایی بحث اخلاص را که توضیح می دهند، به معرفت باز می گرداند و اصل آن را جنبه معرفتی می دانند.

بحث اخلاص یک بحث سلوکی معرفتی است که تا عمق پیش می رود و عرفا هم به این مساله خیلی توجه کرده اند.

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۲۸۷ (۱۷) (۱۳۹۷،۹،۲۵) / ۸ / ربیع الثانی / یکشنبه

صحبت در این بود که چه چیزی باعث می شود عمل ناب تر شود؟

گفتیم: آن چه موجب ارزش عمل می شود، باطن عمل است که باطنش یا صدق و صفا و خوشدلی است یا معرفت یا اخلاص.

در مورد اخلاص داشتیم دسته جات آیات را بیان می کردیم. رسیدیم به روایات باب اخلاص.

در روایات آمده است: عمل برتر داریم.

روایت چهارم

«أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَنَا خَيْرُ شَرِيكٍ، مَنْ أَشْرَكَ مَعِيَ غَيْرِي فِي عَمَلٍ عَمِلَهُ لَمْ أُقْبَلْهُ إِلَّا مَا كَانَ لِي خَالِصًا.»

اگر عملی را خالص برای من انجام دادی آن را می پذیرم. دو نکته قابل تامل:

۱. قبولی اعمال. که خداوند می فرماید: لم اقبله. عمل انجام می شود ولی قبول نمی شود. در ضمن اسرار

الصلاه بحث از نماز مقبول را مطرح کردیم. ممکن است کسی نماز را طبق رساله هم بخواند، ولی خدا از او قبول نمی کند. عمل مقبول غیر از عمل صحیح است. ممکن است عملی صحیح باشد ولی مقبول نباشد. خداوند عمل های خوب و برتر را می پذیرد. در واقع باید گفت: احسن عملا، گره می خورد به این که خدا قبول می کند. چه عملی را خداوند قبول می کند؟ آنی که خالص باشد.

- بحث قبولی عمل از نظر وجودی خیلی معنی دارد. فرض کنید: کاری کردید که از نظر وجودی احساس می کنید که خداوند خوشش آمده است، از نظر وجودی چه حالی دست می دهد؟ چون خداوند خوش دیده است و پذیرفته است. که اگر پذیرفته شد، بیشترین تاثیر در دل را می گذارد.

- یک تاثیرش رضایت دل مولی است.

- یک تاثیرش هم برکت است و می گذارد نفوذ کند در دل و زمینه های بعدی را فراهم کند و موانع را برطرف کند. آثار وضعی فراوان دارد. نظام عالم از جانب حق، سراسر شعور است، اگر چیزی را بپذیرد، به آن امکانات می دهد و صلح می دهد و می گذارد جا بیفتد و جای گیر شود و همه جا را آباد می کند. به سمت حق رضوان دارد و از این سو، بنده را آباد می کند. یعنی: در واقع این ها است که موثر است در جان و دستگیر انسان است و راهبر انسان است و برکت کار انسان می شود.

این یک نوع اهانت است که انسان در عملش دیگری را شریک کند. ولی باید دقت شود که هر کسی سطحی دارد و هر کس طبق سطح خودش باشد اخلاص داشته باشد.

همه چیز از آن اوست، امکانات اوست، و... در عین حال کسی را شریک قرار دهیم! دیگری که اصلا قابل شراکت با حق تعالی نیست.

در روایات ما تعابیری هست که مقبول نبودن عمل، به این صورت تجلی می کند که حق تعالی می گوید: این عمل را بزیند به صورتش.

خداوند از ولی خدا توقع زیاد دارد و از کسی که پایین تر است، به همان اندازه توقع دارد.

اینجور نیست که زود کنار بگذارد، گه گاه چیزهایی را به دلش می آورد که تو در آنجا که کار کردی، خلیط داشتی! ولی به اندازه خودش توقع دارد.

این گونه با نظام عالم در مورد اخلاص روبرو شویم.

گاه خداوند تا ۵۰ سال به شخص مهلت می دهد تا به اخلاص برسد.

اخلاص نباید ما را به وسواس بکشاند، بلکه باید ما راه به واقعیت و عقلانیت بکشاند.

ولی بعد از ۵۰ سال، وقتی کاری شد خالصانه و برای خدا، آن وقت آن قدر به آن عمل خالص برکت می دهد که کل عمرش را پر می کند.

اگر کسی تصمیم بر اخلاص داشته باشد، خداوند متعال برایش راه باز می کند.

قصد این نیست که از اول باید اخلاص داشت و عمل نکرد و...

بلکه اتفاقاً از اول از تو می خواهد نماز را بخوان، بعد کم کم آن را خالص کن!

گاه خداوند مهلت ۵۰ ساله می دهد که نیتان را درست کنیم.

این که می گویند: در علم باید به تواضع رسید، یعنی باید به جایی برسد که عمل مانعش نشود، از یک طرف تا علم دارد ترفع دارد، و اگر برای خدا درس خوانده باشد، من علم لله و عمل لله... در ملکوت عالم او را عظیم یاد می کنند.

او ترفع دارد؟ چرا باید ترفع داشته باشد؟ این علم را کی به تو داد؟ این استعداد را کی به تو داده است؟ با این رویکرد علم منجر به تواضع می شود.

اما گاه علم منجر به ترفع می شود.

من دیدم یکی از عالمان ربانی که عجیب قوی بود که احدی در مرزهای ایشان وارد شود، در جایی رفتند امام زاده نماز خواندند، رفت نماز خواند و سریع تمام کرد، تا بیاید کفش آن همراهش که از او پایین تر است را جفت کند.

اگر انسان اخلاص نداشت یک مرحله یا دومرحله یا سه مرحله و.... ولی هربار در صدد این هستی که اخلاص بورزی، خدا از این حالت خوشش می آید.

این که حق تعالی می گوید: لم اقبله الا ما کان لی خالصا، این معنی را ندارد که پس من اصلا کاری نکنم! بلکه باید کار را انجام دهیم، و تلاش کنیم و در صدد تصحیح برآییم.

این حرف خوشی است که «هر چه کنیم اخلاص حقیقی نمی آید» این حرف حقی است ولی نباید به گونه ای باشد که مایه یأس شود، بلکه باید موجب تصمیم و عزم بر تصحیح نیت شود. نه این که موجب ناامیدی شود. یأس غلط است، مگر با تفضل الهی که در بحث مخلصین خواهیم گفت.

همین روایتی که خواندیم: به اندازه توان و مهلتی که خداوند می دهد، هر مقداری که تلاش می کنم برای اخلاص، به همان مقدارش پذیرفته می شود.

همین که خود را می شکنی، این کافاست!

همین که در زبانش جلوگیری می کند که نگوید: من آنم که.... این خودش خوب است.

اگر این گونه نگاه کنید، عزم می جوشد.

بله راه های میانبر داریم برای تصحیح، ولی این را باید دانست. «الا ما کان خالصا لی» به اندازه ظرفیت و توان شخص.

#### روایت پنجم

« عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يَعْمَلُ الشَّيْءَ مِنَ الْخَيْرِ فَيَرَاهُ إِنْسَانٌ فَيَسْرُهُ ذَلِكَ فَقَالَ لَا بَأْسَ مَا مِنْ أَحَدٍ إِلَّا وَهُوَ يُحِبُّ أَنْ يَظْهَرَ لَهُ فِي النَّاسِ الْخَيْرُ إِذَا لَمْ يَكُنْ صَنَعَ ذَلِكَ لِذَلِكَ.»

این کار را برای دیدن دیگران نکرده است، و این اشکالی ندارد. گرچه در روایات دیگر آمده است: همین که از دیدن دیگران خوشحال شده است، با اخلاص سازگار نیست.

به نظرم باید توجه کرد و با واقعیت های خارجی این را تطابق داد. واقعا برای خدا بود، ولی این که دیگری او را دیده است، خوشحال شده است، این اشکالی ندارد، ولی در سطح میانه، نه برای کسی که در بالا قرار دارد.

تا قبول شد، خیلی ارزشمند است و کم نیست!

حضرت امیر علیه السلام می فرماید:

«لَا يَقِلُّ عَمَلٌ مَعَ التَّقْوَى وَ كَيْفَ يَقِلُّ مَا يُتَقَبَلُ»

روایت ششم

« عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ - فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَ لَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا قَالَ الرَّجُلُ يَعْمَلُ شَيْئًا مِنَ الثَّوَابِ لَا يَطْلُبُ بِهِ وَجَهَ اللَّهِ إِنَّمَا يَطْلُبُ تَزَكِيَةَ النَّاسِ - يَشْتَهِي أَنْ يُسْمَعَ بِهِ النَّاسُ فَهَذَا الَّذِي أُشْرِكَ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ ثُمَّ قَالَ مَا مِنْ عَبْدٍ أَسْرَّ خَيْرًا فَذَهَبَتِ الْأَيَّامُ أَبَدًا حَتَّى يُظْهَرَ اللَّهُ لَهُ خَيْرًا وَ مَا مِنْ عَبْدٍ يُسِرُّ شَرًّا فَذَهَبَتِ الْأَيَّامُ أَبَدًا حَتَّى يُظْهَرَ اللَّهُ لَهُ شَرًّا.»

استاد: کن که گاه این ها را می بینم، می گویم: او چون جز دنیا و این صحنه را ندیده است، در زندگی اش اصلا خدا خیر نیست، بلکه همین سطح می فهمد، بیشتر نمی فهمد، چیزی به نام وراء، خدا، حقیقت بی انتها برایش مطرح نیست.

فقط یادتان باشد چنین افرادی که دیدید مطلقا با آن ها محشور نشوید و از آن ها حذر کنید، چون نفس خوپذیر است و اثر می گیرد.

این روایت تصریح است به تزکیه الناس، روایاتی داریم که اندکی تزکیه الناس را می خواهد، که می فرمایند: این هم یک نوع شرک است.

نکته ای سلوکی در مورد سیاسیون

اگر کسی وارد کار سیاسی غلیظ شود، حتما باید یک وقت خلوت داشته باشد.

تصور این که سیاسیون مومنی که در صحنه هستند و دایما کار می کنند و وقت خلوت ندارند، برای من وحشتناک است!

وقتی وظیفه شد باید یاد گرفت که خلوت داشت تا تصحیح کند و آهسته آهسته خود را اصلاح کند. نفس خویذیر است،

وقت خلوت هم نیاز نیست که در خفا باشد، بلکه گاه در جلوت هم می شود خلوت داشت، مثل داستان شهید مدنی که موقع نماز این خلوت را برای خودش پدید آورده بود.

#### روایت هفتم

«قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع كُلُّ رِيَاءٍ شِرْكٌ إِنَّهُ مَنْ عَمِلَ لِلنَّاسِ كَانَ ثَوَابُهُ عَلَى النَّاسِ وَمَنْ عَمِلَ لِلَّهِ كَانَ ثَوَابُهُ عَلَى اللَّهِ.»  
قبولی عمل سبب می شود که خداوند متعال مدد می دهد. خداوند برکت می دهد. این ثوابه علی الله، این است که عمل به چشم همه می آید.

بنده دیدم که کسی کار خیر خالصانه ای کرده است، خداوند متعال هم کار خیرش را به چشم همگان آورد!  
در مورد سیدالشهداء علیه السلام هم می بینیم که اخلاص حضرت چه تاثیری در تربت و ... و این که امامت را در نسل او قرار داده است.

بیشترین برکت عمل خالصانه به لحاظ روحی معنوی است.

عمل خالصانه سبب می شود که خداوند متعال مدافع او شود.

این ثواب مطلق است، یعنی اجرش را خداوند می دهد، به هر شکلی، برکت در زندگی و کار و جان و...

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۲۹۰ (۲۰) (۸، ۱۰، ۱۳۹۷ / ۲۱ ربیع الثانی / شنبه)

روح عمل امری است که عمل را رنگ می زند و تغییر می دهد.

سه چیز مولفه روح عمل است:

۱. معرفت.

۲. صدق و صفا

۳. اخلاص

رسیده بودیم به اخلاص که در متون دینی با تعابیر مختلفی آمده است.

هرچه اخلاص بیشتر قبولی عمل بیشتر، عمل نیکوتر، عمل برتر، تا رسیدیم به این بحث:

تفاوت مخلصین و مخلصین

خوبست که آدم یک وقت مخلص را مفصل توضیح داد.

مخلص کسی است که: اخلاص می ورزد و اخلاص را می بیند و اراده می کند که عملش خالص باشد.

مومنین معمولاً بعد از مدتی که کارها انجام دادند می بیند که دستش تهی است، و گویا هیچ کاری نکرده است، و لذا به سمت اخلاص می کشد.

مولوی می گوید: نماز و روزه خیلی عظیم است، ولی چی باعث می شود که ما بعد از ۴۰ سال می بینیم که هیچ خبری نیست! در حالی که اینها نور هستند و نورانی، و باید اثری عجیب بگذارد.

جریان کشاورزی که گندم را در انبار ذخیره می کرد ولی می دید که گندمها انباشته نمی شوند! به خاطر وجود موش

ما مومنین هم بعد از ۴۰ سال اعمال، می بینیم که گویا هیچ نداریم، چرا؟ چون موش ریا بر جانمان افتاده است. لذا سعی می کنیم به اخلاص ورزیدن.

ولی باز این نهایت اخلاص نیست و مخلصین بالاتر هستند.

مخلص اعمال اخلاص می کند و خود را در مقام بندگی خالص می اندازد، این مرحله سوم ایمانی است، که در مقام بندگی قرار می گیرد و واقعا بنده می شود.

تا می رسد به یکجایی که می شود مخلص که کار می کند برای خدا، نماز می خواند برای خدا و روزه می گیرد برای خدا.



در عین حال این اخلاص هنوز آن چیزی نیست که نهایت اخلاص باشد، چون نهایت اخلاص این نیست که خود را بنده وار ببیند، بلکه آن است که خودی نیست، و در معاملاتش چیزی به نام من و خود، مطرح نیست. که اگر کسی به اینجا برسد، خوش به حالش!

که این حال حقیقی، حال فناء است که با شراب توحید او را خالص کردند. و خداوند می فرماید: من او را خالص کردم و او می شود مخلص.

که اگر از او پرسند کی این اخلاص را به تو داد؟ می گوید: خدا. و اصلا منی نمی بیند.

این همان است که علامه طباطبایی می فرماید: من عرف نفسه، فقد عرف ربه.

وقتی خودش حقیر شد، دیگران هم برایش حقیر می شوند،

البته حقیر شدن دیگران در عین حالی که همه آن ها عیال الله هستند، بنده خدا هستند.

شدیدترین اراده است، ولی اراده را بالله می بیند، نه اراده خود، لذا می شود مخلص به شراب توحید.

بیشترین شستشو را معرفت توحیدی می آورد که باید دل را شستشو داد.

واقعا کدورت های جان ما خیلی زیاد می شود، تعشقات و تلذذات ما زیاد می شود.

البته مخلصین هم شدت و ضعف دارند.

اگر خوب بگوییم: نهایت اخلاص برای رسول الله و اهل بیت است. ولی چه زبانی می شود دادو چگونه می شود گفت، این را عرفا توضیحاتی دارند.

« قَالَ: رَأَيْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلِيَّ بْنَ مُحَمَّدٍ فِي الْيَوْمِ الَّذِي تُوُفِّيَ فِيهِ أَبُو جَعْفَرٍ فَقَالَ إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ مَضَى أَبُو جَعْفَرٍ فْقِيلَ لَهُ وَ كَيْفَ عَرَفْتَ قَالَ لِأَنَّهُ تَدَاخَلَنِي ذَلَّةٌ لِلَّهِ لَمْ أَكُنْ أَعْرِفُهَا.»

در حجت، اخلاص و معرفت یکی می شود.

این معرفت برای اهل بیت است و برای دیگران نیست.

ولی مخلصین برای کسانی است که به مرحله فنا رسیده اند که در آنجا دیگر من و خود محو شده است.

ایمان چهارم که رسیدن به مرحله فناء است، وقتی کسی رسید می بیند که مراحل قبلی اش اصلاً بندگی نبوده است.

ما سطوح اخلاص را که این گونه می فهمیم، توقعمان از اخلاص خیلی بالا می رود. اخلاص برای خودش سطوح فراوانی دارد.

این را بفهمیم که اگر می گوئیم: این قدر اخلاص ورزیدیم، به این معنی نیست که تمام شده است، بلکه تفاوت با اهل بیت، بی نهایت است.

خوبست که آدم می فهمد که تا چه حد می توان اخلاص داشت و تا کجا می شود پیش رفت و به کم نباید قانع شد. بوعلی: هر کس در تحصیل علم به مقداری قانع شود، از فطرت خارج شده است.

همین مساله در مورد مسایل روحی و معنوی هم هست.

ما که غلامان اهل بیت هستیم، ولی با دیدن آن ها می توانیم بفهمیم که تا کجا می توانیم پیش رویم.

نباید به کم قانع شد، و باید خواست که از خصیصین امام زمان عج شویم.

خصیصین هم خیلی معنی دارد. این هم گرچه خیلی سخت است ولی باید خواست و دست به کار شد و تلاش کرد.

پس با دانستن بحث مخلصین می فهمیم که اخلاص سطوحی دارد و دانستن این که ما می توانیم برسیم، توقعمان خیلی بالا می رود.

در امور معنوی، یأس را باید کنار گذاشت، و با امید پیش رفت.

گاه یک گوشه چشم امام زمان عج می تواند راهی را باز کند که بیش از عمر هزارساله یک عالم ربانی باشد!

کسی که به درجه مخلصین برسد و خالص شود در توحید، آنجا هم معرفت و هم صدق و صفا و هم اخلاصشان، همه تغییر کرده است. که اصلش معرفت است که سه سو پیدا کرده است: هم جهت معرفتی دارد، هم صدق و صفا دارد و هم اخلاص. و هر سه با هم جمع می شود و اعمالش ناب ترین اعمال بنی بشر است.

لذا برترین اعمال برای انسان های کامل است که آن ها مخلصین هستند و برای این ها بهشت کم است و ما به ازاء این ها به غیر حساب است.

چگونگی اخلاص ورزیدن

نکته اول: توجه به باطن (محاسبه نفس)

اگر توجه به باطن حذف شود، مساله اخلاص خیلی جدی نمی شود. اولین قدم توجه به باطن است که باید حتما باشد. این همان است که امام صادق علیه السلام فرمودند: مومن همان طور که دو چشم در بیرون دارد، دو چشم در درون دارد.

اگر بخواهیم اخلاص بورزیم، باید توجه به باطن داشته باشیم.

همان محاسبه نفس، که اگر نشود، آدم متوجه نمی شود. گاه انسان متوجه نمی شود که شیطان چگونه امد و اثر کرد، نمی شود، و یا نفس اماره چه کرده است.

چرا؟ چون غرق بیرون است.

در قرآن آمده است: «مَسَّهُم طَایِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ...»

پس اولین اصل برای اخلاص ورزیدن، توجه به درون، و محاسبه نفس است. گاه برخی می گویند: آخر شب و برخی می گویند: اول صبح.

خواه این محاسبه وقت خاص باشد و گاه در هر وقتی و سر صحنه. هر جا که کار می کند، همانجا محاسبه می کند. که شخص به دلیل ممارست یاد می گیرد که چگونه محاسبه کند.

محاسبه سر صحنه، بهترین حالت است. و باید همانجا ادامه دهد. و گاه تا چند ساعت درگیر است که چرا اصلا شیطان آمد!

باید باطن دیده شود، به درون هم نگاه شود. و درون هم عجیب شفاف است. آدم می فهمد که چه شده است و آن چه گذشت، چی گذشت!

آدم باید یاد بگیرد اخلاص ورزیدن را.

بنده خدایی یک برنامه روحی داشت، ولی قبلش با خودش که محاسبه می کرد، می گفت: من با چه رویی بروم این کار معنوی را انجام دهم؟!!!

تاکید می کنم: در کارهای روحی معنوی، نباید وسواس به خرج داد. عاقلانه و بر اساس رضایت خداوند متعال کارهایمان را انجام دهیم.

اینجا درواقع باید توجه به باطن بیاید، و محاسبه شود که در روایات ذیل اخلاص آمده است:

«وَأَخْلَصِ الْعَمَلَ فَإِنَّ النَّاقِدَ بَصِيرٌ»

توجه به باطن با دغدغه تصحیح.

دغدغه تصحیح

بدین صورت است که وقتی خلاف آمد، درد می کشد. چرا ریا آمد؟! چرا شیطان آمد؟ چرا نفس آمد؟! کلافه می شود نه به گونه ای که یاس سر در بیاورد.

این دغدغه ها را آهسته آهسته اعمال کند در درونش، می بیند که درد می کشد. و درد مقدمه شفا است. باید یاد گرفت و احساس کرد، و این را حتی از سخنرانی ها و بیانات اهل بیت و آیات پیدا کند.

**نکته دوم: اطلاع بر امور پنهان در زوایای دل**

گاه می بیند که انانیت است و می خواهد به چشم بیاورد. ولی زوایای پنهان دل بسیار است.

مواردی هست که اول برایش پنهان است. خیلی باید مواظب این زوایای پنهان بود.

درست مثل کسی که می خواهد ... چیزهایی است که پنهان شده است و خبر ندارد.

وقتی یقین داشت که وجود دارد و دانست، دیگر تعاملش فرق می کند و زیاد آزادش نمی گذارد و یک نوع حریم می گیرد و خیلی آزادش نمی گذارد و .... یک نحوه ترس، خوف، حذر و احتیاط را به ارمغان بیاورد. یعنی: خیال نکنیم که زیاد خوبیم.

همان است که امیر المومنین علیه السلام می فرمود: مومن خودش را متهم می کند. حتی اگر ۲۰ سال هم سر در نیاورد، حذر می کند و می گوید: من نمی دانم وقتی که زمانش برسد معلوم نیست که چه می کنی.

مرحوم قاضی فرمود: حوض جانتان را آب پر می کنید، قبل از این که پاکش کنید.

زوایای پیدا داریم و پنهان. دسته ای از زوایای دل اولاً پنهان است ولی وقتش که شد، سر در می آورد و پیدا می شود.

این که می گویند: نفس شناگر قابل است ولی آب ندیده

لایه های باطن درون، هر وقت سر در آورد، و یک نجوایی در دل آمد، همانجا! به سرعت باید با آن جنگید.

انواع مقابله با امور پنهان باطن

۱. نیت مقابل کردن. تا نیت ریا آمد، شخص سعی کند جوری عمل کند که آن شخص نفهمد، یعنی: خدایا

من فقط تو را می خواهم و فقط برای تو عبادت می کنم.

این می شود جنگیدن سر صحنه.

همانجایی که آمد، همانجا بجنگد. نیت مقابل را تا می توانید تفصیلی اش کنید.

تفصیل ندهید، جنگیدن هست ولی کامل نیست.

نفس اگر آمد و موضع مقابل گرفتی ضعیف می شود و دفعه بعدی ضعیف تر می آید.

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۲۹۱ (۲۱) (۱۵، ۱۰، ۱۳۹۷ / ۲۸ ربیع الثانی / شنبه)

أحسن عملاً که گفته شده است، چگونه می شود؟ نه به معنای اکثر عملاً، بلکه به معنای درستی و ناب بودن عمل است.

درستی و ناب بودن به چیست؟ چه چیزی سبب می شود که عمل بالاتر رود؟ گفتیم که به روح عمل است.

۱. معرفت. که توضیح دادیم.

۲. صفا و خوشدلی در دل عمل. نیت صادقانه.

۳. اخلاص در عمل. که عمل برای خدا انجام شود. که توضیح دادیم در متون دینی چقدر تاکید شده است بر اخلاص عمل.

طوایف ۶ گانه ای را از قرآن آوردیم که دعوت می کند به اخلاص در عمل.

من دیدم بعضی ها تا فشار می آید، برافروخته می شود می گوید: دیگر نخواستم. در حالی که اگر فشار برای خدا بشود، دیگر نخواستن نخواهد؟!!

می بیند که با طبعش نمی سازد، رها می کند. تا کار سخت می شود، جمع و جور کردنش برای خدا، شخص می بُرد.

در زمان جنگ برخی ها صبر عجیبی داشتند، ولی برخی می بُریدند.

استاد: برخی از این فرمانده های جنگ را دیدم که سنش حدود ۴۰ سال است ولی خیلی پیر شدند.

بیشترین سختی ها را در این زمینه انبیا تحمل می کنند.

یکی از این اساتید روحی معنوی شاگردی داشت که خیلی هم به او ارادت می ورزید، و می گفت: این از ما نیست، در عین حال استاد هیچ نگفت و تحمل می کرد. این خیلی سخت است و فشار می آورد.

امیرالمومنین علیه السلام با ابن ملجم چگونه برخورد کرد؟ با این که می دانست و حتی به او هم متذکر شده است، ولی باز با او برخوردی نمی شود.

گاهی اوقات هم تعشقات است. انواع تعشقات در ما گاه خیلی فشار می آورد.

در سطح اجتماعی خیلی اخلاص پر معنی می شود. گرچه در سطح فردی هم خیلی معنی دارد ولی در سطح اجتماعی خیلی پر معنی می شود.

به نظرم حضرت امام در اخلاص اجتماعی خیلی خوش درخشید. تا دید خدا می پسندد، گفت: من چه کار دارم که بقیه چه می گویند، من کار خودم را و وظیفه خودم را انجام می دهم.

بله خوش فهمی از دین باید باشد، پابرجاست، ولی وقتی این فهم شد، هرچه باشد و هرچه بشود.

استاد: آن نامه ای که آیت الله غفاری نوشته بود به حضرت امام و آنجا شکایت می کند از وضعیتی که بود در زمان شاه و... ایشان جواب می دهد: ان للبت ربّ و أنا ربّ الإبل، که ضرب المثلی است، یعنی: من وظیفه ام این کارهاست و بقیه اش با خداست. حالا نتونستیم کاری کنیم، ظلمت ستمشاهی است، باشد ولو این که برطرف نشود.

خوش کاری است که آدم در صحنه اجتماعی ببیند که در خودش چه خبر است. هر چه باداباد، ولو این که آدم کم هم می آورد. آدم باید شروع کند تا کم کم یاد بگیرد.

راه های اخلاص ورزیدن

#### ۱. توجه به درون (محاسبه)

که سرآغاز شروع اخلاص هاست. چی در آن می آید، چه چیزهایی در دل بالا و پایین می شود، آن ها را توجه کنید. در صحنه اجتماعی باشیم و همیشه نگاهمان به درون باشد. و حداقلش محاسبه است که آدم همیشه این را داشته باشد.

#### ۲. جنگیدن با زوایای پنهان دل.

گمان نکنیم که خبری نیست. گاه یک چیز ۲۰ سال در دل می ماند ولی یک وقت سر در می آورد. هر لحظه که سر درآورد، همانجا باید فکری کرد. این هم لازمه اش این است که انسان بداند در دل چه خبر است. آن هم هر جا بین شد، آنجا دست بردارد. اتفاقا فرصت اصلاح اینجاست! بعضی می گویند که اخلاص خراب شد! در حالی که همینجا فرصت اصلاح است.

- همانجا با او بجنگد:

۱- همانجا با او موضع بگیرد و بد بگوید. مثلا: این چه نیت پلیدی است که آمده است!

۲- نیت مقابل را بیاورد. یعنی: همانجا یک باب الهی را باز کند، ولو این که خیلی هم قوی نباشد.

این ضعیف، کم چیزی نیست. در روایات هست: شما واعظ نفس خودتان باشید. «کن واعظا

لنفسک!» خود را باید کشاند به سمت نیت خوب. همین که یاد می گیرد در سر صحنه، درست

مثل یک ملک که القاء خیر می کند، این کار را انجام دهد، و به خودش القاء کند. و بداند که این نیت را که می آورد، لوازمش را هم التفات داشته باشد و به آن ها ملتزم باشد.

۳- اخفای عمل. گاه نفس دوست دارد که دیگری بفهمد، ولی این را تمرین کند و انجام دهد. باید دقت کرد و اخفا که لوازمی دارد را هم ملتزم شود. برخی از اساتید اینچنین می گفتند: وقتی انفاق می کنی با این دست می دهی، به گونه ای بده که آن دست متوجه نشود. و گاه می گفتند: جوری بده که جبرئیل متوجه نشود. این را می گویند: نوع عمل در اخفا.

بعد امتحاناتی دارد که از جمله این که خداوند متعال آن را آشکار می کند. که اینجا باید چه کار کند. اعمال معنوی را نوعاً تا می توانید مخفی کنید. مگر محدوده هایی که دیگر نمی شود. مثلاً معمولاً خانواده ها و اطرافیان متوجه می شوند.

این شراب توحیدی که داده شد، اگر زیاد آشکار شود، دیگر معلوم نیست که داده شود.

دانی که چنگ و عود چه تقریر می کنند      پنهان خورید باده که تکفیر می کنند

هر چه نگوید استخوان دارتر می شود، هر چه نگوید بیشتر می دهند. مرحوم همدانی مشهور و شناخته شده نبود، ولی مرحوم قاضی ایشان را معرفی نمود.

ولی بعضی از افراد پاک و صالح خدا داریم که برخی به گونه ای هستند که خدا چقدر خوشش می آید.

چقدر حذر می کنند از شناخته شدن. در روایت هست که خداوند می فرماید: این بنده را ببینید که چقدر پنهان می کنند. خیلی خوشش می آید از پنهان شدن.

بله گاه کارهایی را اگر بخواهید انجام دهید، نمی شود پنهان نمود، مثل برخی از انفاق های اجتماعی.

این معنایش نشود تعلل در امور اجتماعی

بیشترین اخلاص را حضرت امام ره داشت و بیشترین بروز اجتماعی و تاثیر را هم ایشان دارد.

برخی تردید دارند که حضرت امام آیا کار روحی معنوی خاصی کرده اند یا خیر؟!!!

مهم آن است که برای خدا باشد و گاهی از اوقات ممکن است در صحنه اجتماعی وارد شویم.



بنده دیده ام عالمان ربانی در بیرون به گونه ای هستند که گویا هیچ خبری نیست ولی به وقتش به گونه ای رفتار می کنند و حرف ها را به اهلش می رسانند.

علامه طباطبایی الان خودش را پنهان کرده اند پشت کار علمی ایشان. گرچه الان شناخته شده است ولی وقتی ایشان بود، کمتر معلوم بود جنبه معنوی ایشان.

کاری را که می توانید با اخفا انجام دهید، با اخفا انجام دهید، مگر این که بروز اجتماعی آن ضرورت داشته باشد. و گاه خوب است که انسان خودش را محک بزند و کار را اجتماعی انجام دهد ببیند که در دل چه خبر است.

۴- کار مقابل کردن. غیر از نیت مقابل. مثلاً تا می بیند که بی اخلاصی پیش می آید، کاری کند که نفس ادب شود.

این راه خیلی نفس را می شکند و در جایش تاثیر خودش را می گذارد.

- داستان تعطیل شدن نماز جماعت ایت الله العظمی بهاء الدینی.
- یکی از شاگردان عالم ربانی که بعدها خودش عالم ربانی شده بود. مطالبی را که از استادش داشت، نوشت چه در عموم و چه در خصوص. شاگردان دیگر فهمیدند که این دفتر را نوشته است، یکی از شاگردان نزدیک آمد تقاضا کرد که این دفتر را به ما هم بدهید، و ایشان هم آمد و دفتر را در مقابل همگان پاره کرد. تمام شد!
- داستان پاره کردن دیوان اشعار علامه در وسط حیات. با این که دیوان اشعار خیلی ارزشمند است چرا که احوالات ناب را در آن منعکس می کنند. این یک نوع تقابل است و حسم ماده خصم است و ریشه را کنده است.

این به حسب افراد و حالات است. برخی خیلی خودشان را خیلی زود حذف می کنند و حذف ماده خصم می کنند.

پس زوایای دل پنهان است و هر وقت سر در آورد باید با آن جنگید بدین صورت.

اخلاص ورزیدن و در مقابلش شرک خفی است، خیلی بالا می رود و حتی تا فناء هم بالا می رود، حتی تتمه اینت هم باید برداشته شود در بقاء بعد الفناء یا فناء بعد الفناء.

هر کسی که این کار را کرد و جنگید، استخوان دار می شود و قوی می شود و در کامش خدا را می ریزد!

### ۳. پرورش منطق احراری و وجه الهی و خشنودی حق تعالی

قبلا که متن های وجه الله را می خواندیم، «انما نطعمکم لوجه الله لا نريد منکم جزاء و لا شکورا»

«ما تنفقون الا ابتغاء وجه الله» «وجه ربهم»، «و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله»، «مثل الذین ینفقون اموالهم ابتغاء مرضات الله»

وجه خدا، جانب خدا، خشنودی خدا. این یک منطق احراری است. کل زندگی، و سبک زیست باید این گونه شود. بیش از هم و پیش از همه، خشنودی پروردگار مهم است، این یک منطق ویژه است که باید سراسر زندگی را فرا بگیرد و این منطق را باید از اول پرورش داد.

باید منطق شود احراری و صرفا دغدغه خشنودی پروردگار را داشته باشد. این یک منطق بسیار ارزشمند است، گرچه اول کار است،

برای نوع انسان یک فضای شرک آلود در کارشان هست و منطقتشان برتر نیست، منطق احراری نیست.

اما ما سعی کنیم دغدغه از ابتدا شود خدا، نه این که من این کار را بکنم، من این فایده را می برم. بلکه یزیدون وجهه باشد. این بشود منطق زیستش.

اگر بخواهد اصلاح شود، باید در کل زندگی این گونه عمل کند. همیشه خشنودی پروردگار را باید دید که به چیست؟! و ففکم الله لمرضاته.

برخی از اساتید می گویند: در قنوت نماز این دعا را بخوانیم که: خدایا از تو چیزی جز تو نمی خواهم.

باید یاد گرفت که دغدغه های دیگر نیاید که اگر این نیاید سطحش و ابتدایش خیلی چیزی نیست، ولی ثمرات فراوان دارد.

بنده خدایی می گفت: من اگر این کار اجتماعی را شروع کنم، ولی آخرش هم چیزی نشود، احساس نمی کنم که چیزی را از دست داده ام. من کارم را انجام داده ام، خدا باید قبول کند.

این منطق آمد، خیلی کار می رسد

یکی از عالمان ربانی در یکی از این بیلاقات بود، بنده خدایی می گفت: من دیدم از آنجایی که آقا را سوار مرکب کردم و خانمش را هم سوار مرکب کرد، تا برسیم به مقصد، این خانم گفت و گفت و گفت و این آقا حرفی نزد.

التجاء پیدا کردن به حق تعالی

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۲۹۲ (۲۲) (۱۶، ۱۰، ۱۳۹۷ / ۲۹ ربیع الثانی / یکشنبه)

در عمل خاص یک بحث این بود که برتری عملی که به حسب ظاهر با دیگری یکی است، به چیست؟

در روایات هم اخلاص مطرح شده است. واقعا رگه توحیدی سلوکی در قرآن، یکیش اخلاص است.

آن بحث سلوکی که آدم را از سطح بسیار به سمت عمق می برد، مساله اخلاص است و البته معرفت.

بحث اخلاص و شرک خفی از آندسته اموری است که انسان را تا عمق عمق می تواند پیش ببرد.

اخلاص و نفی شرک خفی انسان را می تواند خیلی پیش ببرد.

بنده خدایی حرف هایی را شنیده بود، ولی ابتدا دغدغه های سلوکی نداشت، ولی بعد از مدتی دغدغه سلوکی

پیدا کرد، وقتی خودش وارد شد، می گفت: عجیب ما کارهایمان شرک آلود است.

۳- پرورش منطق احراری و وجه الهی و خشنودی حق تعالی

اگر کسی این را خوب بشکافد، فضای ملکوتی ای پشت خشنودی پروردگار خوابیده است، که خداوند مهم تر

از همه و بی نظیر است. چرا به فکر دیگری نباشیم؟! چون لم یکن له کفوا أحد.

این را قبلا اشاره کردم. دسته ای از اعمال داریم که گاه خودش است که معرفت است که موج می زند و گاه

پشتوانه معرفتی دارد، مثل توکل، که پشتوانه معرفتی دارد که همه چیز به دست خداست که اگر او بخواهد همه

کار می کند.

خشنودی پروردگار هم بنیادی های معرفتی سنگینی دارد: ۱. عاشقانه. ۲. خالص معرفتی.

۱. پشتوانه معرفتی عاشقانه. مثل محبوب بودن.

۲. پشتوانه معرفتی خالص. که احدی جز خدا نیست....

که در مقابل خشنودی، سخط پروردگار هم معنی دار می شود. که سخط او هم برایش مهم است.

خشنودی پروردگار محور قرار می گیرد. یک عمل و دو عمل و....

اگر این بیاید در کار، کلا همه تعاملات را داریم ولی همه اش بندگی از نوع احراری باشد، که دایما در صدق مرضات الهی هستیم.

این را چگونه می توانیم تحصیل کنیم؟

اگر کسی این منطق را پیدا کند، خودش او را به اخلاص می کشاند.

راه های رسیدن به منطق احراری

### ۱. اهدای ثواب اعمال به بزرگان و دیگران

کارهایی که انجام می دهد که ثوابی دارد، نوعا ثوابش را به دیگران اهدا کند. مثلا اعمال ده ساله ای را هدیه کند به فلان عالم. این اهدا کردن یعنی من ثوابش را نمی خواهم. فقط در واجبات است که نمی شود نیست دیگری کرد. دغدغه اصلی اش این است: توانستم این ارتباط را با خداوند متعال برقرار کنم. دیگر چه می خواهم!

این کار حسم ماده طلب ثواب می کند.

بعضی از این افرادی که در محضر عالم ربانی هستند و او کارش را خیلی پیش برده است، او می گوید: خدایا هر چه داریم، برای ایشان.

خداوند از فضلش که چیزی کم نمی آید.

### ۲. آدم زیاد در باب خشنودی خداوند، حرف زیاد بشنود.

ما گاه کم حرف می شنویم در این زمینه. فکر این باشید که خدا از شما خشنود باشد و خدا از شما بپذیرد. «و رضوان من الله أكبر». که علامه هر وقت به بحث رضوان می رسد، می گوید: این فضا، برتر از فضای بهشت است.

این ها را به چشم بیاوریم و زیاد بشنویم از این دست مسایل، کم کم این منطق احراری برایمان پیدا می شود.

این برایتان به عنوان مبنی باشد:

وقتی حدیث می خوانید، وقتی حدیثی خوش می خوانید آن را جدا کنید.

آیاتی هست که: ان الله یحب... اینجا منطقی دیگر است، بحث ثواب نیست، بحث محبت است. بر می گرداند به منطق احراری نه منطق تجاری.

در روایات گاه آن قدر لطیف و شیرین است و زیاد است که حد ندارد.

این منطق را بشنویم زیاد و تکرار کنیم و بر سر منابر بیشتر بگوییم و حرف هم می شنویم از این دست مسایل بیشتر بشنویم.

تاجری که جان من را مراعات کند، من وراء تجارت کل تاجر با او معامله می کنم. یعنی: من تضمینش می کنم و تضمینش می کنم!

این حمایت خدا و لطف او، خیلی زیاد است.

آدم این را زیاد بشنود، کم کم منطق آن را پیدا می کند.

۳. نشست و برخاست با افرادی که دغدغه الهی شان زیاد باشد

این در جای حساس خودش را نشان می دهد.

ما به برکت امام و رهبری و عالمان ربّانی، سر سفره خوبی نشسته ایم.

آدم باید اخلاص را در این مواردی که دیگران خودشان را خیلی خوب می شکنند، یاد بگیریم.

در جای حساس را معتقدم که اگر این نبود، عمل چیز دیگری در می آمد. ولی چون چنین اخلاصی هست، عمل این گونه در می آید.

یکی از عالمان ربّانی رفته بود در مسجدی و پشت سر امام جماعت نماز خواند. بعد آن امام جماعت از عالم ربّانی سوالی کرد که مورد تخصص او بود. آن عالم که متخصص بود جوابی داد، امام جماعت با این که تخصصی نداشت، اشکال کرد و این که نمی شود این جور باشد. آن عالم ربّانی سکوت محض کرد، که اگر من جواب

دهم، این امام جماعت پیش مردم شکسته می شود. اینجا عالم ربانی شکسته شد، همه گفتند: عجب امام جماعتی داریم!

ما باشیم: حداکثر از خودمان دفاع می کنیم که اینجور است و نه آنجور.

#### *داستان شیخ بهائی و شاه عباس که رفتند خدمت مقدس اردبیلی*

سوالی مطرح شد و رد و بدل و مقدس اردبیلی سکوت کرد. و شاه گمان کرد و شیخ بهائی که شیخ الاسلام ماست، توانست مقدس اردبیلی را هم قانع کند. بعد شب شیخ بهاء را خواست و به او گفت: این جواب سوال شماست.

من عالم ربانی دیده ام که تا اسم خصومت پیش آمد کاری کرد که آن طرف شد مخلص او، چرا؟ چون کشف را پیش پایش جفت کرد.

#### *داستان آیت الله شیخ محمدتقی آملی و آیت الله خوانساری*

که هر دو در تهران موقعیت اجتماعی دارند. شیخ محمدتقی موفق شد و ایشان را جلو انداخت و نماز را اقامه کرد. ولی بعد از نماز رفت و کفش آیت الله محمدتقی آملی را جفت کرد و بعد ایشان هم دست آیت الله خوانساری را بوسید و ایشان گفت: این دست بوسیدن دارد چرا که کفش بزرگی مثل آیت الله شیخ محمدتقی آملی را جفت کرده است!

آدمی که خشنودی پروردگار را منطقی می کند، خداوند هم او را امتحان می کند که چند مرده حلاج است.

من دیده ام کسانی که از خودش خوب بگذرد، خدا هم خوب برایش جبران کرد.

#### *داستان حضرت ابراهیم و اسماعیل*

امتحان الهی برای حضرت ابراهیم که فرزند را برای امتداد توحید و در مسیر توحید خواست. خداوند هم

گه گاه می افیم، ولی باید گفت: خدایا هر چه تو می گویی.

«فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَى قَالَ يَا آبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِن شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ (۱۰۲)»

#### **۴- اضطراب و التجاء به خداوند متعال**

بدانید که شرک خفی، آن قدر خفی است که پنهان می ماند و آن قدر عمیق است و زوایا دارد، که با این روال ما، همچنان در شرک خفی هستیم. و طبیعتاً از شرک رهایی پیدا نمی کنیم مگر این که تفضل الهی باشد. لذا باید

دست به کار شد، هر چه جلو می رود نمی شود، می خواهد اخلاص بورزد، نمی شود، با شرکش می جنگد ولی در جنگیدن هم باز نمی شود. اینجا وقتی دغدغه دارد، منجر می شود به اضطرار و التّجاء.

اضطرار و التّجاء آمد، خودش حل می شود.

که اینجا تبدیل می شود به اشک و ناله. این اشک و ناله خیلی مفید است برای حل مشکل اخلاص. چون به التّجاء و اضطرار رسید، می داند که خدایی است و می داند که فتح باب را خودش نکرده است بلکه خداوند کرده است.

کلا اشک و ناله خیلی خوش است. هر کسی که توان دارد اشک و ناله داشته باشد، خیلی خوش است و عجیب اثر دارد. اشک و ناله خودش تبدیل می شود به راه اخلاص.

چون از خودش می گذرد، می بیند که چگونه از آن طرف افاضه می رسد.

در کارهای معنوی اگر به حالت اضطرار برسد، راه باز می شود.

مرحوم قاضی می گویند: به این مرحله رسید. و می فرمود: بعضی از مراحل جز به اضطرار و التّجاء حل نمی شود. باید بفهمی تا تو را به خانه راه دهند.

این راه هم نشانه اش اشک است.

**غسل در اشک زدم کاهل طریقت گویند پاک شو اول و پس دیده بر آن پاک انداز**

این مورد، نوعاً برای مراحل عالی تر است. و کسانی که مراحل نهایی را طی کرده است.

«وَإِمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْعٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (اعراف/۲۰۰)»

البته این آیه را ۱۰۰ جور می شود معنی کرد ولی الان به حسب فضای این بحث این گونه معنی می کنیم:

این بی اخلاصی ها کار شیطان است و بهترین راهش سر صحنه این است که همان موقع به خدا باید پناه برد.

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۲۹۳ (۲۳) (۲۲، ۱۰، ۱۳۹۷) / ۵ جمادی الاولی / شنبه

چه چیز یک عمل را ارزشمند و مورد قبول حضرت حق می‌شود؟

گاهی عمل اندک است اما نزد حضرت حق بسیار با ارزش است.

ظاهر عمل یکی است؟ چه چیز باعث تفاوت عمل می‌شود؟

یکی: اخلاص

هر چه اخلاص بیشتر، بیشتر مورد قبول حضرت حق است.

اهل فن می‌گویند در تکثیر عمل نکوش در تصحیح عمل بکوش.

تکثیر هم خوب است اما مهم تصحیح عمل است. اکثر عملا نه، احسن عملا.

طلبه‌ای یه بار شب قدر ۱۰۰ رکعت نماز خواند و اولین بار بود که میخواند چون سفارش شده بود نمیدانستم

چقدر اثر دارد، اما بسیار برایش بهره معنوی داشت و به گونه‌ای سخن می‌گفت که ما بسیار حسرت می‌خوردیم.

بله اگر عمل سمت و سوی باطنی کمی داشته باشد، تکثیر عمل بسیار موثر است.

دستور به هزار ذکر فلان و... به همین دلیل است.

رسیدیم به اخلاص:

چگونه اخلاص بورزیم؟

وقتی توحید محوری باشد، سر از اخلاص در می‌آورد.

گفتیم سر صحنه، تصحیح کند. اگر شخص هرچه کرد نتوانست مضطر می‌شود. اینجا به التجا می‌افتد که خدا

می‌تواند.

قدر اشک شبانه بدون مزاحم را باید دانست.



وقت تصحیح هم همان زمان است.

نهایت التجا و شکستگی دل وقتی است که انسان اشک می‌ریزد.

انا عند منکسرہ قلوب

اشک خیلی چیزها را درست میکند.

کسی به دوستش گفت که من از اشک محروم چون بهم فشار می‌آورد. ایشان استاد داشتند و گویا استاد به ایشان عنایت داشت و ایشان بدون اینکه متوجه شود، چند ماه موقع سحر اشک می‌ریخت.

کدورت دل زیاد است و اشک، پاک می‌کند.

اشک باید با عقلانیت همراه باشد. نباید فشار بیاورید. فقط اشک ریختن نباشد باید خوش اشک ریخت حتی یک قطره.

..

#### ۴. اضطراب و التجاء به خداوند متعال

اشک

اجازه دهید که اشک بیاید. اشک دل را پاک می‌کند و دل اشک می‌آورد.

برخی گمان می‌کنند که اشک ریختن اختصاص به مناجاتی‌ها دارد، در حالی که این گونه نیست.

باید اشک ریخت و خیلی خوب است، به شرط این که بدانیم از اشک چه می‌خواهیم. گاه شده است که عزیزی را از دست داده است و اشک می‌ریزد، ولی آن چه که باید از اشک نمی‌گیرد. اشک بریز و بگو: خدایا هر چه تو بخواهی!

در شادی به سمت خدا برویم. در مصیبت هم به سمت خدا برویم.

اگر این پستی بلندی‌های زندگی در انسان باشد، ...

اشک چه در خوشی و چه در سختی.

باید یاد گرفت که اشک را در مسیر توحید استفاده کرد.

اشک شستشویهای عجیبی می دهد در مسیر توحید. این ها را یاد بگیریم و در کار بیاوریم. آدم وقتی خلوت داشته باشد، اشک بریزد. بعضی ها وقت خلوت را بین الطلوعین یا بعضی تعقیبات نماز ظهر یا عصر قرار می دهند یا هر وقت دیگری.

تعقیبات نمازی که آمده است، خیلی معنی دارد. چه ماثوره و چه غیر ماثوره. ارتباط که برقرار شد و اشک ریخت، اثر می کند.

التجاء و اشکی که گفتیم، واقعا در اخلاص اثر دارد. نه این که موقع اشک ریختن به تفصیل می گوید، اثر دارد.

چندبار بحث تفصیل را گفتیم، جلوان دهید، به خودتان بگوییم، به خدا مطرح کنیم. و...

التجاء وقتی است که آدم هرچه می کند که از دستش بر نمی آید، اینجا التجاء است، مضطر می شود و جایی برایش باقی نمی ماند.

این اضطرار نشان دهنده دغدغه است، اگر آدم دغدغه نداشت، باکش نیست.

همین هم در مساله اخلاص هست، ۱۰۰ بار تصمیم می گیرد و باز از دستش در می رود. این می شود التجاء. همین که رسید، خدایا خودت درست کن.

این حالت به بندگی بیشتر نزدیک تر است و به اخلاص نزدیک تر است.

گناهم هوس است، که حضرت امام ره می فرمود: گاه بندگی انسان را به بندگی نمی کشاند.

طاعت نکند سود گناهم هوس است»

«ای پیر هوای خانقاهم هوس است

۵. تعامل بر اساس معرفت

یعنی با مباحث توحیدی که می داند، اخلاص خودش را تصحیح کند. این چگونه است؟

علامه در رساله الولایه بحثی دارد: چی باعث می شود: ما بسیاری از چیزها را می دانیم ولی نتیجه اش سر صحنه عملمان نمی آید. مثلا می دانیم: ان القوه لله جمیعا، ولی چی باعث شده است که در وقتش می ترسیم؟

این نشان می دهد که معرفت خیلی جاگیر در ما نیست. دلیلش چیست؟

دلیلش این است که ما بعضی از کارها می‌کنیم که پشت صحنه اش منطقی دارد که با این اعتقاد ما نمی‌سازد. درست است از یک طرف می‌گوییم: ان القوه لله جميعا، ولی چون از چند نفر ترسیدیم و در ما جاگرفت، آن اندیشه معرفتی ان القوه لله جميعا در ما ضعیف شده است. و آن ترس‌ها اندیشه مناقض را در ما نهادینه کرده است.

علامه: با دسته‌ای از اعمال مخالف، ایمان به آن عقیده را ضعیف می‌کنیم.

اولا: باید نگذاریم اعمال مقابل بیاید.

ثانیا: این معرفت را به چشم بیاوریم.

کسی اگر شهود دارد، که حسابش جداست. ولی کسی که شهود ندارد، و باور قلبی دارد، بگذارد بیاید سر صحنه و در تعاملاتش شکوفا شود. این تعامل رمزی دارد در بحث‌های سلوکی:

چون قوه عاقله و خیال خیلی به شخص کمک می‌کنند، کودکان تصویرشان این است: آن پشت یک موجود خطرناکی است؟

وقتی چنین تصویری می‌کند، وحشت می‌کند و از آن چیزی بر نمی‌آید. خیال آن را تصویرگری کرده است و گذاشته است، ولی این خیال آن را سر صحنه واقعیش آورده است لذا تعامل می‌کند و دیگر آن طرف نمی‌رود. این را می‌گویند: صحنه سازی قوه خیال.

علامه: حق را که می‌دانید چیست؟ حقیقت حق تعالی چگونه است. این را که باور کرده اید و حتی ممکن است که شهود هم کرده باشید.

آن چه قوه عاقله فهمید، قوه خیال بیاورد سر صحنه. مثلا: قرب وریدی حضرت حق را نمی‌فهمیم ولی این را می‌فهمیم که خدا به ما نزدیک است.

مثلا متن دینی می‌گوید: عبدالله کانک تراه. چگونه باید تعامل کرد؟

اگر قریب است، بگو: ای خدایی که تو قریبی و من نمی‌دانم، ولی... قرب حضرت حق را قوه خیال سر صحنه بیاورد.

این را همیشه تعامل کنیم و ...

ای خدایی که تو می بینی و من تو را نمی بینم،... همین را اگر ادامه دهد، می بیند که معرفت کم کم جاگیر می شود.

معارفی که وقتی آن ها را بدانند و همیشه سر سفره اش حاضر باشد و قوه خیال سان بدهد، کم کم اثر می کند. علامه در خصوص بحث ریا که با آن می جنگیم، ذیل انا لله و انا الیه راجعون می گوید: گاه ریا می کنیم و گاه با آن جنگ می کنیم.

ولی آیه ان العزه لله جمیعا، رفع می کند نه دفع. چرا که عزت حقیقی جز برای خداوند متعال نیست. و مومنینی که یومنون بالغیب، اینگونه عمل می کنند که حقیقت را نمی بینند ولی ایمان به غیب دارند. تعاملی دارند بر اساس بودن و حاضر بودن.

ادم دایما در صحنه جانش سان می دهد: ان العزه لله جمیعا، کیست که ماندگار است؟ خداوند متعال. ابتدا با قوه عاقله خودش را رام می کند و بعد می آورد در خیال خودش.

این را می آورد سر صحنه، از همه مهم تر و عزیزتر اوست، پس برای او کار کنیم چرا برای دیگری کار کنیم؟ عزت خدا وقتی به چشم آمد، کم کم کار برای او انجام خواهد شد.

لذا علامه می فرماید: رفع ریا بالکلیه است نه دفع و ماده ریا را از بین می برد. این تکرار و تعامل ها، به تدریج تبدیل می شود که همه اش با خداست و اول خدا می بیند.

بعضی از افراد را می بینم که قدر شده است در کار توحیدی، خدا بیش از همه و پیش از همه جلوی چشمش است، و این سر سفره اش که آمد، تبدیل شده است به نفی بی اخلاصی.

این از راه معرفت است. ولی معرفتی که سر صحنه بیاید

معمولا شهودهای توحیدی گاه چند ماه و گاه چندسال هدایتگری می کند و دست می گیرد.

یاد بگیریم که: آهسته آهسته به جایی بکشانیم که حل شود. مثلا دائما با خودش تکرار کند: ان العزّة لله جميعا. و ... نه این که فقط تا ریا آمد این را تکرار کند، بلکه اصلا آن گونه شود که و آن قدر تکرار کند که اصلا ریا نیاید.

متون توحیدی و معارف را جلوی چشمش بیاورد و این ها را در صفحه جانش بیاورد و دائما تکرار کند. یکی از فلسفه های ذکر سلوکی، یک فلسفه اش این است که: سر صحنه بیاید. این وحدت حقه حقیقه سر صحنه بیاید.

#### دستور العمل مغربی

رساله نورالوحده مغربی، که در آن دستور سلوکی سنگینی است که بر اساس وحدت شخصیه است. بدین صورت که: هر جا را نگاه می کنید، هو الظاهر. کثرت تو را به خدا بیندازد. بعد تعبیر می کند: ذکر نه، بلکه باید توجه کرد، نه این که ذکر لفظی باشد.

مثال: شیمیدانی که خیلی کار کرده است، همه چیز را از منظر شیمی نگاه می کند. یک فیلسوف همه چیز را از منظر فلسفی نگاه می کند. یک فقیه همه چیز را از منظر فقهی نگاه می کند.

ولی در این دستور، دائما به خداوند توجه کنیم.

باید توجه به حق داشت، مخصوصا اندیشه هایی که اخلاص زا است. مثل: لم یکن له کفوا احد، ان العزّه لله جميعا، یا توجه به وحدت حقه حقیقه.

ما الان اشخاص می بینیم. ولی اگر او را ببینیم بعد از مدتی تبدیل می شود به اخلاص.

بیشتر به جای این که دیگران را ببینیم، او را می بینیم، این تبدیل می شود به نهایت اخلاص. که بعد از مدتی تبدیل می شود به القائنات خوش معنوی. که این را در ضمن بحث معرفت توضیح دادیم که سه گونه است: حصولی، القائنات خوش معنوی و شهود.

«قل ان صلاتی و نسکی و محیای و مماتی لله رب العالمین.»

الله که چنین الهی است، همه چیز به فدای اوست.

ما گاه می گوییم: این طرح معرفتی است که خیلی ارزشمند است و بسان کارهای مراقبه ایست. که باید توجه به خدا را بیاوریم، او را سان دهیم و تعامل کنیم.

ناگفته نماند: ما یک فطرتی داریم که خفته است. اگر این را مورد توجه قرار دهیم، کم کم فطرت خودش می آید بالا.

ادامه دهیم، فطرت می آید روی کار، و شکوفا می شود و خفتگی اش را از دست می دهد و بیدار می شود. و فطرت طبیعی اش این گونه است. و حتی کافر هم این فطرت را دارد.

«وَ إِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فِي الْبَحْرِ ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ إِلَّا إِلَٰهَ إِيَّاهُ فَلَمَّا نَجَّكُمْ إِلَى الْبَرِّ أَعْرَضْتُمْ وَ كَانَ الْإِنْسَانُ كَفُورًا» (اسراء، ۶۷)  
در زمانی که در اضطرار قرار می گیرید، حتی کسانی که غیر از خدا را هم می خوانند، باز به سوی خداوند متعال بر می گردند. این اضطرار سبب شکوفایی فطرت می شود گرچه اکثری افراد باز بر می گردند به آن چه پیش از این بودند.

فطرت که شکوفا شد، از ساحت علمی در می آید و بر صحنه دل نشستن است.

مخلصین سر سفره شراب توحید نشسته اند.

اخلاص باید ورزید با خداوند متعال. همان طور که بنده خدایی می گفت: با خدا نفی خواطر کن!

بعد از مدتی می آید در صحنه دل،

پس می شود با خود خداوند متعال اخلاص ورزید. مخلصین حسابشان جداست که عمدتاً در فضای فنایی در مراحل نهایی هستند.

استاد: سوال: توحید برای عموم مردم گفته نشده است؟ برای عموم مردم هم گفته است. وقتی می گوید: «الَّذِينَ

إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»

که این را خطاب به همه است یا برخی؟ خطاب به همه است.

هر وقت آدم کم آورد، هی تکرار کند تا این که درست شود.

اگر لم یکن له کفوا احد، درست شود، یکی از مشکلات ما این است که تبدیل می شود به عادت، عادت که به سمت عمق نمی رود. اگر قرار است بهره بگیریم بیاد تبدیل شود به عمق. گرچه توحید به زبان و لفظ هم باشد، خوبست.

بنده خدایی می گفت: توحید اولش معرفت است و آخرش عشق است. که لم یکن له کفوا احد، حالت عشقی دارد. و از این جهت بی نظیر است.

خدا دومی ندارد، خدا هیچ رقیبی ندارد، هیچ کسی در اندازه اش نیست، هر چه هست خدا در او هست! چون خداوند چشم ما را پر نکرده است،

پس راه دیگری که عرض کردیم، از راه توحید و خودِ خدا، اخلاص را درست کرد.

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۲۹۴ (۲۴) (۱۰، ۱۳۹۷، ۶ جمادی الاولی / یکشنبه)

ادامه راه های تحصیل اخلاص

۱. توجه به باطن و دغدغه تصحیح داشتن.

۲. سر همان صحنه که سر در آورد بی اخلاصی ها، جنگیدن

۳. منطق احراری

۴. التجاء و اضطراری که برای انسان پدید می آید.

۵. تعامل بر اساس معرفت.

این بحث تعامل بر اساس معرفت را خیلی جای کار دارد که ان شاء الله سال بعد این بحث «تعامل بر اساس معرفت» را توضیح خواهیم داد.

تمام آن چه در قرآن آمده است، سر صحنه سلوک و زندگی ما می آید. این می شود تعامل با معارف. زیست بر حسب معارف و حقایق و باورهای ناب دینی. زندگی همه جانبه. مثل اسماء الله اگر سر سفره ما بیاید چه می شود؟ اگر تعامل کنیم چه می شود؟

اینجا عمدتاً معارفی که ما را به اخلاص وا می دارد.

مثلا می گویند: لا اله الا الله را می گویند: کلمه اخلاص. و سوره توحید را می گویند: سوره اخلاص.  
چرا؟ چون ما را می کشانند به سمت خدا، و فقط خدا. به سمت یک حقیقت که حقیقت اصلی عالم هم هست.  
برخی گفته اند: لا اله الا الله یعنی: لا غیر الا الله. فقط و فقط خدا.  
بنده خدایی این گونه شعار نوشته بود: فقط خدا.  
فقط منحصر شود به حضرت حق. که معارف بیاید سر سفره زندگی.

راه آوردن معارف بر سر سفره زندگی

این معارف باید جلوی چشممان قرار بگیرد تا سر صحنه از آن استفاده کنیم. مثلا نسبت به بچه ها نباید اینجوری رفتار کنیم. در عین حالی که می دانیم، وقتی پای منبری می نشینیم، این حرف را می شنویم، این سر صحنه است. یاد گرفتیم همه نعمت ها از خداست.

اگر معارف سر صحنه حاضر باشد، یعنی جان و دل را پر کند. سر صحنه لم یکن له کفوا احد. همه چیز سر صحنه در برابر خدا حقیر است.

این اگر جدی شود، منطبق ناخودآگاه ما در اعمال همین است. که توجه می کنیم.

طرف در جاده می رود، می بیند که پلیس است، تا پلیس را می بیند، چون او هست، سبقت نمی گیرد. و اگر اشتباه سبقت بگیرد، می گوید: عجب اشتباهی کردم، من که می دانستم پلیس هست چرا سبقت گرفتم!  
این بدین خاطر است که سر صحنه حاضر نبود.

قرار نیست اخلاص بورزیم تا اگر جان به سمتی است ان را به زور به این سمت بکشانیم.

بلکه با این رویه معرفت شده است منطق زندگیمان خود به خود سر صحنه حاضر می شود.

این معرفت هایی که می گوییم، معرفت حصولی را هم اگر کسی بیاورد، می شود، حال اگر کسی معرفت شهودی داشته باشد و بیاورد سر صحنه چه می شود!

این می شود منطق عمل.

در این صورت باید کاری کرد که همیشه سر صحنه عمل حاضر باشد.



راهش چیست؟ این که توحید را قوی کنیم. و یک نماز را آباد کنیم. .. نماز یک گوشه نیست، بلکه نماز در صحنه روزمره زندگی ماست.

ما یک وقت خلوتی برای خداوند متعال بگذاریم. که اگر بگذاریم، به مرور مساله خدا برایمان جدی می شود.

یک نماز را آباد کنیم، یا یک خلوت را درست کنیم. اهل ذکر باشیم.

برخی مراقبه را تاکید می کنند. مراقبه که به معنای با خدا بودن است.

در نماز، وقت خلوت، مراقبه، ... این ها را اگر داشته باشیم، به مرور جدی می شود.

ذکر خداوند که در متن دینی آمده است که شامل مراقبه و ذکر و خلوت و... می شود، در متون دینی تعبیر دارد:

همه چیز حد دارد، جز ذکر خدا. حتی نماز هم حد دارد ولی ذکر خدا حد ندارد.

هر چه این گونه شد، این معارف را سر ریز کنید در اخلاص.

مخلصین کسانی هستند که معرفتشان را زیاد کرده اند و به این درجه رسیده اند. و معرفتشان ناب ناب شهودی-

سلوکی است. که به جایی می رسند که خداوند متعال این ها را به اخلاص وا می دارد.

#### ۶- راه عشق

این راه، اکسیری است برای اخلاص. یک اکسیر بی نظیر است. استاد: به نظرم معرفت برای عموم خیلی خوب

است ولی عشق، اکسیر خلوص است و عاشق در معشوق محو می شود و چیزی از عاشق نمی ماند. که این

نهایت اخلاص است که هیچ چیزی از او باقی نمی ماند و همه اش می شود معشوق.

«چه خوش صید دلم کردی بنازم چشم مستت  
که کس مرغان وحشی را ازین خوشتر  
را نمی گیرد»

سخن در احتیاج ما و استغنائی معشوقستا  
چه سود افسونگری ای دل کلا در دلبر  
نمی گیرد»

<sup>1</sup> (۱۰۱) احتیاج ما و استغنائی او

<sup>1</sup> (۱). چو در دلبر

«زاهد و عجب و نماز و من و مستی و نیاز» تا ترا خود ز میان با که عنایت باشد

زاهد ار راه برندی نبرد معذورست عشق کاریست که موقوف هدایت باشد»

استاد: خوبست یکسال در خصوص احوال عشقی بحث کنیم. که الحمدلله عرفان ادبی ما این جنبه را خوب پرداخته است.

راه های پدید آمدن حالت عشقی

۱. محبت ورزیدن به خدا و رسول الله (راه پیشنهادی قرآن)

«قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ»

مگر شریعت چیزی غیر از محبت الهی و غیر از عشق الهی است.

عشق الهی در دل همه مکنون است. حبّ ازلی، ما چه کنیم که این حبّ مکنون سر در نیاورد!

شهووت، تعشق می آورد. شهرت تعشق می آورد.

تعشق به این امور دنیوی آمد، آیا جا برای عشق خدا می ماند.

این صحنه های اجتماعی که پدید آمده است و همه گرفتار تعشقات دنیوی و شهوانی یا شهرتی شده اند،

استاد حسن زاده: گه گاه انسان دو سه روزی مواظبت می کند، آن فطرت خودش را نشان می دهد.

عجیب است، آن ندای ازلی در گوش همه هست. و گاه انسان کمی پرده ها کنار می رود، می بیند عجیب از آن

ازل دارند صدا می زنند و از آن عمق صدا می کنند.

شیخ اشراق در غربت غریبه می گوید: ما به شما مشتاقیم، چرا نمی آید. ما شما را دعوت میکنیم، چرا نمی آید....

از عمق حقیقت ازلی صدایی می آید. جذبه و کششی ایجاد می شود. آن عشق جلی کامن هست، این تعشقات

را باید برداشت، ولی آن عشق جلی کامن خودش را نشان می دهد.

حنین الجزء الی کل. که جزء به سمت کل، مایل است. این را می گویند: عشق جبلی کامل. قشور را با آنچه در شریعت آمده است بردارید، ببینید چگونه آن فطرت خودش را نشان می دهد. عشق در همه ما هست، فقط باید سر در بیاورد.

استاد: من شنیده ام در مورد بعضی ها، که اصلاً شب نمی توانست خودش را نگاه دارد.

در مورد اویس قرن نگاه کنید: هذه لیلة الرکوع. از شب شروع می کرد تا نزدیک نماز صبح، در رکوع می ماند. و گاه می گفت: هذه لیلة السجود، که از اول تا آخر شب در سجده می ماند. می گفت ای کاش از ازل تا ابد یک شب بود و من همه اش را در سجود بودم!

احوال اهلیت را ببینید که چگونه بوده است!

ان کتتم تحبون الله فاتبعونی، یحببکم الله.

## ۲. خواندن ادعیه و مناجات های عاشقانه در متون دینی

- مثل مناجات شعبانیه.

- یا زیارت امین الله که فراز اولش زیارت ست و فراز دومش دعا است و فراز سومش فراز عشقی است.

اگر کسی این را ادامه دهد، یعنی زیبایی های حضرت حق جلوه کند. با گنه کاران چه می کند.

- دعای عرفه سید الشهداء علیه السلام که خیلی عشقی است. و ادم احساس می کند که خود عشق است که به بیان در آمده است.

در عرفان ادبی ما حالت عشقی زیاد است. خود عشق به زبان می آید نه این که ابراز عشق برای دیگری باشد. خود عشق است به که زبان می آید.

مثل توبه دختر ترسا در منطق الطیر، احساس می شود که خود توبه است که به زبان آمده است.

سوره حمد را می شود جوری خواند که همه اش عشقی باشد. یا سوره توحید را می شود همه اش را عشقی خواند. بنده خدایی می گفت: کل نماز را می شود همه اش را عشقی خواند.

فقط مانعش را مواظبت کنید که تعشقات و تعلقات نیاید.

### ۳. خواندن مضامین عاشقانه در اشعار عرفانی

استاد: عرفان ادبی ما در این زمینه بسیار خوش است. من بعضی از اولیاء الهی را دیده ام که اشعار حافظ را می خوانند و گریه می کنند.

در مورد شهید مطهری می گویند: تعقیبات نمازش شده بود دیوان حافظ. بعضی از مراجع هم هستند که به رحمت خدا رفتند ولی تعقیبات نمازش با دیوان حافظ بود.

### ۴. صوت خوش

گاه صوت خوش آدم را به حالت عشقی می کشاند. گاه مضامین خوش آدم را به حالت عشقی می کشاند. قدیم قبل از اذان صبح مناجات می خواندند. این مناجات خیلی اثر دارد، وصف خدا با صوت خوش.

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۲۹۵ (۲۵) (۱۱،۶، ۱۳۹۷ / ۱۹ جمادی الاولی / شنبه)

در مورد عمل خاص رسیدیم به این که چه چیزی باعث می شود که یک عمل خاص، شرافت پیدا می کند و یک عمل چندان اهمیتی ندارد.

چی باعث می شود «أحسن عملاً» در فرهنگ قرآنی معنی پیدا می کند. قبولی عمل، صعود عمل، عمل أحسن .. این ها مرتبط است با باطن عمل.

روح عمل که باطن عمل است، یک بحث سلوکی است.

گفته شد که روح عمل به سه چیز است: ۱. معرفت. ۲. صدق و صفا. ۳. اخلاص در عمل.

که خالصانه کار کردن برای خدا است.

بعد از این که بحث اخلاص از این جهت ...

راه های تحصیل اخلاص را داشتیم می گفتیم:

۱. توجه به باطن و دغدغه تصحیح.

۲. مقابله کردن با مقابل.

۳. پرورش دادن منطق احراری

۴. توجه به این که بی اخلاصی و شرک مراحلی دارد که منجر می شود به اضطراب و التجاء

۵. تعامل بر اساس معرفت.

۶. محبت و عشق اکسیر خلوص است. که این را گفتیم و تمام شد.

یک بیانی است که برخی توضیح داده اند به عنوان شیوه ملامتیه.

۷. شیوه ملامتیه

که سه کار می کند که یکی از آن ها این است که موجب اخلاص می شود.

ملامتیه کسانی هستند که: کاری می کنند که از چشم دیگران بیفتند و وقتی افتاد، دیگر کاری به او ندارند و لذا انجام ریایی عمل بی معنی خواهد بود. ریا کنار می رود و به جایش اخلاص می آید.

بعضی ها این شیوه را خیلی غلیظ می کنند به گونه ای که حتی برخی گمان می کنند که: اصلا آیا او ایمان دارد یا خیر؟ مومن هست یا خیر؟ مسلمان هست یا خیر؟

این سبک پذیرفته کسانی که اهل تحقیق و اجتهاد در دین هستند، نیست. و اصلا خوش نیست.

این که یکجور حرف بزنی یا یکجور راه بروی، یا به شکل داش مشتی راه بروی تا دیگران در مورد او بد فکر کنند. چنین چیزی اصلا درست نیست.

این که گفته شده است: اتقوا مواضع التهم،

بعضی از موارد که در متون دینی گفته شده است: مومن عزت دارد و حق ندارد عزتش را از بین ببرد. این که عزتش را از بین ببرد، یقیناً پذیرفته شدنی نیست. و با ضوابط دینی جور در نمی آید.

بعضی از رفتارهایی که می کردند که دیگران فکر کنند که شخص اصلا در فضای دین و ایمان نیست، نه حتی این که در فضای دینی عادی باشد، چنین چیزی اصلا مورد پذیرش شریعت نیست.

قرار نیست آن چه دین به عنوان صحنه های اجتماعی برای انسان قایل است، به هم بخورد، تا به گونه ای که دیگران گمان کنند که حتی او مومن و مسلمان هم نیست. این را نمی پذیریم.

ولی دسته ای از مراحل هست که آقایان در مورد آن حرف دارند. مثلاً نمازش را خیلی خوش و عاشقانه می خوانند ولی در جایی که دیگران هستند، نمازش را عادی می خوانند.

این در حد پنهان کردن است. و این خوب است.

ولی اگر به جایی برساند که دیگران او را ملامت کنند. مثلاً حرفی بزند که دیگران او را به خاطر آن حرف ملامت کنند.

اما بنده معتقدم که اگر این مباحث ملامتی دست غیر متجهدین بیفتد، این ها را جلو می برند به گونه ای که این ها دیگر خوش نیست و بلکه بعضی از مواقع مضرّ به حال سلوک هم هست.

نوع رفتارهای ملامتیه که این گونه باشد، مثلاً خودش را بی باک نسبت به طهارت و نجاست نشان می دهد در عین حالی که بی باک نیست در واقع، یا مثلاً نسبت به دستورات شریعت بی باک نشان می دهد در حالی که در واقع بی باک باشد.

بله یک جا بی باک بودن بد نیست و آن درجایی است که در دفاع از دین باشد و مصداق «لا یخافون فی الله لومه لائم» که در جایی است که دین در ضعف افتاده است و ابراز فضای دینی سخت است.

این در جایی است که فضا دینی است و دین دارد تضعیف می شود، و اینجا باید یک تنه ایستاد، و لا یخافون فی الله لومه لایم.

چون دفاع از دین است، وظیفه این است. مثل شیخ فضل الله نوری، که حتی پسرش هم در پای چوبه دارش خوشحالی می کند و کف می زند.

یا حضرت امام ره می فرمود: من اگر وظیفه ای را تشخیص دادم، اگر مردم هم در مقابل من بایستند، پای آن تا آخر می ایستم.

ملامتیه ای که زیاد جلو می روند، به لحاظ سلوکی هم دچار مشکل می شوند. وقتی به یک نحو رکاکتی می کشد که گاهی خلاف شرع است.

اما اگر کسی به گونه ای نشان دهد که خلاف شرع نیست ولی خلاف مراحل عالی عرفان نیست، ولی به گونه ای عمل می کند یا حرف می زند که خیلی عادی جلوه کند. چنین ملامتی اشکالی ندارد.

بنده خودم مایلم هر جا که دین می خواهد و دین در خطر است، آنجا باید با خود جنگید و ایستاد و برای خدا کار کرد و در معرض ملامت قرار بگیرد.

اینجاست که موقعیت خودش و خانواده اش را در خطر می اندازد.

برخی از بزرگان و عالمان ربانی می گویند: یک عمر آبرو کسب می کنم که همه را یک لحظه برای خدا خرج کنم.

چنین چیزی خیلی ارزشمند است. اینجا اخلاص است و خوب است.

اگر لومة لایم باشد خوب است.

برخی از ملامت ها هم هست که با سطوح عالی عرفان سازگار نیست، نه با شرع، این گونه رفتار می کنند. خیلی عادی و ساده و سطح پایین سخن می گوید.

برخی از عالمان ربانی با بستگان و خانواده شان ساده صحبت می کردند ولو این که آن حرف ها را هم قبول نداشته باشد.

برخی از عالمان ربانی یک عمر خبر ندارند که شوهرش چه کاره است! به گونه ای عمل می کند که به مخیله اش خطور نمی کند که اصلا او چه کاره است!

این ها اشکالی ندارد و این دست امور خوب است.

ولی یک سطحی است که نه با عزت مومن و با ضوابط دیگر سازگار نیست.

ملامت چند کار می کند، یک جهتش اخلاص است. ولی جهات دیگری هم در کارشان هست.

- برخی توصیه می کنند که شما برای اخلاص ورزیدن ملامتیه بشو! تا ماده ریا از شما کنده شود.

باید دقت شود که از حد شرعی در نرود و با فضای سلوکی هم منافات نداشته باشد.

در متون دینی تعبیری که دعوت به ملامت بکند نداریم. بله متونی داریم که می گوید: افرادی هستند که هیچ کسی جز خداوند متعال ان ها را نمی شناسد.

در دین فقط لا یخافون فی الله لومة لایم آمده است.

در فضای تاریخ عرفان، یک نسلی به نام ملامتیه سر در آورده است و مطرح شده است.

تا اینجا بحث اخلاص را تمام کردیم. و راه های پدید آوردن اخلاص را گفتیم که در این صورت باید بحث اخلاص را تمام می کردیم، ولی به دلایلی به جهت گستره بحث اخلاص، بیانی را از حضرت امام ره می خوانیم.

تتمه بحث اخلاص (بیانی از حضرت امام ره)

آداب الصلاة، ص ۱۶۰

« فصل دوم یکی از مهمّات آداب نیت، که از مهمّات جمیع عبادات است و از دستورات کلیه شامله است، «اخلاص» است.

و حقیقت آن، تصفیه نمودن عمل است از شائبه غیر خدا، و صافی نمودن سرّ است از رؤیت غیر حق تعالی در جمیع اعمال صوریّه و لبّیه [باطنی] و ظاهریّه و باطنیه. و کمال آن، ترک غیر

آداب الصلاة، متن، ص: ۱۶۱

است مطلقاً و پا نهادن بر انّیت و انانیت و غیر و غیریت است یکسره.

[استاد: در دعای کمیل این فرازا خیلی عالی است:

« يَا رَبِّ يَا رَبِّ يَا رَبُّ أَسْأَلُكَ بِحَقِّكَ وَقُدْسِكَ وَأَعْظَمِ صِفَاتِكَ وَأَسْمَائِكَ أَنْ تَجْعَلَ أَوْقَاتِي مِنَ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ بِذِكْرِكَ مَعْمُورَةً وَبِخِدْمَتِكَ مَوْصُولَةً وَأَعْمَالِي عِنْدَكَ مَقْبُولَةً حَتَّى تَكُونَ أَعْمَالِي وَأُورَادِي كُلُّهَا وَرِدًّا وَوَاحِدًا وَحَالِي فِي خِدْمَتِكَ سَرْمَدًا ... وَهَبْ لِي الْجِدِّ فِي حَسْبَتِكَ وَالِدَوَامَ فِي الْإِتِّصَالِ بِخِدْمَتِكَ حَتَّى أُسْرَحَ إِلَيْكَ فِي مَيَادِينِ السَّابِقِينَ وَأُسْرَعَ إِلَيْكَ فِي الْبَارِزِينَ<sup>۱۹</sup> وَ أَشْتاقَ إِلَيَّ قُرْبِكَ فِي الْمُشْتاقِينَ وَأَدْنُو مِنْكَ دُنُو الْمُخْلِصِينَ وَأَخافَكَ مَخافةَ الْمُوقِنِينَ وَ أَجْتَمِعَ فِي جِوارِكَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ»

یا در بیانات حضرت سجاد آمده است:

«وَأَسْتَغْفِرُكَ مِنْ كُلِّ لَذَّةٍ بَغَيْرِ ذِكْرِكَ وَمِنْ كُلِّ رَاحَةٍ بَغَيْرِ انْسِكَ وَمِنْ كُلِّ سُرُورٍ بَغَيْرِ قُرْبِكَ وَمِنْ كُلِّ شُغْلٍ بَغَيْرِ طَاعَتِكَ» [

قال تعالی: الا لله الدين الخالص.<sup>۲۰</sup> (خدای تعالی اختیار فرموده برای خویش دین خالص را.) و اگر یکی از حظوظ نفسانیّه و شیطانیّه در دین باشد، خالص نخواهد بود، و آنچه خالص نیست، حق تعالی اختیار نفرموده، و آنچه شائبه غیریت و نفسانیت دارد از حدود دین حق خارج است.

<sup>۱۹</sup> (۶۹) - فی: ب.

<sup>۲۰</sup> (۷۰) - إرادتی: هامش ب و ج.

<sup>۲۱</sup> (۷۱) - المبادرین: ب.

<sup>۲۲</sup> (۲۴۳) - «آگاه باشید که دین خالص فقط از آن خداست.» (زمر - ۳)



و قال تعالى: وَمَا أَمْرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ. ٢٥٣ قال تعالى: مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ. ٢٥٤ قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - على ما نقل: «أَنَا لِكُلِّ امْرَأٍ مَا نَوَى»: فَمَنْ كَانَ هَجْرته إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ، فَهَجْرته إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ، وَ مِنْ كَانَ هَجْرته إِلَى دُنْيَا يَصِيبُهَا أَوْ امْرَأَةً يَنْكِحُهَا، فَهَجْرته إِلَى مَا هَاجَرَ إِلَيْهِ. [١] وَ قَالَ تَعَالَى: «وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ». ٢٥٥ وَ أَيْنَ آيَةٌ شَرِيفَةٌ مُمْكِنَةٌ اسْتَمْتَكِفُلٌ جَمِيعٌ مَرَاتِبِ اخْتِلَاصٍ بِأَنَّ: يَكُونُ هَجْرَتِ صَوْرِي كَمَا بِهِ بَدَنٌ وَقَعَ شُود. وَ أَيْنَ هَجْرَتِ أَكْرَ خَالِصٍ بَرَاءِ خُدا وَ رَسُولِ نَبَاشِدِ، بَلَكِ بَرَاءِ حِظْوِظِ نَفْسَانِي بِأَنَّ هَجْرَتِ إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ نِيسَتِ. وَ أَيْنَ مَرْتَبَةِ اخْتِلَاصِ صَوْرِي فَهَقِي اسْتِ.

و دیگر، هجرت معنوی و مسافرت باطنی است که مبدأ آن، بیت مظلومه

آداب الصلاة، متن، ص: ١٦٢

نفس است، و غایت آن، خدای تعالی و رسول او است که آن هم به حق برگردد، زیرا که رسول بما هو رسول استقلال ندارد، بلکه آیت و مرآت و نماینده است، پس هجرت به او هجرت به حق است (حبّ خاصان خدا حبّ خدا است). ٢٦٦ پس، محصل معنای آیه شریفه، به حسب این احتمال، آن است که کسی که به مهاجرت معنوی و سفر قلبی عرفانی از بیت نفس و منزل انانیت خارج شد و مهاجرتی را به خدا کرد بدون دیدن خود و نفسانیت و حیثیت خود، جزای او با حق تعالی است. و اگر سالک در سلوک به سوی خدا یکی از حظوظ نفسانیه را طالب باشد، و لو وصول به مقامات بلکه گرچه وصول به قرب حق که برای رسیدن خود به قرب حق باشد، این سلوک به سوی خدا نیست، بلکه سالک خارج از بیت نشده، بلکه مسافر در جوف بیت است از گوشه‌ای به گوشه‌ای و از زاویه‌ای به زاویه‌ای.

پس، سفر اگر در مراتب نفس شد و برای رسیدن به کمالات نفسانیه، سفر به سوی خدا نیست بلکه من النفس إلى النفس است، [این سفر برای نفس در جای خودش پذیرفته شده است ولی برای سالک الی الله این نقص است]. ولی سالک را برای سفر الی الله این سفر ناچار پیش آمد کند. و جز کمال از اولیاء علیهم السلام نتواند کسی سفر ربّانی بی سفر نفسانی کند، فقط این شأن برای کمال است، و شاید آیه شریفه سَلَامٌ هِيَ حَتَّى مَطَّلَعِ الْفَجْرِ ١٧ اشاره به این سلامت از تصرفات شیطانی و نفسانی باشد در جمیع مراتب سیر در لیالی مظلومه طبیعت، که برای کمال لیلۃ القدر است تا طلوع فجر یوم القیمة، که برای کمال رؤیت جمال احدیت است و اما غیر آنها، در جمیع مراتب سیر به سلامت نیستند، بلکه در اوائل امر هیچ سالکی از تصرفات شیطانی خارج نیست.

پس، معلوم شد که این مرتبه از اخلاص - که سلامت از اول مرتبه سیر الی الله تا آخر مراتب آن که حصول موت حقیقی است [که همان فناء است] بلکه تا پس از حیات

<sup>٢٣</sup> ( ٢٤٤ ) - «آنان مأمور نشده‌اند جز برای آنکه خدا را عبادت کنند در حالی که دین را برای او خالص کرده باشند.» (بینه - ٥)

<sup>٢٤</sup> ( ٢٤٥ ) - «کسی که کشتزار دنیا را طلبد، از دنیا به او می‌دهیم و او را در آخرت بهره‌ای نخواهد بود.» (شوری - ٢٠)

<sup>٢٥</sup> ( ٢٤٦ ) - پاورقی ١٥.

<sup>٢٦</sup> ( ٢٤٨ ) - مأخذ یافت نشد.

<sup>٢٧</sup> ( ٢٤٩ ) - «این شب سلامت و تهنیت است تا صبحدم.» (قدر - ٥)

ثانوی حَقَّانی که صحو بعد المحو است - برای اهل السُّلُوك و متعارف از اصحاب معرفت و ریاضت دست ندهد. [ابتدا برای انسان های عادی باید از ابتدا برای کمال نفس شروع کنند ولی بعد باید این سلوک را جهت ربّانی دهیم و حتی جنبه نفسانی دیگر در آن لحاظ نشده باشد.] و علامت این نحو از خلوص آن است که غوایت شیطان را در آنها راهی نیست و طمع شیطان از آنها یکسره بریده است، چنانچه در آیه شریفه فرماید از قول آن پلید: قَبِرْتُكَ لِأَعْوِيْتَهُمْ أَجْمَعِينَ أَلَا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ. ۸ در اینجا اخلاص به عین عبد نسبت داده شده نه به فعل عبد، و این مقامی است بالاتر از اخلاص در عمل. و شاید حدیث معروف نبوی که می فرماید: من اخلص لله اربعین صباحا جرت ینابیع الحکمة من قلبه علی لسانه. ۹ مراتب جمع مراتب اخلاص باشد، یعنی، اخلاص عملی و صفتی و ذاتی. و شاید هم ظهور در اخلاص ذاتی داشته باشد که مراتب اخلاص دیگر از لوازم او است. و شرح این حدیث شریف و بیان مقصود از «ینابیع الحکمة» و کیفیت جریان آن از قلب به لسان، و مدخلیت خلوص در این جریان، و خصوصیت «اربعین صباح» از نطق بیان در این رساله خارج است و محتاج به رساله ای جداگانه است. و رساله معروف به تحفة الملوك فی السیر و السلوک منسوب به عارف بالله مرحوم بحر العلوم است که عمده نظرش شرح این حدیث شریف است. و آن رساله لطیفه ای است، گر چه خالی از بعض مناقشات نیست، و لهذا بعضی آن را از آن بزرگوار نمی دانند، بعید هم نیست.

### فصل سوم در بیان بعضی مراتب اخلاص است

به طریق اجمال به طوری که مناسب با وضع این اوراق است:

- ۱- یکی از مراتب آن، تصفیه عمل است - چه عمل قلبی یا قلبی - از شائبه رضای مخلوق و جلب قلوب آنها، چه برای محمّدت یا برای منفعت یا برای غیر آن. و در مقابل این، اتیان عمل است ریانا. و این ریاء فقهی، و از همه مراتب ریاء پست تر و صاحب آن از همه مراتب ریاءها بی ارزشتر و خسیستر است.
- ۲- مرتبۀ دوم، تصفیه عمل است از حصول مقصودهای دنیوی و مآرب زائله فانیه، گرچه داعی آن باشد که خدای تعالی به واسطه این عمل عنایت کند، مثل، خواندن نماز شب برای توسعه روزی، و اتیان صلوة اول ماه مثلاً برای سلامت از آفات آن ماه، و دادن صدقات برای سلامتی، و دیگر مقصدهای دنیوی. و این مرتبۀ از اخلاص را بعضی از فقهاء علیهم الرحمة شرط صحت عبادات شمرده اند در صورتی که اتیان عمل برای رسیدن به آن مقصود باشد. و این، خلاف تحقیق است به حسب قواعد فقهیه [از نظر فقهی اگر کسی بگوید که نماز شب را می خوانم برای خدا و برای این که روزی ام زیاد شود، از منظر فقهی همین قدر کافی است و درست است.]، گر چه پیش اهل معرفت این نماز را به هیچ وجه ارزشی نیست و مثل سایر کسبهای مشروع است، بلکه شاید از آن نیز کمتر باشد.

<sup>۲۸</sup> ( ۲۴۹ ) - پس به عزّت تو قسم همه آنها مگر بندگان مخلص تو را گمراه خواهم کرد. ( ص ۸۲ و ۸۳ )

<sup>۲۹</sup> ( ۲۵۰ ) - کسی که چهل صبح را برای خدا خالص گرداند، چشمه های حکمت از قلب او بر زبانش جاری شود. « بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۲۴۲ » کتاب الایمان و الکفر، « باب الاخلاص »، حدیث ۱۰. به نقل از عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۶۹. ( با اندکی اختلاف ). همچنین این مضمون در منبع اخیر، ص ۲۴۹، حدیث ۲۵، نقل شده است.

[شیوه شریعت در مخاطب قرار دادن عموم

شریعت و حکیمی که مخاطب را عام قرار می دهد باید چه کار کند؟

گاه باید به گونه ای صحبت کند که برای عموم صحبت کند و گاه باید به گونه ای صحبت کند که هم عموم و هم خصصین را هم شامل شود.

شریعت خاصیتش این است که از ابتدا سخت نمی گیرد، بلکه آهسته آهسته شخص را به سمت عمق می کشاند. مثلاً ابتدا اسلام را شرط می داند. به تدریج بعد می گوید اسلام که نهایی نیست، بلکه ایمان برتر است و بعد تقوا از آن برتر است و بعد یقین از آن بالاتر و برتر است.]

۳- مرتبه سوم، تصفیه آن است از رسیدن به جنّات جسمانیّه و حور و قصور و امثال آن از لذات جسمانیّه. و

مقابل آن، عبادت اجیران است، چنانچه در روایات شریفه است. و این نیز در نظر اهل الله چون سایر کسبها

است، الا آن که عمل این کاسب اجرش بیشتر و بالاتر است در صورتی که قیام به امر کند و از مفسدات

صوریّه عمل را تخلیص کند. [فایده اش بیشتر است چون بهشت بیشتر است.]

۴- مرتبه چهارم، آن است که عمل را تصفیه کند از خوف عقاب و عذابها [ی] جسمانی موعود. و مقابل آن،

عبادت عبید است، چنانچه در

آداب الصلاة، متن، ص: ۱۶۵

روایات است. و این عبادت نیز در نظر اصحاب قلوب قیمتی ندارد و از نطاق عبودیت الله خارج است. و در نظر

اهل معرفت فرق نکند که انسان عملی را بکند از خوف حدود و تعزیرات در دنیا، یا خوف عقاب و عذاب آخرتی،

یا برای رسیدن به زندهای دنیائی، یا برای رسیدن به زندهای بهشتی، در این که هیچ یک برای خدا نیست، و داعی بر

داعی امری است که مطابق قواعد فقهیه عمل را از بطلان صوری خارج کند، ولی در بازار اهل معرفت این متاع را

ارزشی نباشد.

۵- مرتبه پنجم، تصفیه عمل است از رسیدن به سعادات عقلیه و لذات روحانیّه دائمه ازلیّه ابدیه و منسلک شدن

در سلک کروبیین و منخرط شدن در جرگه عقول قادسه و ملائکه مقربین. و در مقابل آن، عمل نمودن برای

این مقصد است. و این درجه گرچه درجه بزرگ و مقصد عالی مهمی است، و حکماء و محققین به این

مرتبه از سعادت خیلی اهمیّت دادند و برای او ارزش قائل شدند، ولی در مسلک اهل الله این مرتبه نیز از

نقصان سلوک و سالک آن نیز کاسب و از اجیران به شمار می رود، گرچه در متعرج و مکسب با سایرین فرقتها

دارد.

3 ( ۲۵۱ ) - از جمله وسائل الشیعة، ج ۱، ص ۴۵، «ابواب مقدمات العبادات»، روایات باب ۹. و نیز اصول کافی، ج ۳، ص ۱۳۱، «کتاب الایمان و الکفر»، «باب العبادة»، روایت ۵.

۶- [اینجا چنین می گوید: که نکند من به سعادت های عقلیه نرسم. که این خودش یک نحوه شرک است.] و در ازاء این مرتبه که مرتبه ششم است تصفیه آن است از خوف عدم وصول به این لذات و حرمان از این سعادات. و در مقابل، عمل برای این مرتبه از خوف است. و این نیز گرچه مرتبه عالی‌ای است و از حدّ اشتهای امثال نویسنده خارج است، ولی در نظر اهل الله این نیز عبادت عبید است و عبادت معلل است.

۷- مرتبه هفتم، تصفیه آن است از وصول به لذات جمال الهی و رسیدن به بهجت‌های انوار سبحات غیر متناهی که عبارت از جنت لقاء، است. و این مرتبه، یعنی جنت لقاء از مهمات مقاصد اهل معرفت و اصحاب قلوب است

آداب الصلاة، متن، ص: ۱۶۶

و دست آمال نوع از آن کوتاه است، و اوحدی از اهل معرفت به سعادت این شرف مشرفند، و اهل حبّ و جذبّه از کمال اهل الله و اصفیاء الله هستند، و لکن این کمال مرتبه کمال اهل الله نیست، [یعنی نوعی شرک در آن است.] بلکه از مقامات معمولی سرشار آنها است. و این که در ادعیه، مثل مناجات شعبانیه، حضرت امیر المؤمنین و اولاد طاهرنش این مرتبه را خواسته یا اشاره به داشتن آن نموده، نه آن که مقامات آنها منحصر به همین مرتبه است،

۸- چنانچه مرتبه هشتم که در ازاء این مرتبه است و آن عبارت است از تصفیه عمل از خوف فراق نیز از کمال مقامات کمال نیست، و این که جناب امیر المؤمنین کیف اصبر علی فراقک گوید از مقامات معمولی سرشار او و مثل او است.

بالجمله، تصفیه عمل از این دو مرتبه نیز در نزد اهل الله لازم است، و عمل با آن معلل و از حظوظ نفسانیه خارج نیست، [که در این صورت در اینجا هنوز تتمه ایت است و باقی مانده است.] و این کمال خلوص است. و پس از این، مراتب دیگری است که از حدود خلوص خارج و در تحت میزان توحید و تجرید و ولایت است که بیان آن اینجا مناسب نیست.»

که باید به فنای از فناء رسید. که در ضمن مباحث شرح منازل گفته ایم: معنایش می شود: تو، تو، تو. و دیگر هیچ چیزی نیست.

اینجا دیگر منی نمانده است. که گویا اصلاً وجودی باقی نمانده است!

کسی که اینجا می رسد، می شود از مخلصین اصلی. و از حد مخلص بودن گذشته است.

اینها چشم و گوش را باز می کند تا بدانیم: خیلی راه داریم. و آخرش از دست ما خارج می شود و ما نباید نباشیم که شراب نهایی که توحید است و اخلاص نهایی.

این بیان حضرت امام به ما نشان می دهد که چه مراحل و مراتبی در اخلاص داریم. و بیان ایشان صریح است و باید دقت کرد و مواظب بود که دچار وسواس نشویم! معرفت توحیدی نهایی شهودی دست دهد تا کار تمام شود.

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۲۹۷ (۲۷) (۱۳۹۷، ۱۱، ۲۷ / ۱۰ جمادی الثانی / شنبه)

بحث گستره عمل بود که عمل مطلق را توضیح دادیم که حیطه های فراوان باطنی دارد که باعث شد گستره عمل را بحث کنیم.

بعد رسیدیم به عمل خاص در برابر ایمان و اعتقاد که نسبتی با هم دارند.

بعد رسیدیم به این بحث: روح عمل خاص. که چگونه برتر می شود و شرافت پیدا می کند؟ گفتیم به روح عمل است که در جلسات قبل توضیح دادیم.

این هم تمام شد وارد بحث بعدی می شویم.

جرح و تعدیل اعمال به لحاظ باطن

که به لحاظ سلوکی از بحث های مهم است. دستوراتی که داده می شود و ... همه این ها زیر سر جرح و تعدیل اعمال به لحاظ باطن است.

این بحث از یک جهت می تواند از جمله بحث های عمل مطلق باشد. که خواه ایمان باشد و خواه عمل صالح و خواه کفر باشد و خواه عمل طالح.

گرچه نوعاً این بحث را در مورد عمل خاص به کار می رود. لذا ما گه گاه در لابلای مباحث، وارد بحث عمل مطلق می شویم، از این جهت است، و منافاتی هم ندارد و می تواند این گونه باشد.

## ۱. مزاج معنوی

در بحث های فلسفی، این که عناصر با هم ترکیب می شوند و مزاج جدیدی پدید می آید، مطرح می شود. مثلاً در طبیعات قدیمی می گفتند: عناصر با هم ترکیب می شوند و می شوند مزاج معدنی یا نباتی یا حیوانی.

این یک بحث از مزاج مادی است. عناصر با هم ترکیب می شوند و تفاعلی که صورت می گیرد.

عجالتاً بحث مزاج که یک نوع ترکیب مادی است که پدید می آید و به تعبیر جدید: ترکیبات شیمیایی ای که پدید می آید و یک بافت جدید و پدیده جدید به وجود می آید. این را به لحاظ مزاج مادی می فهمیم.

اما در کلام عرفا، یک بحثی است به نام مزاج معنوی، که قیصری این را در شرح فصوصش مطرح کرده است. همان طور که صحبت از مزاج اعدل مادی است، ایشان بحث از مزاج اعدل معنوی را مطرح کرده است.

تمام آن چه جزء روح می شود و در روح قرار می گیرد، معجونی می شود که از آن به مزاج معنوی تعبیر می کنند چه خوب و چه بد. ترکیباتی که در جان می نشیند. مثل: خلق سیء غضب که در ما نشسته است و از یک طرف جود و سخا هم هست. این ها با هم ترکیب می شود که از آن به مزاج معنوی تعبیر می شود. همان که در روح می نشیند، و جزء ملکات جان است. آن چیزهایی که در جان ما می نشیند، معجونی که پدید می آید، آن را می گوئیم: مزاج معنوی. بعضی خوش خلق است و شهوت هم دارد و در کنارش جود و سخا هم دارد و کمی هم تکبر دارد. این را تعبیر می کنیم به یک مزاج معنوی.

لیس للانسان الا ماسعی، که هر چه هست جزء جان ما شده است. همان طور که هر کسی یک شکل ویژه ای به لحاظ ظاهری مادی دارد، که از نوع قرارگرفتن چشم و ابرو و صورت و... به لحاظ معنوی هم می شود گفت: به لحاظ معنوی چگونه هستند؟ مثلاً در مورد انبیاء می گویند: همه ۷۵ سپاه جنود عقل را در خود پیاده کرده اند. برخی هم خلطوا عملاً صالحاً و اخری سیناً و برخی هم کاملاً سیء هستند. این را می گوئیم: مزاج معنوی و روحانی.

کسانی که کار سلوکی می کنند، این ها دارند مزاج معنوی می سازند.

برخی می گویند: من که گناه زیاد نمی کنم، ولی رسول الله برای این که نشان دهد که این ها جمع شوند که چه کار می کنند، فرمود: بروید چوب جمع کنید. گفتند: یا رسول الله اینجا چوبی وجود ندارد. بعد حضرت فرمود:

بروید هر چقدر چوب و لو تکه ای کوچک را جمع کنید. رفتند جمع کردند بعد دیدند که تلی از چوب شد. و حضرت فرمود: هكذا تجتمع الذنوب.

« ۳- أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ وَ الْحَجَّالِ جَمِيعاً عَنْ ثَعْلَبَةَ عَنْ زِيَادٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص نَزَلَ بِأَرْضِ قَرَعَاءَ فَقَالَ لِأَصْحَابِهِ اتُّوْا بِحَطَبٍ فَقَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ نَحْنُ بِأَرْضِ قَرَعَاءَ مَا بِهَا مِنْ حَطَبٍ قَالَ فَلَيَاتُ كُلُّ إِنْسَانٍ بِمَا قَدَرَ عَلَيْهِ فَجَاءُوا بِهِ حَتَّى رَمَوْا بَيْنَ يَدَيْهِ بَعْضُهُ عَلَى بَعْضٍ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص هَكَذَا تَجْتَمِعُ الذُّنُوبُ ثُمَّ قَالَ إِيَّاكُمْ وَ الْمُحَقَّرَاتِ مِنَ الذُّنُوبِ فَإِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ طَالِباً أَلَا وَ إِنَّ طَالِبَهَا يَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَ آثَارَهُمْ وَ كُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ ۳۳»

طیب روحانی قرار است که جان و مزاج را دست کند. بافت درون ما را قرار است درست کند.

مزاج معنوی آن قدر مهم است که اگر آدم بخواهد کار کند، اگر چشم باطنش باز باشد: درست همان طور که در سطح بافتی می بیند، به لحاظ باطن هم بافتی می بیند و معجونی می شود.

بحث های بافت جان معنوی برای خودش بیش از بافت های مادی تفاعل دارد. در مورد تفاعل در بافت های مادی حرف های زیادی زده اند، ولی به لحاظ باطنی و معنوی بافت ها تفاعل های فراوانی دارد.

این رامی گویند: مزاج روحانی که ناظر است به روح و تفاعلی که می شود. البته اجزایش دیگر اجزاء اینجایی نیست. بلکه عبارتست از اعمال و عواطف. عناصر در مزاج روحانی، از سنخ عناصر مادی نیست، بلکه عناصرش اعمال و عواطف و اعتقادات است. که جزء جان می شود. لذا از این جهت مرتبط می شود با عمل مطلق. هر اعتقادی برای خودش یک بافتی ایجاد می کند. هر عمل و نیتی همینجور است. هر حبّ و بغضی این گونه است و همه اش جزء جان می شود و بافتی را می سازد.

ما در بافت معنوی به دنبال اجزاء و عناصر می گردیم، که هر چیزی است که جزء جان می شود.

خود ما جزء جان نمی شود ولی تعلق و اندیشه ای نسبت به آن مال داشته باشیم، جزء جان می شود. کاری با آن مال کنیم، جزء جان می شود.

<sup>3</sup> (۱) قرعاء ای لا نبات فیها.

<sup>3</sup> (۲) إشارة إلى قوله سبحانه في سورة يس آية ۱۲. «وَوَكُنْتُ مَقَدِّمًا... الخ».

## اشاره ای به تأثیرات مزاج مادی و معنوی در یکدیگر

بین مزاج مادی و معنوی، مناسبت هایی هست که بعداً اشاره خواهم کرد.

غذایی که می خوریم حلال است یا حرام، که این بر مزاج معنوی تاثیر دارد که بر می گردد به اعمال.

با یک لحاظ، نوع نگاهی که می کنیم به ثروت، اثر دارد.

باید توضیح داد که چگونه مزاج معنوی از مادی تاثیر می گیرد و چگونه مزاج مادی از مزاج معنوی تاثیر می گیرد.

## ۲. اقسام مزاج معنوی

### ۱- بافت اولیه داریم

که به دست ما نیست. مثلاً کودکی که به دنیا آمده است، و خصلت هایی معنوی در آن است. که از آن تعبیر می کنیم به طینت.

طینت اولیه در همه انسان ها هست، در بچه ای از اول ترس نهادینه شده است، ولی در بچه ای از اول شجاعت خوابیده است بدون این که کاری کرده باشد. بعضی ها از اول طبع بلندی دارند و بعضی از اول طبع پستی دارند. بافت اولیه عوامل فراوانی دارد. نوع الهامات پدر و مادر حتی اثر دارد. آن چه در اندیشه هایشان هست اثر دارد. نوع غذاهایی که می خورند پدر و مادر اثر دارد.

در شریعت در مورد ولد الزنا چی تعبیر می کنند؟ خیلی طبعش خاکی است از اول.

در بحث های فصوص آمده است در باب حضرت مریم و حضرت عیسی، ابن عربی اینجور می گوید: آن لحظه ای که جبرئیل آمد جلوی حضرت مریم که حضرت می گوید:

« قَالَتْ إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ إِنْ كُنْتَ تَقِيًّا (۱۸) »

اگر همان موقع روح القا می شد، حضرت عیسی شکس می شد، چون حریم گرفته بود. ولی وقتی او را آرام کرد و بعد القا کرد، دیگر حضرت عیس شکس نشد.

این را بوعلی هم دارد که افکار و حالات پدر و مادر در فرزند اثر می گذارد.

که این ها مسئولیت پدر و مادر را سنگین می کند به لحاظ اثری که بر فرزندش می گذارد.



این ها در خصوص مزاج اولیه، به این معنی که: پیش از این که کاری کرده باشیم، در ما نشسته است.

برخی از کودکان از اول مزاج های ویژه دارند. هم به لحاظ بدنی و هم به لحاظ روحی و معنوی.

بافت اولیه در القاء نطفه است، در رحم مادر هست، شیر مادر هست و... تمام این مراحل اثر دارد.

این که می گویند: مادر با وضو فرزندش را شیر دهد، اثر دارد.

در مورد حضرت زهراء سلام الله علیها، حضرت رسول تا ۴۰ روز فاصله داشتند از حضرت خدیجه سلام الله

علیها، بعد به حضرت غذای بهشتی داده شد و بعد از آن نطفه حضرت زهراء سلام الله علیها منعقد شده است.

بحث های وراثت، هم وراثت مادی را شامل می شود و هم وراثت معنوی.

استاد حسن زاده آملی مدّ ظلّه: نفخت فیه من روحی، یعنی: نفخت فیه من کانال پدر و مادر.

در مصباح الانس آمده است: بعضی از بچه ها نه به پدر و نه به مادر می مانند، که این را تعبیر می کنند بالخاصیه.

این را می گویند: بافت اولیه که گاه عالی است و گاه متوسط و گاه ضعیف.

نابغه ها که از ابتدا نبوغی دارند، این یک نوع بافت اولیه است. یکی استعدادش بیشتر است و یکی کمتر.

## ۲- بافت ثانویه

آنی است که خودمان می سازیم و دست به کار می شویم. البته سر سفره مزاج اولیه نشسته ایم، که دست خودمان است.

می تواند با مزاج ثانویه، تمام قبلی ها را از بین ببرد و سنگ سخت فولادین هم باشد، باید از بین برد آن را. الان

بحث ما در خصوص بافت ثانویه است، ما بافت اولیه را متوجه ایم و می شناسیم، ولی می شود نقایصش را بر

طرف کرد. اگر برطرف کند، آن وقت انسان شکوفا می شود.

در روز قیامت از ما نمی پرسند که چرا این مزاج اولیه را دارید، ولی از طینت و مزاج ثانویه سوال می شود.

## مزاج و طینت ثانویه معنوی

بنده خدایی که می توانست دل ها را ببیند، می گفت: این شخص خیلی نجابت ذاتی دارد ولی این غضب و تکبری که دارد تقریبا نجابت ذاتی اش را از بین برده است. این می شود جرح و تعدیل صفات و مزاج ساختن. این اصلش به حسب طبع نجابت ذاتی دارد، ولی تکبر را از مثلا مادر یا پدرش یاد گرفته است.

جوری شده است که گویا از نجابت ذاتی اش کم می کند. از بس آمده است و تلی از غضب بروز پیدا کرده است آن نجابت ذاتی را می پوشاند. لذا اصلا اثری ندارد.

بنده خدایی می گفت: مشکل این شهر، شهوت است و حرص. که به حدی این شهوت و حرص آنجا نشسته است که نجابت های اصلی را از بین برده و بی اثر کرده است.

این را می گویند: جرح و تعدیل های عمل.

از آن طرف، کسی در نیمه شب برنامه ریزی می کند برای سالیان سال، که سبب می شود که تمام نقص های اولیه اش را برطرف می کند و ذوب می کند. با خدا می نشیند و می بیند که مانع است و... شهوت و حرص و غضب را به تدریج از بین می برد. تا کم کم آن نقص جبلی اش فسرده می شود. مثلا شهوت جبلی داشت، ولی به جایی می رسد که دیگر ندارد. به وسیله نور ذکر و ارتباط با حق و نور اشک ریختن و..

## محو بالکلیه

میشود به طور کل محو کرد و پاک پاک شد، ولی جنگیدن با ملکه جان خیلی سخت است، و خون دل می خواهد، و کار خیلی سخت است.

اصلا این کار ماست و ما باید این کار را انجام دهیم و کارمان این است و باید تلاش کرد تا به این سمت پیش رویم.

البته پاک کردن و محو کردن خیلی سخت است. و این نیاز دارد به این که زوایای دل را خیلی شورانده باشیم.

البته برخی می گویند: مصلحی که به کار می برید خیلی اثر دارد، توحید ناب، و گاه ولایت اهل بیت و... می تواند اثر کند.

باید جرح و تعدیل کرد که با این کارها می توان آن ها را جرح و تعدیل نمود.

گاه برخی جان پاک دارند و شرافت ذاتی دارند ولی از بس که با انسان های بد می نشینند، آن جان پاک را خراب می کنند و ادب ذاتی اش را خراب کرده است.

### مسائل مطرح در جرح و تعدیل اعمال

خلطوا عملا صالحا و آخر سیئا

حبط عمل

توبه

باید چه کرد؟

۱. چگونه باید خودمان را اصلاح کنیم؟

۲. در مقابل اعمال مخالف چگونه باید ایستاد؟

برخی از افراد بد اخلاق هستند که همیشه از بد اخلاقی اش ناراحت و تلاش می کند که چه کند، گرچه گرفتار بد اخلاقی می شود و...

ما در مزاج معنوی به دنبال چیزی هستیم که می خواهیم به نتیجه برسیم که در کریمه قرآنی آمده است: «قل کل<sup>۱</sup> يعمل علی شاکلته» یعنی هر کسی بر اساس شاکله اش عمل می کند. هر کسی بر اساس بافت خودش عمل می کند. باید این شاکله را شناخت که چیست و این نیاز دارد به یک جدولی که بگوید: شاکله من به کدام سمت است.

بنده خدایی حساب کرد: شهوت که دارم، بد اخلاقی که دارم، حرص هم که دارم و ... پس چه ندارم؟!

این شاکله هر جایی دارد کار می کند.

یکی از بهترین تفسیرهای این آیه کل يعمل علی شاکلته، این است که هر کسی بر اساس بافت خودش عمل می کند.

جریان ابوذر و این که حضرت رسول را در درون کیسه گذاشته بودند و ... شاکله ایشان صدق است.

شاکله را باید خیلی مواظب بود، ولی باید فکری کرد برای آن شاکله خودمان. طینت اولیه دست خودمان نیست ولی طینت ثانویه دست خودمان است، حتی به گونه ایست که طینت اولیه مان را هم دست می زند.

باید شاکله را تنظیم کرد.

برای تنظیم کردن شاکله، نیازمند به جرح و تعدیل اعمال داریم.

در درون جان جراحی جان باید چگونه باید باشد، جرح و تعدیل باید چگونه باشد؟ در تعبیر دینی مضامینی داریم که

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۲۹۸ (۲۸) (۱۳۹۷، ۱۱، ۲۸ / ۱۱ جمادی الثانی / یکشنبه)

....

تبیین مزاج اولیه و ثانویه

نفس گرم عالم ربانی موثر است در مثلاً آب، یا این که ممکن است دعای ایشان سبب می شود که عوالم در این آب اثر کند.

مزاج روحانی سبب می شود که نسل مثلاً توحیدی شود، اصلاً در ژنتیک این ها این مساله وجود دارد.

برخی کدهای اخلاقی هست که به شکل رفتار معنی می کنند، ولی کدهای روحی وجود دارد در نطفه.

اصلاً شریعت ... روح خداوند به حسب این بدن تعلق می گیرد.

کسانی که جسمانیه الحدوث و روحانیه البقاء را خوانده اند می دانند که چگونه روح تعلق می گیرد به این ماده و بدن.

پدر و مادر روحیاتشان تاثیر می کند در نطفه، فقط تقاضا می کنم که این ها تبدیل به وسواس نشود، بلکه باید کار خود و تلاش خود را کرد و دستورات شریعت را اجرا نمود، و در عین حال از خدا تقاضا داشت که خودش مابقی را درست کند.

حتی بعد از به دنیا آمدن فرزند، در دوره شیردادن هم تاثیر دارد. در روایات هست که مادر رضاعی که انتخاب می کنید مراقب باشید که بد اخلاق نباشد که اخلاق او در فرزند تاثیر می گذارد.

البته خدا فضلش بسیار است و گاه با یک عامل تمام این عوامل حذف شود و آن عامل قاهر است و فضل خدا بسیار است و باید از خدا خواست.

فضل خدا بسیار است، ... در روایت هست که: آیا دوست ندارید که صاحب فرزند شوید که با قول لا اله الا الله زمین را سنگین کند؟!

گاه می گویند: خواسته پدر و مادر خیلی موثر است، اگر احیانا عوامل متعددی گفتیم، گاه یک عامل غالب می شود و برای ما واضح نیست ولی اثرش را می کند.

نیت صاحب فرزند شدن

از خدا بخواهیم که فرزندم عالم ربانی شود تا با قول لا اله الا الله زمین را سنگین کند. مثل مادر حضرت مریم که از خدا خواست تا خادم معبد شود.

نیت خوش آدم بکند برای صاحب فرزند شدن، بقیه را به خدا بسپارد.

پس مزاج معنویه زیر سر تفاعل عوامل مادی-معنوی است و پدر و مادر مراعات کنند و هرچه شریعت می گوید را انجام دهند ... هر چه شریعت به ما دستور می دهد، در حقیقت اصلاح نفوس است.

درست مثل این که انسان می رود و بهترین بذر را انتخاب می کند، اینجا هم همین طور است.

با این حساب، مزاج معنوی که همه اش که به صورت کد در می آید، ان روحی که در می آید به شکل مزاج معنوی در می آید و گاه شدت و ضعف و خلل ها و قوت ها دارد. گاه شدت های نورانی دارد و گاه ظلمت هایی دارد.

این سبب می شود که مزاج های اولیه متفاوت است، ولی از این به بعد مزاج ثانویه است.

توضیحاتی در خصوص تاثیرات متقابل مزاج مادی و معنوی

۱. بعضی از غذاها شهوت و بعضی طمع و بعضی حسد را زیاد می کند.

بعضی از غذاها دل را جلا می دهد. مثل انار.

این ها تاثیرات متقابل مزاج روحانی و مادی است.

با بعضی از غذاها طبع خاکی می شود و مثلاً موجب پرخوابی می شود و موجب خواب کدر می شود که آدم را به زمین می چسباند،

این را می گویند: غذا اثر می گذارد در خلق و روحيات. چرا؟

چون زمينه را ايجاد می کند در تعلق خاکی یا سبب می شود که تعلق خاکی کم شود.

مثلاً می گویند: غذای سنگین نخورید و غذای سبک بخورید. مثلاً غذای سنگین که می خورید کار فکری و درسی نمی شود یا کمتر می شود کرد.

این به خاطر تعلق است.

پرخوابی و پرخوری طبع را خاکی می کند.

بعضی از چیزها را خوردن طبع را خاکی یا غیر خاکی می کند.

۲. انجام بعضی از کارها موثر در مزاج معنوی است.

مادری که آدم عادی ای بود، در دوران بارداری به گونه ای بود که صلوات زیاد می فرستاد. در این خانواده که خیلی محیط معنوی هم نبود، ولی این فرزند دسته ای از فهم های معنوی عجیبی داشت، که این فرزند نمی دانست چرا؟ ولی بعداً از مادرش پرسید که چگونه است؟ مادر گفت: به این دلیل که من در دوران بارداری زیاد صلوات می فرستادم.

تاثیر این امور در نطفه، در جنین و در فرزند.

مادری بود که تشویش زیاد داشت، تشویش هم امری روحی است، فرزندى که به دنیا آمد هم تشویش پیدا کرد. خون مادر که قرار است به عنوان غذا به فرزند برسد، این ها با تشویش می رسد.

این تاثیرات روح بر بدن، بعدها وقتی مزاج روحانی وقتی قوی شد، در بدن اثر می گذارد و برعکسش هم هست که وقتی بدن غلیظ شد، بر روح تاثیر می گذارد.

در خصوص معاد جسمانی حضرت رسول، می گویند: روح انقدر قوی شده بود که بدن را مثل خودش کرده بود و به بالا برده بود. بدنش روحانی شده است.

در روایات طینت آمده است: اهل بیت فرمودند: هم قلوب ما و هم بدن ما از بهشت است.

قوت روح تاثیر می گذارد در بدن.

گاه بدن لطیف می شود،

این را می گوئیم: تاثیرات متقابل روح و بدن در یکدیگر.

مزاج مادی اگر پاک گردد، موجب لطافت روح می شود.

این ها نیاز به بحث های جدی فلسفی و طبی و طبیعی دارد.

گویا بدن و روح یک حقیقت در هم تنیده هستند.

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۲۹۹ (۲۹) (۱۳۹۷، ۱۲، ۵ / ۱۸ جمادی الثانی / یکشنبه)

جرح و تعدیل اعمال به لحاظ باطن

در مورد عمل مطلق بحث هایی کردیم تا رسیدیم به جرح و تعدیل اعمال به لحاظ باطن.

این بحث از یک جهت هم شامل اعتقاد می شود و هم شامل عمل.

می شود بحث از مزاج را داشت، مزاج معنوی در برابر مزاج مادی.

مزاج و طینتی که انسان پیدا می کند به لحاظ روحی، از آن تعبیر می شود به مزاج معنوی یا روحانی. این بحث

را عملاً با این بیان، می شود: به لحاظ باطن و درون.

تا این ها را می گوئید، این بحث در حیطه بحث عرفان دروادی عمل وارد می شود.

عجالتاً جرح و تعدیل اعمال به لحاظ مزاج روحانی و معنوی پیدا می شود. بافتی که قلب و روح پیدا می کند.

این ها عمدتاً در قلب است:

## امور موثر و تشکیل دهنده قلب

۱. آن چه به لحاظ نفس اماره در خود داریم و پیاده می کنیم.
۲. به لحاظ فطرت در خود داریم
۳. به لحاظ طینت اولیه
۴. آن چه به لحاظ نیات، اعمال ملکات، عقاید، احساسات و عواطفی که داریم، آنچه با مجموع این ها قلبمان را می سازیم.

## تعریف مزاج معنوی

مزاج معنوی: شکل گرفتن قلب و روح و جان و هر آنچه که در روح و جان می نشیند. آن چه قلب هویتش با آن ساخته می شود، به آن می گوئیم: مزاج معنوی. این برای مزاج معنوی است. این برای قلبی است که اعمال در آن می نشیند. من مزاج اولیه بد دارم، ولی می توانم کاری کنم آن را بردارم و آن را شکوفاتر کنم. هر کاری انسان در حیظه قلب انجام می دهد، این می شود جرح و تعدیل اعمال. مزاج معنوی آن چیزی است که در قلب می نشیند و جزء جان می شود و متحد با جان می شود. بافتی پدید می آید، وقتی ....

بعد از مزاج معنوی، نکته بعدی است که باید به آن پرداخت:

## مقدمه دوم: قدرت تغییر

ما با اراده خودمان می توانیم جانمان را تغییر دهیم و شکل دهیم. می توانیم در جانمان تغییر ایجاد کنیم. ما الان مزاج بدنی که داریم، می شود غذاهایی را خورد که این بافت شود بلغمی مزاج یا دموی مزاج.

بافت معنوی هم همین گونه است، لیس للانسان الا ما سعی. با کسبی که خودش می کند و تغییر در جان ایجاد می کند. درست مثل یک طبیب که این مشکل را می بیند و مشکل را حل می کند، با دارویی که می دهد و دستوراتی که می دهد، می شود همین کار را نسبت به جان انجام داد.



این جان، یعنی: می توان تغییراتی در آن داد و بافتش را تغییر داد. مثلا کسی که جانش خیلی آلوده است ولی جرقه ای بخورد، و در مسیر کار روحی وارد شود، بعد از مدتی، می بیند که مزاج معنوی اش تغییر کرده است. پس اولاً مزاج معنوی. ثانیاً قدرت تغییر.

این منطق خاص خودش را دارد و شیوه دارد. صرف این که بگوید: من می خواهم بشوم، نیست، بلکه باید کاری کرد. مثلا ترس در او نشسته است، می خواهد آن را از خودش بردارد، یا شهوت در او غلیظ شده است، آن را می خواهد بردارد.

### قدرت تغییر نیاز به آشنایی با منطق خاصش دارد

معمولا اطباء روحانی، انبیاء و اولیاء قوی از جهت سلوکی، منطق خاصش را بلدند که چگونه با آن کنار بیایند. مثلا: چگونه می شود نفس را رام کرد و چگونه نباید سر به سر نفس گذاشت. مثلا: باید عبادت کرد ولی در عبادت باید رفق و مدارا داشت.

آنجا باید منطق خاصش را فهمید.

این که چیزی راسخ در جان شده است، آن را چگونه می شود برداشت.

می توان با اراده خود، مزاج معنوی را تغییر دهیم، با توجه به این که این اراده منطق خاص خودش را دارد.

با ملاحظه این مقدمات، می خواهیم به بررسی جرح و تعدیل اعمال پردازیم.

برخی هستند که خیلی اهل تشویش و تکثر هستند، چنین کسی چگونه می تواند به سمت وحدت برود؟

اینجا باید یک منطق خاصی را پی گرفت. این منطق در شریعت هست، و همچنین از تجربه های سلوکی می توان استفاده کرد.

خیلی از چیزها هست که ما حتی به لحاظ سلوکی اجرا می کنیم ولی نمی دانیم منطق پشت صحنه اش چیست؟!

بعضی از کارهای شریعت، در شریعت هست، ولی ما چون در فضای سلوکی نیستیم، برایمان خیلی واضح نیست.

اصل به دست آوردن منطق خاص در اراده: ۱. شریعت. ۲. تجارب سلوکی. ۳. عقل.

در شریعت از این دست خیلی از امور هست که ما نمی دانیم. در خصوص قرآن خواندن یا نماز خواندن و...

کسانی که حقایق را دیده اند، آهسته آهسته می دانند که چگونه بگویند تا این حقایق قوت و غذای شخص شود.

### بررسی جرح و تعدیل اعمال

بررسی آیات در خصوص جرح و تعدیل اعمال

توبه، ۱۰۱

«وَ آخَرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَ آخَرَ سَيِّئًا عَسَى اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ»

عمل صالح می کند مثلاً انفاق می کند ولی در عین حال مرتکب گناه هم می شود، مثلاً غیبت می کند یا تهمت می زند.

در بحث های حکمت متعالیه، صدرا این آیه را آورده بود، ظاهراً ضمن بحث میزان و وزن کردن اعمال بود، ... که ما همینجا هم نیاز به بحث از میزان داریم و مطرح خواهیم کرد.

همین الان مزاج تشکیل شده است.

توبه، ۱۰۳ و ۱۰۴

که دسته ای از آلودگی ها در جان داریم و می خواهیم با اعمالمان آن آلودگی ها را پاک کنیم.

این که اعمال با ما چه می کند؟ که می توانیم جان را پاک کنیم.

«خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَكِّيهِمْ بِهَا وَ صَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» (۱۰۳) أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَ يَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ وَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ (۱۰۴)»

این که اینجا بحث توبه مطرح شده است، چرا؟

علامه طباطبایی می فرماید: به این خاطر که صدقه دادن، خودش نوعی توبه است.

این معنایی که عرض می کنم، همه جا را شامل می شود، مزاج معنوی، به این معنی نیست که بد را خوب می کند، بلکه خوب را خوب تر می کند.

لذا جرح و تعدیل اعمال نمی خورد صرفاً به این که از بد به سمت خیر برویم، بلکه از خوب به خوب تر هم می رود.

کلاً بحث را به سمت فضای مثبتش سوق می دهیم تا بحث ها را به سمتی که می خواهیم سوق دهیم.

«وَأَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفَيْ النَّهَارِ وَزُلْفًا مِنَ اللَّيْلِ إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ ذَلِكَ ذِكْرِي لِلذَّاكِرِينَ»  
 نماز حسنه است ولی قاعده کلی است، یعنی: مطلق حسنات می تواند سیئات را از بین ببرد.

تفسیر عمل مناسب: به ازای آن بخلی که دارد، انفاق کند. این می شود مناسب.

حتی غیر مناسب هم: کسی بدگویی کرده است در مورد کسی و دید در مورد خودش کدورت پیش آمده است. کسی که اهل کار سلوکی است می فهمد که چه زمانی در کارش مشکل پیش آمده است.

بنده خدایی بدگویی کرده بود، دید که حال خوشش را از او گرفتند. بعد شروع کرد به قرآن خواندن، سه چهار ساعتی با خضوع و جان و دل قرآن خواند، و بعد دید درست شد. آن قدر می آید و پی می گیرد تا درست شود. بعضی اینجاها آن قدر اشک و آه و ناله دارند تا درست شود.

یک راهی که اینجا خداوند متعال فرمود: با خوبی ها و مطلق خوبی ها، مطلق بدی ها می رود.

گاه توحید همه چیز را حل می کند. این قاعده کلی است.

بسیاری از راه حل ها، ریشه اش بر می گردد به همین قاعده در این آیه که: ان الحسنات يذهبن السيئات.

گاه نبض کار ما این است: دل باید از قساوت در بیاید، نرم شود، تا دل نرم شود، انواع امور حق را می پذیرد. و تا دل سخت می شود، انواع کارهای خوب را نمی تواند همراهی کند.

مثلا می گویند: با سرمایه داران بنشینید که منطبق ضعیفی دارند، بعد از مدتی، خوی این سویی پیدا می کنید، به دلیل قساوت قلبی که در کارشان هست. تمام دغدغه های خاکی این ها گاه می شود منطبق آدم.

این که می گویند: نشستن با اشرار، اولین اثرش این است که نسبت به ابرار سوء ظن ایجاد می کند.

اگر فرصتی شد، بحث نرمی دل و قساوت دل را مطرح می کنیم.

ان الحسنات يذهبن السيئات. که باید با کار خیر درست کنیم.

یکی از بهترین اموری که می تواند انسان را از کدورت در بیاورد، نماز است. که در این آیه به آن اشاره شده است.

در روایات ببینید:

سلمان فارسی یک بار با ابوذر یا کسی دیگر می رفتند، در مسیر درختی بود که برگ هایش خشک بود، بعد درخت را تکان داد و همه برگ ها ریخت. بعد گفت: از من نمی پرسی که چرا این کار را کردم؟ او گفت چرا؟! بعد می گوید: من با رسول الله یک وقت در راه می رفتیم و همین حادثه تکرار شد و حضرت فرمود چرا از من نمی پرسی چرا این کار را کرده ای؟ پرسیدم و حضرت فرمود: همان طور که با این تکان تمام برگ ها ریخته است، با نماز هم می توان تمام گناهان را ریخت.

### توحید اس و اساس طهارت

اس و اساس پاکی، توحید است. توحید درست شود، همه چیز آدم درست می شود. در روایت هست: احسنهم ایمانا، احسنهم خلقا.

نوعا بداخلاقی ها زیر سر ضعف ایمان است. چون معمولا توحید قوی نیست، پیش خدا نیستیم، لذا مرتکب گناه می شویم.

חסנות داریم تا حסנות.

حتی نماز صوری ما اثر دارد در رفع گناه. تا چه رسد به نماز واقعی. گاه گفته می شود سعی کنید در نماز حداقل یک لحظه با خدا بنشینید. هر که بیشتر با خدا بنشیند، باعث تحول می شود. حسنه، حسنه ایست که تمام سیئات را می برد. که این ارتباط و با خدا نشستن سبب می شود که اسماء و صفات الهی در انسان زیاد بنشیند و آشکار گردد.

در مورد ولایت هم این گونه است که ما ارتباط را بد می بندیم. اگر انسان ارتباطش هر روزه با اهل بیت باشد، م احساس می کنیم که دایما در محضریم. خیال نکنید که نمی آید، بلکه فروغ پاکی هایشان برایمان می آید. اگر آدم هر روزه انسان داشته باشد یک برنامه مختصر، در حد چند دقیقه هم باشد.

همان طور که آدم با یک عالم ربانی بنشیند، کم کم حال و هوای او را پیدا می کند. حتی ممکن است شخص را به کشف و شهود برساند.

رسیدن به محضر حجت خدا و فلسفه زیارت، در عین حالی که ابتدا تشریف صوری است ولی بعدها تبدیل می شود به تشریف حقیقی. شیعه در ارتباطی که با اهل بیت دارد، ارتباط احساسی اش بیشتر است. از دور احساس قوی تر است و لذا ارتباط برقرار می کند و احساس می کند که نزد امام معصوم است که او ما را می بیند ولی ما او را نمی بینیم.

وقتی حسنات زیاد می شود، راه را بر امور دیگر می بندد.

جریان رسیدن جوانی که می خواست به خارج از کشور برود و خدمت آیت الله میلانی رسید و توصیه خواست برای حفظ ایمانش... که همین سلام در نهایت ایمان آن جوان را حفظ کرد.

در روایت سدیر هست: ای سدیر آیا اباعبدالله علیه السلام را هر روز زیارت می کنی؟ گفت نه و گمانش این بود که منظور رفتن به کربلا بود.

حضرت فرمود چقدر جفا می کنی! بعد حضرت پرسید هر هفته چطور؟ گفت نه. حضرت فرمود: پس چقدر جفا می کنی. در ماه چطور؟ خیر. پس چقدر جفا می کنی. در سال چطور؟ خیر. پس چقدر جفا می کنی!

حضرت فرمود: هر روز بر پشت بام خانه روید و رو به قبله یک سلام بدهید: «السلام علیک با اباعبدالله..»

آدم وقتی تشریف پیدا می کند، ارتباط حضوری اش بیشتر می شود.

اولا: توحید.

ثانیا: ولایت. ارتباط مستقیم و مستمر داشته باشیم، عاقلانه و بر اساس واقعیات.

واقعیات های نور امامت و ...

وقتی حسنات بیاید، واقعا دل را شستشو می دهد. که بهترین کار بعد از توحید است برای شستشوی دل.

اسنی القربات محبت اهل بیت است. به ویژه این که کسی بداند که اهل بیت چه کسانی هستند؟ موحد حقیقی بودنشان، این که کل عالم را پر کرده اند و...

که در نهایت خواهد دید که این ولایت رویه دیگر توحید است.

اگر کسی این کار را بکند، با حسنات سیئات از بین می رود. این در همین دنیاست و اصلاً صحبت در آخرت نیست.

گرچه ممکن است کسی کاری کند که اصل سیئه از بین برود، ولی تتمه اش بماند که می تواند آن را هم از بین ببرد.

این قاعده باعث می شود که:

### انفال، ۲۹

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ تَقْوَا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا [نور حکمت نظری و حکمت عملی] وَ يُكْفِرَ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَ يَغْفِرَ لَكُمْ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ»

اگر تقوا پیشه کنید، بعد از مدتی می بینید که سیئات را بر می دارد و از شما پاک می کند و غفران الهی شامل حالتان می شود. این معنایش این نیست که: بعدها، بلکه همینجا از شما برداشته می شود.

تا این را می گوئید که کار خیر می کنید، ذره ذره سیئاتتان پاک می شود.

در مورد نفس اماره گفتیم: هر چه به او قوت و غذا ندهید، ضعیف می شود. به تدریج نجوایش ضعیف می شود. پس این نفس اماره سیئه ای در ما است و همین که آدم به آن توجه نمی کند، کم کم فروغ می شود به گونه ای که به تدریج می توان آن را محو نمود.

خیلی از چیزها در ما هست ولی به تدریج می توانیم آن را محو کنیم. باید دست به کار شد و بعد از مدتی می بینیم که شد. چیزی که قبلاً نمی شد.

فضل عظیم خدا شامل همه می شود به شرط این که انسان تقوا پیشه کند.

صدقه، نماز، تقوا گفته شده است. معیارش چیست؟ ان الحسنات يذهبن السيئات. و تن به خطا ندادن.

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۳۰۰ (۳۰) (۱۳۹۷، ۱۲، ۱۱ / ۲۴ جمادی الثانی / شنبه)

جرح و تعدیل اعمال به لحاظ باطن

عمل در اینجا مطلق است چه عمل خاص و چه عمل عام

بحث مزاج مادی و معنوی را توضیح دادیم.

طینت و بافت اولیه و ثانویه را توضیح دادیم.

آنچه از نفس اماره و فطرت و نیت اولیه و خطورات و عواطف و ... که مطرح است و همه در نفس جاگیر می شود و نفس را می سازد، همه این ها می شود مزاج معنوی.

مزاج معنوی معجونی است که از جمع این ها به دست می آید.

ترکیب این ها بافت های ویژه ای درست می شود که در فضای بافت یک ... شخص یک نجابت ذاتی دارد و در کنارش یک بدخلقی هم دارد که این بدخلقی آن قدر غلبه پیدا می کند که آن نجابت پوشانده شده است و گاه به طور کل پوشیده می شود.

گاه شهوت هست و نور توحید است و گاه شهوت هم هست و ... سرجمع که می بینید، نورش بر ظلمت غلبه کرده است، مزاج یک ترکیبی شده است که مجموعش می گوید من کجایی ام، نه این که خلل نیست، ولی از بس نور توحیدش چربیده است، آن دو کم رنگ می شود،

اینجا می گوئیم: یک مزاج معنوی شکل گرفته است. ... مزاج آن معجونی است که پدید آمده است و سمت و سوی بارز پیدا می کند.

بله گاهی هست که شخص را می بینید، از یک جهت تا مرز بی ایمانی می رود ولی از یک جهت هم ایمان دارد. مزاجش، مزاجی مردد است. ایمان مستعار اولیه را که دارد، ...

این مزاج ها که تشکیل می شود، آدم سرجمع را باید سمت و سو دهد. درست مثل یک طبیب که می گوید: مزاجت سرد است و باید تو را از این مزاج در بیاورم.

در مورد مزاج معنوی هم: باید چه کار کرد که از آن حال غالب در بیاید. ما چگونه جرح و تعدیل کنیم دل را ... ما برخی از آیات را خواندیم،

ادامه بررسی جرح و تعدیل اعمال

بررسی آیات در خصوص جرح و تعدیل اعمال

هود، ۱۱۴

«وَأَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفَى النَّهَارِ وَ زُلْفَاً مِنَ اللَّيْلِ إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُدْهِنُ السَّيِّئَاتِ ذَلِكَ ذِكْرَى لِلذَّاكِرِينَ»

با نماز می شود جرح و تعدیل کرد و بعضی از این آلودگی ها را از خود بر طرف نمود.

در روایات آمده است که اگر کسی برود حج با یک خصوصیتی، مثل کسی است که از مادر متولد شده است. این معنایش این است: کلّ گناهان قبلی حذف شده است.

مثل این که تازه از مادر متولد شد. برخی از روایات هست: تو دیگر روی آتش را نمی بینی. که این بالاتر است. به دسته ای گفته می شود: حج آمدی، به زندگی ات برکت می دهیم. به برخی گفته می شود: مثل این که از مادر متولد شده ای. به برخی گفته می شود: تو دیگر روی آتش را نمی بینی.

این بستگی دارد به نوع حجش.

این دسته سوم کسانی هستند که همین الان در عاقبتش مهر خورده است که نجات بخش همیشگی اش می شود. این بر می گردد به بافت مزاج افراد.

بقره، ۲۰۳

«وَأذْكُرُوا اللَّهَ فِي أَيَّامٍ مَعْدُودَاتٍ فَمَنْ تَعَجَّلَ فِي يَوْمَيْنِ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ وَمَنْ تَأَخَّرَ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ لِمَنِ اتَّقَى وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّكُمْ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ»

علامه طباطبایی به قرینه «لمن اتقى» استفاده کرده است که: هیچ گناهی دیگر ندارد مثل این که از مادر متولد شده است، نه این که اشکالی ندارد.

گاه ما از لحاظ ایمانی کاری می کنیم که خودش تمام گناهان پیشین را از بین می برد. این بیان می خواهد این کار را بکند:

می توانید جان و مزاجتان را تصحیح کنید و جانتان را پاک کنید.

عمده آیات را بخوانیم در این خصوص تا بعد تبیین کنیم.



«يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ تَقْوَا اللَّهَ يَجْعَلُ لَكُمْ فُرْقَانًا وَيُكْفِرُ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيَغْفِرُ لَكُمْ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ»  
این فرقان، چه فرقان نظری و چه فرقان عملی. و البته لزومی هم ندارد به صورت شهودی باشد، بلکه القائنات قلبی را هم شامل می شود.

حقایقی برای انسان منکشف می شود خواه به نحو شهود قلبی باشد و خواه به نحو القاء باشد. که آدم خوب و بد را می فهمد. علامه هم همین طور معنی کردند که هم فرقان نظر و هم فرقان عملی را شامل می شود. اگر جان الوده نشود و به صفای فطری نگاه داشته شود، تبدیل می شود به یک نوع فهم های ناب فطری که می شود به شکل القائنات قلبی که آدم خوب و بد را می فهمد.

معمولاً می گویند: آنی که شریف است این خوب و بد را می فهمد.

این را ارسطو در کلامش دارد که انسانی که شریف است می فهمد. حال تحلیل ایشان هر چه باشد ولی واقعیت این است: هر چه شرافت انسان بیشتر می شود، او خودش راحت می فهمد و خیر و شرّ برایش واضح است و خوب و بد را می فهمد.

در حدیث از امام صادق علیه السلام آمده است:

«فَإِنَّ اللَّهَ إِذَا أَرَادَ بِعَبْدٍ خَيْرًا طَيَّبَ رُوحَهُ فَلَا يَسْمَعُ مَعْرُوفًا إِلَّا عَرَفَهُ وَ لَا مُنْكَرًا إِلَّا أَنْكَرَهُ - ثُمَّ يَقْذِفُ اللَّهُ فِي قَلْبِهِ كَلِمَةً يَجْمَعُ بِهَا أَمْرَهُ»

«يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ تَقْوَا اللَّهَ يَجْعَلُ لَكُمْ فُرْقَانًا وَيُكْفِرُ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيَغْفِرُ لَكُمْ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ»

محو بالکلیه سیئات

تقوا همین که انسان مواظب است دامنش آلوده نشود، تقوا شامل انجام واجبات هم می شود ولی اولین معنایش: حذر کردن و مواظبت کردن است. تا سلب را انجام می دهد، فطرت را بر صفای فطری نگاه داشته است و صفای فطری خودش جوشش دارد. تا این کار را می کند، تمام قلبی ها از بین می رود یا کم فروغ می شود.

مثال: گاه ممکن است شما یک تجربه ای کردید و مثلاً خطی را خوش نوشتید، بعد از این که چند سالی میگذرد مثلاً ۳۰ سالی می گذرد و ادامه و استمرار نمی دهید، می بینید که آن خوش خطی، کم فروغ می شود.

کسی که گناهی را مرتکب می شد، ولی ۱۰ سال آن را رها کرد، اینجا ملکه اش سست می شود. یعنی مواظبت می کنم که این گناه را نکنم، کم فروغ بلکه بی فروغ شده است و به تدریج حذف می شود و محو می شود.

اگر کسی خیلی خطا کرده باشد، سبب می شود که تمام گناهان و حرام ها حذف شود.

برخی می گویند: مشکل در این حذف هاست، اگر حذف صورت بگیرد، اثبات خودش می آید. لذا در «لا إله الا الله» لا إله آن مهم است، که اگر این سلب آمد جنبه اثباتش خودش می آید.

در روایت هست: هرگاه به نفس اماره قوت و غذا ندهی، ضعیف می شود. او میل دارد و می خواهد و تو به او نمی دهی.

راه های محو بالکلیه

- پس یک راه حسنات است.

- یک راه هم تکرار نکردن سیئات است.

بنده خدایی می گفت: من بد اخلاقم، هر کاری که می توانم نمی توانم ترکش کنم. بنده خدایی این راه حل را به او پیشنهاد داد: در طول هفته چندبار با او دعوا می کنی؟ گفت ۲۰ بار. هفته ای یک بار آن را کم کن. بعد از مدتی که گذشت و مستقر شد، دو تا را کم کن. کم کم یاد گرفت و قدرت پیدا کرد جنگیدن با بد اخلاقی را، و همین را ادامه بده، بعد از مدتی خلق و خوی بد اخلاقی می رود. ان تتقوا الله يجعل لکم فرقانا.

پس یک وقت با حسنات انسان محو می کند. که این هم راه خوشی است. مثلاً کسی که یک کار بدی می کند، یک بخشش جانانه سنگینی می کند.

گاه می گوئیم: نرمی دل، قساوت دل. مزاج اصلی دل نرمی دل است یا قساوت دل.

شما با کار خیری که می کنید، نرمی دل می آید و غلبه پیدا می کند و به طور کلی نرم می شود.

کسانی که در توحید قوی می شوند، اگر بد اخلاقی با خانواده می کند ناراحت می شود. دل نازک می شود و به تدریج این بد اخلاقی های می رود. وقتی انجام داد، از دستش در می رود. از دست در رفتن غیر از این است که من بد اخلاقم.

این هایی که گفتم، عمدتاً در مورد عمل در برابر اعتقاد مطرح کردم.

## حسنت ایمانی

ولی این بحث حسنه و تقوا را می شود در مرحله ایمانی بست. که در این صورت عال العال است. که هم حسنت ایمانی و هم تقوای ایمانی. که این خیلی عالی است. حسنت ایمانی یعنی: بر ایمانش بیفزاید. گناه می کند، ولی ایمانش را زیاد می کند و این یک راه میانبر است که این راه سبب می شود تمام گناهان برچیده می شود.

علامه در المیزان، ج ۲، ص ۲۱۰ اصل توحید را طهارت کبرا دانسته است. که در روایت هست که نهایت طهارت این است که خود خداوند عبد را پاک می کند.

«جعل صلوتنا.. طيبا لخلقنا و طهاره لانفسنا و تزكیه لنا و كفارة لذنوبنا»

اگر خوب با حجت خدایی بنشینیم، همان گناهان را پاک می کند.

### توصیه رجبیه

ماه رجب، ماه ولایت است. ولایت یکی از بهترین راه ها برای تقرب است. با ولایت نشستن و ولایت را قبول کردن، مثل این است که هر روز نزد یک عالم ربانی بروی و رو در روی او بنشینیم و با او ارتباط داشته باشیم؛ این ارتباط سبب می گردد که نورانیت و معنویت او در ما اثر بگذارد.

با ولایت نشستن و با اهل بیت علیهم السلام ارتباط داشتن، همین اثر را دارد، بلکه بیشتر از آن اثر می کند. وقتی کم کم با اهل بیت علیهم السلام بنشینیم، به تدریج احساس حضور می کنیم و تمام آثار حضور را در خود می یابیم. می بینیم که خلق و خوی ما چگونه اصلاح شده است. احساس می کنیم که چقدر جود دارد. می یابیم که او چقدر خوش خلق است بدون این که دیده باشد.

مخصوصا اگر معارف را آشنا باشد، می یابد که تمام احساسات و خلیات نیک آنجا وجود دارد. «كفارة لذنوبنا» با یک منبع معنویت و نورانیت نشسته است ...

راه ولایت خیلی راه عجیب و غریبی است برای نزدیک شدن. توحید و ولایت عجیب منقلب می کند و دگرگون می کند.

که ما از آن تعبیر می کنیم به «حسنت ایمانی» که اگر بیاید همه چیز را زیر و رو می کند.

در خلق را گفتیم، در معرفتمان چقدر اثر می کند و در القائات معنوی مان چقدر اثر می کند.

این که با ولایت نشستن، کفاره است، واقعا گناهان قلبی، همه اش را می برد و...

### تقوای ایمانی

ما در بحث های نفس اماره راه هایی را می گفتیم، برخی از راه ها را راه های معرفتی می گرفتیم. از راه توحید یا ولایت، جلوی گناه را گرفتن. که هم ایمان به خورد خودمان داده ایم و هم جلوی گناه را گرفته ایم.

گاه با «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتِّقَاكُمْ»

توحید را باید در دل قوی کرد. آهسته آهسته باز می شود، هرچه واضح تر می شود، اثرش در جانش بیشتر می شود.

ما همه میدانیم خداوند متعال همه کاره عالم است. ولی وقتی جلوتر می رود، برای انسان واضح می شود که چگونه است. احساس قلبی دارد، .. این نیاز به ارتباط همیشگی دارد در پیشگاه خدا بودن، با او نشستن و فاصله ایجاد نکردن.

هرچه نگاه داشته باشید، شفاف می شود.

این هایی که تمرکز می کنند چگونه است؟

روی یک مساله علمی تمرکز می کنید، روشن تر می شود. کم کم که تمرکز می کنید، شفاف تر می شود و به تدریج کل آن مساله جلوی چشمت می آید و بعد در آخر با تمام لوازمش جلوی چشمت می آید.

در اینجا هم تمرکز بر توحید یا ولایت، به تدریج شفاف می شود.

حقایق توحیدی عینی که وجود دارد، عینیت و واقعیت هست، ولی ما تمرکز نمی کنیم و ارتباط برقرار نمی کنیم. مثلا توحید یا الوهیت یا رحمانیت جلوه می کند به هر قدری که انسان دارد. تا جلوه می کند، درست مثل این که یک شیء حاضر است، اینجا سر صحنه می آید و سر صحنه آمدن، اولین چیزی است که می تواند نتیجه بگیرد.

تمرکز و توجه را باید داشت تا توحید قوی می شود. نه این که بیخود بیگدار به آب بزنیم ولی دعا کردن که بلد هستیم، این فطری ماست و طبیعی ماست. دعا کردن که کار سختی نیست. دعا در حق خود و دیگران، اما امور معنوی هر چه بخواهید و بیشتر بخواهید.

یکی از طبیعی ترین راه هایی که شریعت داده است، دعا است.

در کنارش هم البته نماز و ذکر گفته شده است ولی دعا بهترینش است برای عموم. یک وقتی را قرار دهید، یک وقت خوش، نه یک وقت پرت و بد. که به تدریج تبدیل می شود به حضور مع الله.

ارتباط برقرار کنید، می بینید که توحید قوی می شود، ولایت هم قوی می شود.

حتی ذکر هم نه، مگر اذکار عمومی که در ماه رجب و شعبان و رمضان گفته شده است را می خواهید بگویید.

### ارتباط با ولایت

در مورد ولایت هم باید برنامه داشت. برخی هستند که برنامه هفتگی دارد و روزه می گیرند. ولی اگر هر روزه باشد چه اشکالی دارد؟! مثل زیارت امین الله. که به تدریج احساس می کند که ارتباط برقرار کرده است. این احساس آهسته آهسته می آید. البته این احساس آمدن سخت است، ولی باید ادامه داد تا بیاید. ...

در این کارها حتی بعضی از امور با جان ما سازگار است. مثلاً بعضی از آیات برای عده ای خوش است. آن آیات در کارشان باشد. مثل: «أَفُؤِّضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ» این یک معرفت توحیدی است.

یک معرفت توحیدی دیگر «لا حول ولا قوة الا بالله» ..

یاد بگیریم که با برخی از اندیشه های توحیدی زیست کنیم تا ...

بعضی فضای شکر برایشان غلیظ می شود، به دلیل این که تمام نعمت ها را از خدا می دانند.

برخی در فضای دیگری هستند، مثل تقاضا.

ولایت را هم میشود با ولایت اصلی فهمید. جزئیاتی هم دارد. مثل این که: اهل بیت به شیعیان نظر دارند.

### تغابن، ۱۷

«إِنْ تَقْرَضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا يُّضَاعِفْهُ لَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ شَكُورٌ حَلِيمٌ»

اگر به خداوند قرض دهید که هر نوع جودی را شامل می شود. قرض و جود و بخشش چه اثری دارد؟ ان الحسنات يذهن السيئات.

اگر این ها خوب گفته شود، چقدر روح و دل و جان عمل در آن است اینجا حاضر است. هرچه آن روح عمل خوش باشد، تاثیر عمل هم بیشتر می شود.

اسم شکور حق را کسی بداند در عالم، می داند که هر کار خیری کند، خداوند پاسخ می دهد چه بدانم و چه ندانم.

گاه آدم کارش را در جایی می کند و نتیجه اش را جای دیگر می گیرد. بنده خدایی می گفت: من برای بچه ام زحمتی نکشیده ام، ولی خیلی این بچه خوب در آمد. خداوند می داند که نیت خیر را چگونه برکت دهد.

شوری، ۲۳

«قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ»

کار خیر می کنید، جان پاک می شود، خداوند غفور و شکور است، هم می پوشاند و هم شکور است. نه تنها بدی ها را پاک می کند، جان را در ناحیه خیر پیش می برد.

خیر، قرض الحسنه، نماز، حسنات،

حسنات چیزی است که بافت ما را تغییر می دهد.

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۳۰۱ (۳۱) (۱۳۹۷، ۱۲، ۱۸) / ۲ رجب / شنبه

ادامه بررسی جرح و تعدیل اعمال

در این خصوص بحث مزاج معنوی را پیش کشیدیم، و در کنارش هم عرض کردیم که در خصوص مزاج معنوی، یک بافت اولیه داریم و یک بافت ثانویه، که عمدتاً بافت ثانویه به دست ما است.

آن چه به صورت بافت اولیه در خود داریم، به اضافه آن چه از نفس اماره و فطرت که در ما است به اضافه خطورات و اعمال و نیات و عواطفی که هست، سر جمع یک مزاج معنوی خاصی را شکل می دهد، خواه در مسیر ظلمت و خواه در مسیر نورانیت.

راه اصلاح مزاج معنوی

### ۱. یک راه: حسنات است.

گاه انسان می بیند که توان دارد و از پس یک گناه بر نمی آید، ولی همین که ناراحت است خودش یک نوع جنگیدن است.

ولی گاه که طرف هر چه می کند از پشش بر نمی آید، برود به سمت خیر کردن ولو در ساحتی که ربطی به او ندارد. توانش زیاد نیست، ولی برود به سمت حسنات. در یک کار خوب عمق بگیرد. همین کار برایش عزم می آورد.

قاعده کلی این است که حسنات یذهبن السيئات.

### ۲. یک راه: تقوا

که در جلسات قبل عرض کردیم.

مصدق بارزش هم گناه نکردن است. همین قدر که گناه نکند و تقوا پیشه کند، خودش موجب پاک شدن دل می شود.

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا وَيُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَ يَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ (انفال/ ۲۹) »

### ۳. توبه و استغفار

که در جای خودش خیلی مهم است.

زمر، ۵۳

« قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْعَفُورُ الرَّحِيمُ وَ أَتَيْبُوا إِلَىٰ رَبِّكُمْ وَ أَسْلِمُوا لَهُ مِن قَبْلِ أَن يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ (۵۴) »

اسراف یک نوع تعدی از حق است. وقتی جان آلوده شد، نا امید نشوید، بلکه توبه کنید و به ربّتان بازگردید.

وقتی جان را آلوده کردید، و توبه کنید، خداوند متعال توبه را می پذیرد و آلودگی را از جان پاک می کند و ...

در جای خودش بحث نامه عمل که می شود که ریز و درشت اعمال که در آن هست، حتی اعمالی که کرده است و خطا کرده است، آنجا اگر توبه کنید، توبه کنیم و مایوس نباشیم و خداوند متعال همه گناهان را می بخشد.

باید دیده وعده را کی می دهد، یکی مثل انسان ها می دهد، یکی خداوند متعال می دهد.

ایا خدا پس از مرگ می بخشد یا همینجا؟ بلکه همینجا می بخشد.

این انبیوا و اسلموا، یک نوع رجوع واقعی است.

ما یک وقت توبه می کنیم، در حد لفظ است، اما انبیوا اصل توبه است، که رجوع الی الله واقعی صورت می گیرد.

#### تحریم، ۸

«يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحًا عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَن يُكَفِّرَ عَنْكُم سَيِّئَاتِكُمْ وَيُدْخِلَكُم جَنَّاتٍ تَجْرَىٰ مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ يَوْمَ لَا يُخْزِي اللَّهُ النَّبِيَّ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ نُورُهُمْ يَسْعَىٰ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَتِمِّمْ لَنَا نُورَنَا وَاغْفِرْ لَنَا إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»

اولین ویژگی توبه نصوح این است که باید واقعی باشد.

برخی می گویند: توبه نصوح، توبه ایست که دیگر بازگشت نداشته باشد.

استاد: ولی توبه نصوح واقعی پایین تر از این هم داریم، که شخص واقعا توبه می کند و تعدد بر گناه هم ندارد ولی باز شرایط جوری می شود که از دستش در می رود. این توبه هم نصوح است و اثر خودش را هم دارد.

توبه نصوح: یعنی واقعا در آن حقیقتی است، ولی بعدا ممکن است شرایط به گونه ای شود که دوباره مرتکب شوئد.

در بیانی امام سجاد علیه السلام در دعای ابوحمزه ثمالی می فرماید: خدایا دوست ندارم مرتکب گناه شوم و گاه از دستم در می رود.

بله توبه نصوح گاه تا حدی نهایی است که دیگر بازگشتی نخواهند داشت. ولی بعضی واقعا عزم و تصمیم دارند ولی نفس اماره است و فریب می خورد یا شرایط اجتماعی یا از روی غفلت مرتکب می شود.

بنده خدایی فحش زیاد می داد، نذر کرد .... غفلت کرد، دوباره فحش داد و ناچار شد به نذرش عمل کند.

گاه غفلت، گاه نفس، گاه شرایط اجتماعی، گاه ضعف جسمی.

گاه سالک عزم می کند، به خاطر ضعف بدنی سبب می شود که آن عزم قوی نباشد، و مرتکب می شود.



ولی در روایت هست: اگر صدبار توبه کردی، باز هم برگرد.

اگر توبه واقعی باشد، یعنی: عزم باشد، نه این که صوری باشد، در این صورت این برای نصح بودن توبه کافی است.

گاه این توبه می شکند، و به اندازه خودش اثر می کند. این توبه هر چه واقعی تر و طبیعی تر باشد، اثرش بیشتر می شود.

آل عمران، ۱۳۵

«وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرِ اللَّهُ لَهُ إِلَّا اللَّهُ وَلَمْ يُصِرُّوا عَلَىٰ مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ»

بیان علامه طباطبای: نیکان و خوبانی که گاه مرتکب فاحشه ای می شوند. فاحشه گناه کبیره ای که به چشم می آید و ظلموا أنفسهم، گناهان صغیره.

یک تفسیر دیگر (از استاد): فاحشه: بند و گناه به صورت مطلق. ظلموا انفسهم: اموری که بد هستند ولی گناه نیستند. مثل این که حسدی در دل بیاید و آدم آن را به گوشه چشم نیاورد، معفو است و گناه نیست، اما یک نوع ظلم به نفس که هست.

ما یکسری دقایق داریم که برای سالک ظلم به نفس هست ولی فاحشه به معنای گناه نیست. این ها برای سالکان خیلی مهم است. مثلاً می بیند که میل مختصری به مال دارد و منفعت طلبی. در عین حالی که جلویش را هم می گیرد.

از یک جهت در قرآن هست: «وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ اللَّهْوَىٰ (۴۰) فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ (۴۱)»

همین که انسان نهی از نفس کند، وارد به بهشت می شود.

یا مثلاً: غفلت گناه نیست، ولی ظلم به نفس است. غفلت از خداوند متعال.

امیال خاکی در انسان برخاسته از نفس اماره، یک نوع ظلم به نفس است، و در عین حال گناه نیستند.

آیت الله بهجت: ما حتی گناه عقیدتی هم داریم که مومن حتی چنین خطیئه ای را هم نباید داشته باشد. مثلاً عالم را احساس می کند که نظام احسن، نظام درستی نیست. که یک نوع سوء ظن بالله است.

بله یک وقت می گوید: خدایا من سر در نمی آورم ولی می دانم شما هر چه می کنید، درست است.

این ها گناهان عقیدتی است. ولی خداوند متعال سخت نمی گیرد و به او مهلت می دهد تا شخص به تدریج خودش را اصلاح کند. اگر خوش دل باشد، خداوند متعال عقیده اش را درست می کند گاه در صحنه تجربه و گاه در صحنه نفس خودش و....

«وَ الَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ، ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرِ اللَّهُ لَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ لَمْ يُصِرُّوا عَلَى مَا فَعَلُوا وَ هُمْ يَعْلَمُونَ»

این او، خیلی معنی دارد و چند سطح را می گیرد.

علامه یک معنای دیگری هم کرده است: فاحشه: زنا. و ظلموا انفسهم، بقیه گناهان دیگر.

مومنین وقتی مرتکب گناه یا غفلت شد، به یاد خدا می افتد و استغفار می کند به خاطر گناهانشان.

علامه: اینکه به یاد خدا می افتد، نشان می دهد که استغفار، صرف لفظ نیست، بلکه با توجه قلبی است.

«وَ إِن تَبَدُّوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخَفُّوهُ يُحَاسِبِكُمْ بِهِ اللَّهُ» (آل عمران، ۲۸۴)

آن چه در قلب است، نیز اثر دارد.

«وَ لَمْ يُصِرُّوا عَلَى مَا فَعَلُوا وَ هُمْ يَعْلَمُونَ»

این واقعا مهم است که شخص اصرار بر انجام گناه نداشته باشد. اصراری بر این ندارم، ولی می خواهم که دیگر مرتکب نشود، لذا علامه این بیان را قید فاستغفروا لذنوبهم گرفته است. یعنی استغفار همراه با این نیت باشد که دیگر قصد بر اصرار گناه نداشته باشد.

نساء، ۱۱۰

«وَ مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهُ يَجِدِ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا»

طبق بیان علامه: سوء گناه کبیره و یظلم نفسه گناه صغیره

طبق بیان استاد: سوء گناه مطلق، یظلم نفسه: اموری که بد است و گناه نیست، ولی ظلم به نفس است. اینجا که او آورده است شاهد بر این است که در مقابل سوء و در آیه قبل در مقابل فاحشه قرار می گیرد را غیر از گناه بگیریم.

این ها تمام سطوح انسانی را می گیرد و در مراحل نهایی، حتی تتمه اینیت را هم می گیرد.

کسی که مرتکب گناه شود یا ظلم به نفس کند و سپس استغفار کند، در همین موطن و همینجا، خداوند متعال را غفور رحیم می یابد.

یک تعامل وجودی حضوری دارد و می بیند که حضرت حق چگونه دلش را درست کرده است. قبل از استغفار به خاطر گناه می دید که نمی تواند حرکت کند، ولی بعد از استغفار می بیند در حال پرواز است، لذا این را به صورت حضوری می یابد.

بنابراین می توان گفت: استغفار و توبه، چه از کفر به سمت ایمان و چه از عمل خلاف به سمت اصلاح و چه از عقیده غلط به سمت عقیده صحیح، در همه این ها و سطوح، استغفار معنی دارد.  
ماه رجب، ماه استغفار است،

بیشترین مشکل ما غل و زنجیرها وجود دارد، که این ها مانع از سیر ما می گردد. استغفار یعنی: ...  
روح ما اگر یک پرنده آسمانی باشد که قدرت پرواز در آسمان را دارد، و پرواز نمی کنیم به خاطر غل و زنجیر.  
اگر این غل و زنجیر را باز کنیم می توانیم پرواز کنیم.  
حقیقت ما این است که دم به دم از ما بجوشد و حقایق زدنِ علما دم به دم بر ما عارض گردد و... این ها همه به خاطر این است که آلودگی های فراوانی داریم.  
این ها سبب می گردد که انبوه می نشیند و انبوه اثر نمی کند.

این که کسی می گوید: بر ظلمتم افزوده می شود، خیال می کند که افزوده می شود همین که نماز می خوانی و دعای توسل می خوانی و در روضه اهل بیت شرکت می کنی، همین خوب است، و یقین بدان که درست می شود.

ما باید این توجه را داشته باشیم: مشکلات اصلی را بدانیم، که اکثر بلاهایی که بر سرمان می آید، به خاطر این آلودگی هایی است که در ما هست.

در جایی که دعا می خواهیم بکنیم، ابتدا استغفار توصیه شده است. گاه می گویند: تا استغفار نکنید، دعا مستجاب نمی شود.

ما حال و حس استغفار را خواهیم گفت.

بهترین راه پاک شد، توبه است و استغفار. و این همیشه حال و حسمان باشد. و هیچ وقت احساس نکنیم که برتر هستیم. بلکه همیشه احساس کنیم که خلل در کارمان هست. و خداوند افراد را به حسب فهمشان امتحان می کند. تو که در وسط سلوک هستی چرا؟ تو که می فهمی چرا؟ آن که نمی فهمد که خوب هیچ.

فرقان، ۶۸-۷۰

« وَ الَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَ لَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَ لَا يَزْنُونَ وَ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا (۶۸) يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ يُعَذَّبُ فِيهِ مُهَانًا (۶۹) إِلَّا مَنْ تَابَ وَ ءَامَنَ وَ عَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا (۷۰) »  
تا به حال می گوئیم: هضم می کند و پاک می کند.

اما اینجا می گوید: اگر توبه حقیقی و نصوح شد، این ها سیئاتشان می شود حسنات.

این حلش خیلی سخت است که چی می شود.

علامه طباطبایی تحلیل خوشی دارد، و دیگران هم دارند.

تو آمدی بر علیه دین اقدام کرد و قلم زدی و کار کردی، همان ها تبدیل می شود به حسنات.

بیان علامه: کسی که این گونه شد، تبدل ذات پیدا می کند، وقتی ذات متبدل شد، جوهرش هم عوض می شود.

این باید خیلی عمیق باشد. که در واقع تمام سیئات قبلی حسنات او به حساب می آید.

اگر بخواهیم به لحاظ باطنی بگوئیم، باطن و جوهره اش از نهایت ظلمت و ضعف به نهایت نورانیت و قوت می رسد.

مثلا قدرت نویسندگی داشت که ضد دین می نوشت، ان قدرت در مسیر خیر می شود و به نفع دین.

یعنی: جوهره به سرعت به عمق تغییر کرده است.

بعضی از توبه ها سطح را درست می کند نه بنیاد را. ولی گاه است که نهاد تغییر می کند که در این صورت آثار خیلی متفاوت می شود.

در خصوص غفور رحیم، نکته های خوشی است که به آن ها اشاره نکردم

حضرت شعیب می فرماید:

«وَاسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي رَحِيمٌ وَدُودٌ»

اگر کسی بر گردد، موجب مراوده و احسان با حق تعالی می شود. خداوند متعال خوشش می آید که کسی به سمتش برگردد، لذا سبب افاضاتش پی در پی می شود.

انعام، ۵۴

اگر کسی آمد و مومن شد، شما چه کنید؟

«وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ أَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ سُوءًا بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَصْلَحَ فَأَنَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ»

اگر کسی توبه کند، تمام قبلش را پاک می کند.

کتب علی نفسه الرحمة

در قرآن گاه گفته می شود کتب علی الله و گاه گفته می شود علی و گاه گفته می شود ؟؟؟

اساس سنت الهی رحمت است و مهربانی. یعنی: این نیست که کسی بیاید که قبلا خیلی گناه کرده است و مرا به زحمت انداخته است، وقتی برگردد من هم غفور رحیم هستم و تمام گذشته هایش را پاک خواهم کرد.

اساس رفتار الهی بر رحمت است.

گاه گفته است: علی

همه این ها را به لحاظ حکمت عملی باید گفت.

بر من است که مهربانی کنم، اگر ۵۰ سال هم مرا به زحمت بیندازد، ولی برگردد من با او مهربانی خواهم کرد.

پروردگار شما بر خود لازم کرده است رحمت و خیر را.

جهالت: یعنی از سر جهالت باشد و گاه ممکن است عناد هم ورزیده باشد.

و تاب من بعده، و اصلح، خداوند متعال غفور رحیم است.

بعد از این که این خلاف ها را کرده است، بر گردد خداوند متعال همه را پاک می کند.

ماید، ۳۹

«فَمَنْ تَابَ مِنْ بَعْدِ ظُلْمِهِ وَأَصْلَحَ فَإِنَّ اللَّهَ يَتُوبُ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ»

خداوند توبه می کند یعنی: تا قبل از این نسبت به او قهر داشت، و به گونه ای رفتار می کرد که دنیا با او تنگ گردد، ولی وقتی او برگشت و توبه کرد، خداوند متعال پاک می کند.

### آیات فضای ایمانی

بقره، ۲۸۶

«رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ وَاعْفُ عَنَّا [علامه: اثر وضعی گناه را بردار] وَاعْفِرْ لَنَا [آن را ببوشان] وَارْحَمْنَا أَنْتَ مَوْلَانَا فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ»

این فضا، فضای ایمانی است. که اثر برجان است، و باید آن را برداشت.

مزمّل، ۲۰

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۳۰۴ (۳۴) (۱۳۹۸، ۱، ۲۴ / ۷ شعبان / شنبه)

ادامه جرح و تعدیل اعمال

عمل مطلق کنش انسانی است که حتی ایمان هم می تواند کنش انسانی محسوب شود.

جرح و تعدیل مزاج روحانی، در فضای مثبت که کار می کردیم، گرچه در فضای منفی هم می شود گفت، ولی در فضای مثبت را داشتیم می گفتیم: چگونه می شود مزاج روحانی کدر را اصلاح کنیم.

۱. کار خیر. ان الحسنات يذهبن السيئات.

۲. تقوا.

۳. توبه.

راهکارهای عملی برای جرح و تعدیل نفس و مزاج روحانی

بر اساس سه راه بالا، هر یک از راه ها، راهکار خودش را دارد.

## راهکارهای تحصیل حسنت

### ۱. روح و باطن عمل.

که چون قبلا گفتیم دیگر توضیح ندادیم. هر چه باطن عمل عمیق تر باشد، تاثیرش بر مزاج روحانی بیشتر است.

### ۲. اصرار بر عمل خیر.

این هم خیلی موثر است. چو ملکه جان می شود. وقتی در عمق و نهاد جان رفت، مزاج را درست می کند.

### روایات این باب

«عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ قَالَ: أَحَبُّ الْأَعْمَالِ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مَا دَاوَمَ عَلَيْهِ الْعَبْدُ وَإِنْ قَلَّ.»

این مداومت بر عمل، سبب می شود که بر جان بنشیند.

مثلا زیارتی را هر روز یا هر هفته انجام می دهد، این مداومت، سبب می شود که گاه در آن لابلا یک القاء ملکی بیاید.

این القای خوش سرمایه است. همین حال و حس میدهد و بعد همین سبب تکرار می شود و بعد سبب می شود به فاز تم فاز.

این روایت نقل دیگری هم دارد:

«عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: مَا مِنْ شَيْءٍ أَحَبَّ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ عَمَلٍ يُدَاوَمُ عَلَيْهِ وَإِنْ قَلَّ.»

این تداوم، حال و حس می دهد به انسان.

سعی کنید: هر عملی که انجام می دهید، سمت و سوی باطنی داشته باشد. و آن حال و حس، سر سفره اعمال بعدی اش قرار بگیرد.

### حدیث بعدی

«قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عِ إِيَّاكَ أَنْ تَفْرِضَ عَلَى نَفْسِكَ فَرِيضَةً فَتُفَارِقَهَا اثْنَيْ عَشَرَ هَلَالًا.»

یک عملی را که خودت بر خودت لازم کرد، مراقب باش یک روز و دو روز نباشد، بلکه حداقل یک سال آن را انجام بده.

بلکه برخی از اعمال جزء برنامه های روحی روزانه انسان باشد. مثلا هر روز نصف یا ربع جزء قرآن را بخوانم. بدیهی است که اگر انسان یک وقت از دست داد، بعدا جبران می کند.

با آن عمل، حداقل ۱۲ ماه باش تا اثر کند. برای چه؟

به این خاطر که این کار خیر به عمق برسد.

### نکته خوش

یعنی شریعت با این که دست آدم را باز گذاشته است، علاوه بر واجباتی که هست مثل نماز و روزه، و به ما اجازه داده است که ما دسته ای از کارها را بر خود لازم کنیم. نذر کردن را خیلی توصیه نمی کند. ولی عهد که می شود. چون نذر بعدا ممکن است حث نذر پیش بیاید و خیلی خوش نیست.

اما عهد خیلی خوش است.

از باب مثال: نماز اول وقت را که شریعت واجب نکرده است ولی کسی با خودش عهد کند که نماز اول وقت بخواند. این یک نوع فرض کردن برای خود است.

این دست امور را انتخاب کنید. مثلا قرآن خواندن هر روز.

این را ابن عربی تعبیر می کند به: «شریعت عند الناس» و آن شریعت، «شریعت عند الله» است. که این عند الناس باید با آن چه عند الله است تطابق داشته باشد.

این برنامه ریزی، تکرار بر عمل است که به تدریج نتیجه اش را می بینیم. که اگر ادامه دهد، مکاشفات هم خواهد آمد.

همراه با سمت و سوی باطنی. که این هم خیلی ملایم باشد، و نباید به خود فشار آورد.

نماز، ذکر، دعا.

این می شود اصرار بر عمل. واقعا چنین چیزهایی به عمق می رسد.

گوهر و حقیقت عمل به عمق می رسد.

سعد بن معاذ دایم الذکر بود با سوره قل هو الله أحد.

در روایت تعبیر آمده است: نشسته و ایستاده و خوابیده. که این تعبیر هم در قرآن آمده است.



در روایت آمده است: در تشییع جنازه اش رسول الله یک بار این طرف جنازه را گرفته است و بعد آن طرف و.. از حضرت پرسیدند چرا؟ فرمود: به این خاطر که می دیدم جبرئیل این طرف را گرفته است رفتم آن طرف بعد آن طرف را گرفت بعد رفتم آن طرف و....

در روایت هست که ۱۸۰۰۰ ملک در تشییع او شرکت کردند چرا؟

به خاطر تداوم بر سوره توحید.

آدم با این سوره توحید، احساس نور می کند.

بعضی از مواقع عرفا که می گویند: نور می شود، این ها واقعا نور را می بینند. نور از او تشعشع می کند.

بعضی می گویند: ما باید به جایی برسیم که هر روز سهم معنوی خودمان را ببریم.

نکته این است: که خود اهل بیت اجازه می دهند که ما چیزی را بر خود فرض کنیم. سعی کنیم: بهترین جا و با نشاط ترین زمان و مکان را برای آن انتخاب کنید.

یک زمان جایگزین و جبرانی هم برایش انتخاب کنیم.

ابن عربی در فتوحات: سالک پیش از این که نزد استاد برسد چه باید بکند، که ۷ کار است. که همین هفت کار، خیلی انسان را پیش می برد.

استاد: آباد کردن بین الطلوعین یا سحر داشتن، نیاز به استاد ندارد.

مرحوم قاضی: من قول می دهم: هر کسی این دو را رعایت کند جزء اولیاء الهی می شود: ۱. نماز اول وقت. ۲. ترک گناه.

در جای دیگری فرموده است: هر کسی نماز اول وقت را خواند و به جایی نرسید، مرا لعن کند.

اگر آدم بتواند با یک روالی این برنامه را جدی کند، خیلی خوب و خوش است.

این که پیرزن ها دو سه ساعت می نشینند پای دعا و مفاتیح و قرآن، خیلی خوشم می آید.

رعایت اعتدال و تدریج

آهسته آهسته باید به این زمان افزود.

## عقلانیت

باید با عقلانیت هم باشد. از ابتدا سه ساعت باشد، این که نمی شود.

به تدریج به این سمت برویم.

بنده خدایی بود که خوش اخلاقی، برنامه اش بود. به تدریج لذت می برد و حتی می بیند که این نور چگونه گناهانش را ذوب می کند.

کسی می رود در انفاق، همان خوش است. ضوابط انفاق را خوب یاد بگیرد، مثلاً طعنه نزند و خودش را خیلی بزرگ نبیند و ریا نکند و...

بنده خودم افرادی را دیده ام که اهل انفاق بوده است، چقدر لطیف شده است. ولی کلی جانش همه اش شده است لطیف. این را می گوئیم: اصرار بر یک عمل و ادامه دادن آن عمل خیر.

این تفرض علی نفسک فریضه. این را به چشم بیاورید. در چیزهایی که شریعت میل به آن دارد و دستور به آن داده است انتخاب کنید.

## حدیث دیگر

«قَالَ سَمِعْتُ الصَّادِقَ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ يَقُولُ جَاءَ رَجُلٌ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ص كَثُرَتْ ذُنُوبِي وَ ضَعُفَ عَمَلِي فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص أَكْثَرَ السُّجُودِ فَإِنَّهُ يَحُطُّ الذُّنُوبَ كَمَا تَحُطُّ الرِّيحُ وَرَقَ الشَّجَرِ.»

اینجا سخن تکرار سجده است. که گناهان را همان گونه باد برگهای درختان پاییزی را می ریزد.

قبلا هم گفتیم: گاهی می شود با یکبار سجده کردن، تمام گناهان قبلی را درست کرد که گفتیم بر می گردد به روح عمل. ولی این تکرار سبب می شود که نورانیت سجده در انسان بیاید.

## حدیث دیگر

«وَقَالَ ع قَلِيلٌ تَدْوَمُ عَلَيْهِ أَرْجَى مِنْ كَثِيرٍ مَمْلُولٍ مِنْهُ»

چون بر جان اثر می کند، خوبست بر خلاف آن چه موجب ملالت می شود.

### شرط رسیدن به مقامات در کلام عرفا

کسانی می توانند به مقامات برسند که دارای همت باشند. اهل حال بودن که کافی نیست. صاحب همت، خوش در کار می آید. صاحب حال، حال خوش او را راه می برد، ولی این حال خوش همیشه در او ماندگار نیست. صاحب همت می گوید: هر چه که بشود.

کسی در کار سلوک بود می گفت: من اگر بدانم ۱۰۰ سال عمر دارم و ۹۹ سال و ۱۱ ماه بگذرد و یک ماه بیشتر نمانده است و به هیچ جا هم نرسیده ام، باز هم مأیوس نمی شوم.

این را می گویند همت!

برخی از اساتید: باید مثل شمشیر هندی بود، که آن قدر تیز است که غلاف خودش را پاره می کند. روح اگر قوی باشد، بدن را راحت نمی گذارند. البته نمی گویم که بدن را فشار بیاورید و آسیب برساند. همت معمولاً در کار عرفانی وجود دارد.

صاحب همت فقط تکرار عمل نیست، بلکه سبک و ساختار کارشان به هم نمی خورد.

یکی از ویژگی های صاحبان همت این است که تکرار عملشان هست و دست از آن نمی کشند.

اساس رسیدن به مقامات عرفانی، همت است.

راهکار اول در فضای جرح و تعدیل از راه کار خیر، روح عمل بود.

راهکار دوم اصرار و تکرار علم بود.

### ۳. انجام هر کار خیر

این که هر کار خیری را مواجه شد، انجام دهد. در دریای خیر غرق شدن. هر کدام یک رگه ای در او ایجاد می کند. درست مثل بازاری که یک جنس فروخت پولی در آورد، یک جنس دیگری فروخت و پول دیگر و یک جنس دیگر فروخت یک سود دیگری کرد.

این کارهای خیر، کم کم کل صفحه جان را می گیرد و سراسر نور می کند. یک معنای اغتنام فرصت این است. اگر این سهم را نگیرید، تمام می شود و می رود.

این را می گویند: دنبال خیر گشتن و فرصت های خیری را از دست ندادن. چنین چیزی در صحنه زندگی ما، تمام روز و شب ما را پوشش می دهد.

کار خیر چیست؟ او تندی کرد، من تندی نمی کنم.

لحظه ای که ازواج و اولاد می خواهند شما را از خیر منع کنند، شما تعفوا و تصفحوا و تغفروا، یعنی همانجا صحنه به دست آوردن خیرات برای شماست.

آیات در زمینه انجام کار خیر گسترده

«يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ عَدُوًّا لَكُمْ فَاحْذَرُوهُمْ وَإِنْ تَعَفَّوْا وَتَصَفَّحُوا وَتَغْفِرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (تغابن ۱۴)»

سبقت گرفتن در خیرات

«يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَأُولَئِكَ مِنَ الصَّالِحِينَ (۱۱۴) وَمَا يَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَنْ يُكْفَرُوهُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ (۱۱۵)» (آل عمران)

«وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ (بقره، ۱۵۸)»

مسارعه: پیشی گرفتن در رسیدن به هدف.

جوری نیست که تراحم داشته باشد، حال و حس پیشی گرفتن

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۳۰۵ (۳۵) (۱۳۹۸، ۱، ۲۵) / ۸ شعبان / یکشنبه

ادامه جرح و تعدیل اعمال

مزاج روحانی، به عواطف و نیت و اعمال و... ما شکل می گیرد.

این بحث از این منظر در فضای عرفانی مطرح است، سطح کار و بیرون مطرح نیست، مهم این است که در درون چگونه باید بر آن فایق شد و جرح و تعدیلی در مزاج معنوی روی دهد.

۱. حسنات و کار خیر انجام دادن

۲. تقوا را توضیح دادیم: ان تتقوا الله يجعل لكم فرقانا.

توضیح دادیم و حتی بحث فلسفی اش را هم انجام دادیم.

۳. توبه و استغفار

ذکروا الله و يستغفروا لذنوبهم...

يجد الله غفورا رحیما

راهکار هر یک از این ها داشتیم توضیح می دادیم.

راهکارهای تحصیل حسنات

۱. روح عمل

گاه آدم یک عمل می کند ولی همه امورش اصلاح می شود، به خاطر این که روح عمل قوی است یا صدق و صفا یا اخلاصش خیلی قوی است.

۲. تکرار یک عمل و اصرار بر یک عمل خیر و تکرار پی در پی.

این اصرار مثلا زیارت امین الله را هر روز بخواند، بعد از مدتی می بیند که این عمل یکپارچه نور می شود و این نور عجیب می رود در جان و عجیب اثر می کند و جان را اصلاح می کند. در نیات انسان تاثیر می گذارد و...

۳. پی در پی کار خیر کردن.

اینجا صحبت یک عمل نیست، بلکه هر کار خیری که پیش آمد آن را انجام می دهد. حتی در جایی که وقت سقوط است، مثلا با خانمش اختلاف پیدا کرده است و به ناحق تشری زده است.

این کار خیری که انجام می شود هر کسی به وزان خودش و شغش این کار را انجام می دهد.

خوب اگر یک کار خیری که مرا از شغلم بیندازد، نباید انجام شود.

مثلا یک طلبه به خاطر کار خیری را انتخاب کند که او را به طور کل از درس و بحث و... بیندازد.

یک نفر کارمند است، کار خیری می کند، یک عقلانیتی باید باشد تا باکارهای خیرش جمع شود.

هر کسی که توان دارد، ...

برخی از افراد در منزل، رفتاری دارد، همانجا می تواند کار خیر کند. با خانواده، با بستگان و...

گاهی برنامه عبادی می تواند باشد به عنوان کار خیر.

کار خیر گسترده.

این کار خیر، سبب می شود انسان خودش را در فضای نوری انداخته است و کار خیر نور است.

۳. انجام هر کار خیر

ادامه آیات در زمینه انجام کار خیر گسترده

انبیاء، ۹۰

«فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَوَهَبْنَا لَهُ يَحْيَىٰ وَاصْلَحْنَا لَهُ زَوْجَهُ إِنَّهُمْ كَانُوا يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَيَدْعُونَنَا رَغَبًا وَرَهَبًا وَكَانُوا لَنَا خَاشِعِينَ»

کار خیر همه جا معنی دارد، دلسوزی و جود و سخا در کارش هست، صدق و صفا در کارش هست، تمام جنود عقل و جهل در کارش هست. هر بدی را ترک و هر خیری را انجام می دهد.

خداوند ناز می دهد، چون مسارعه می کنند در کار خیر. دست به خیر است.

مومنون، ۶۱

«أُولَٰئِكَ يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَهُمْ لَهَا سَابِقُونَ»

بقره، ۱۴۸

«وَلِكُلِّ وِجْهَةٍ هُوَ مُوَلِّئُهَا فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ أَيْنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعًا إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»

روایات در زمینه انجام کار خیر گسترده

حدیث اول

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: إِذَا أَرَدْتَ شَيْئًا مِنَ الْخَيْرِ فَلَا تُؤَخِّرْهُ فَإِنَّ الْعَبْدَ يَصُومُ الْيَوْمَ الْحَارَّ يُرِيدُ مَا عِنْدَ اللَّهِ فَيَعْتَقُهُ اللَّهُ بِهِ مِنَ النَّارِ وَلَا تَسْتَقِلَّ مَا يَتَقَرَّبُ بِهِ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ لَوْ شِقَّ تَمْرَةً»

هیچ کار کوچکی را که برای خدا انجام دادی، آن را کم ندان و لو این که تصدق یک خرمايي باشد.

حدیث دوم

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: مَنْ هَمَّ بِخَيْرٍ فَلْيُعَجِّلْهُ وَلَا يُؤَخِّرْهُ فَإِنَّ الْعَبْدَ رُبَّمَا عَمِلَ الْعَمَلَ فَيَقُولُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى قَدْ غَفَرْتُ لَكَ وَ لَا أُكْتُبُ عَلَيْكَ شَيْئًا أَبَدًا»

هرکسی تصمیم به خیر گرفت، تعجیل کند در انجام آن،

عرفا می گویند: هر کاری می خواهی بکن، ولی ما تو را بهشتی قرار داده ایم. خرده ریزها را خداوند زمینه تنبش قرار می دهد. ولی گاه این خرده ریزها زمینه سقوط است. چرا که مورد توجه حق تعالی قرار نگرفته است.

#### حدیث سوم

«قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ إِذَا هَمَّ أَحَدُكُمْ بِخَيْرٍ فَلَا يُؤَخِّرْهُ فَإِنَّ الْعَبْدَ رَبِّمَا صَلَّى الصَّلَاةَ أَوْ صَامَ الْيَوْمَ فَيَقَالَ لَهُ أَعْمَلُ مَا شِئْتَ بَعْدَهَا فَقَدْ غَفَرَ اللَّهُ لَكَ».

گاهی شخص خطا می کند ولی خداوند متعال همان خطا را مایه تنبه او قرار می دهد. ولی برخی این خطاها مایه سقوط او می شود و گرفتار استدرج شده است.

برخی از اولیاء الهی گناه هم که می کنند، خداوند سخت نمی گیرد، نه این که حساب نمی کند، بلکه خداوند از گناهشان چشم پوشی می کند.

#### نکته راهبردی در مورد کار خیر: تعجیل

در کار خیر تا دیدید خیر است، عجله کنید. چون اگر تاخیر بیفتد، برای شیطان فرصت پیش می آید که در آن کار تاخیر ایجاد کند.

زیاد باید کار خیر کرد، نسبت به هر چیزی، جود، سخا، مهربانی، انفاق، تواضع، هر کار خیری که هست و آدم انجام می دهد، کارهای خیر را آدم پخش کند و بپاشد تا بلکه یکی از آن ها مورد توجه الهی قرار بگیرد.

یکی از راه های تعدیل مزاج همین است که آن وقت مزاج اصلاح می شود.

پس کارهای خیر از انواع کارهای خیر فراوان انجام می دهد.

#### نکته دیگر

حضرت امام صادق علیه السلام می فرماید: اول صبح کار خیر انجام دهید، آخر شب هم کار خیر انجام دهید، ان شاء الله خداوند شما را می بخشد.

برخی اول صبح و آخر شب یک برنامه کار خیر دارند، و با کار خیر می خوابند. حضرت می فرماید: اگر اینجور باشد، امید است که خداوند شما را ببخشد.

## حدیث چهارم

«قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عِ افْتَتَحُوا نَهَارَكُمْ بِخَيْرٍ وَامْلُوا عَلَيَّ حَفَظْتَكُمْ [ملايکه ای که حافظ اعمال شما هستید] فِي أَوَّلِهِ خَيْرًا وَفِي آخِرِهِ خَيْرًا يُغْفَرُ لَكُمْ مَا بَيْنَ ذَلِكَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ.»

این راه سوم که مسارعه در خیر، کار خیر و استقبال کار خیر و هر کار خیری که باشد، انجام دهد و تعجیل نکند.

### ۴. بودن با انسان های اهل خیر

این مساله به لحاظ تربیتی به جد موثر است.

گاه انسان یک کار خیری را انجام می دهد در او اثر نمی کند، ولی اگر با یک انسان خوب باشد، آن کار در او به جد تاثیر می کند.

چون نفس ما ناخودآگاه خو می پذیرد. نفس آن ها در ما اثر می کند.

گاه یک ولی خدا یک برنامه سه ساعته دارد، کسی که با اوست یک برنامه یک ساعته برای خودش می گذارد.

ادبی را به خرج می داد آن ولی خدا، او هم آن ادب را مراعات می کند.

## روایات این باب

### حدیث اول

«وَمِنْ خَيْرِ حَظِّ امْرِئٍ قَرِينٌ صَالِحٌ [جالس] فَقَارِنِ أَهْلَ الْخَيْرِ تَكُنْ مِنْهُمْ»

### حدیث دوم

«وَمُجَالَسَةُ الْأَخْيَارِ تُلْحِقُ الْأَشْرَارَ بِالْأَخْيَارِ»

### حدیث سوم

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صِ قَالَتِ الْحَوَارِيُّونَ لِعِيسَى يَا رُوحَ اللَّهِ مَنْ نُجَالِسُ قَالَ مَنْ يُذَكِّرُكُمْ اللَّهُ رُؤْيَتُهُ وَيَزِيدُ فِي عِلْمِكُمْ مَنْطِقُهُ وَيُرَغِّبُكُمْ فِي الْآخِرَةِ عَمَلُهُ.»

این خاصیت نشستن با اهل خیر است.

در شریعت چند راهکار وجود دارد در این خصوص



## راهکارهای بودن با اهل خیر

۱- رفتن به مسجد. که در آنجا کسانی هستند که می خواهند پاک شوند و نیک شوند. مخصوصاً در هر مسجدی، دسته ای از افراد هستند که اهل مسجدند و دایماً در مسجد هستند. این ها سردمدار عمارت مسجد هستند.

۲- حضور در حوزه های علمیه. ما قدر این حوزه ها را باید بدانیم. خوبست که آدم چندباری با افراد بیرون از حوزه بنشیند، قدر حوزه را می فهمد. گاه یک محله پاک است چقدر آدم نفس می کشد.

این یکی از توفیقاتی است که ما در حوزه علمیه هستیم و قدر همه را بدانیم و برای همه دعا کنیم. آداب پاک و نیک در حوزه بسیار است.

کمی آن طرف تر در فضاهای علمی، راحت شراب، راحت رقص و جنایت و... گاه یک مجموعه علمی است ولی آدم سرش را نمی تواند بلند کند.

منطق هایی که می گویند و حرف هایی که می زنند و اندیشه هایی که دارند هیچ، فقط رفتارهای عادی شان، انسانی نیست. نه این که هیچ کسی نباشد، هستند کسانی که در آنجا خودشان را خوب نگاه داشتند که این افراد اتفاقاً خیلی ارزشمند هستند.

### حدیث چهارم

«صُحْبَةُ الْأَخْيَارِ تَكْسِبُ الْخَيْرَ كَالرَّيْحِ إِذَا مَرَّتْ بِالطَّيِّبِ حَمَلَتْ طَيِّباً»

### حدیث پنجم

«لِقَاءُ أَهْلِ الْخَيْرِ عِمَارَةُ الْقُلُوبِ»

استاد: من تعبیر می کنم که محیط انس پدید بیاورید. در یک جمعی باشید که آن جمع شما را پیش ببرد.

## ۵. اعتقادات خیر

وقتی ما بحث خیر می کنیم، منظورمان مطلق خیر است و عمل مطلق است، حتی اعتقادات هم خیر است.

مهم ترین خیرات، اعتقادات خیر است. در فضای خیرات ایمانی خوب حرکت کنید. که انسان را خیلی پیش می برد. که علامه هم گفتند: توحید که خیرات اعتقادی است، انسان را خیلی پیش می برد.

در این خیرات اعتقادی: توحید و ولایت.

البته تمام خیرات نیک اند و یادم هست که هر یک از این خیرات چگونه می شود موجب ایمان شود و سه راهی که ایمان افزوده شود، این ها را توضیح دادیم.

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۳۰۶ (۳۶) (۱۳۹۸، ۱، ۳۱ / ۱۴ شعبان / شنبه)

ادامه جرح و تعدیل اعمال

بر اساس اعمال و نیاتی که دارد، مزاج معنوی ای درست می شود

آیا می شود مزاج معنوی را اصلاح کرد یا خیر؟

بله. می شود. چگونه می شود مزاج را تعدیل کرد. مزاج روحانی که کدورت در آن نشسته است و ... این باطن

را چگونه می شود درست کرد؟

سه راه در قرآن و روایات هست:

۱. حسنات.

۲. تقوا. ان تقوا الله يجعل لكم فرقانا

۳. توبه.

داشتیم راهکارهای عملی هر یک را توضیح می دادیم.

در مورد حسنات، راهکارهایش را گفتیم تا جلسه قبل. برخی را گفتیم و .

راهکارهای تحصیل تقوا

از یک جهت شامل ملاحظات در ارتباط با خدا می شود، ولی فرد بارزش حذر از گناه است.

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا وَ يُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَ يَغْفِرْ لَكُمْ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ

(انفال/۲۹)»

۱. تقوا ولو در یک عمل (تقوای اندک)

اگر نمی توانیم در همه جنبه ها تقوا پیشه کنیم، حداقل در یک امر تقوا را پیشه کنیم.

این مخصوص ابتدای راه نیست، بلکه هر کس در هر مقطعی این را می تواند داشته باشد.

امیرالمومنین علیه السلام

«وَقَالَ عِائِشَةُ اللَّهُ بَعْضَ التَّقَى وَ إِنَّ قَلَّ وَ اجْعَلْ بَيْنَكَ وَ بَيْنَ اللَّهِ سِتْرًا وَ إِنَّ رَقَّ»

این کار آسانی است، حال که غرق گناهیم، منظم این نباشد که آب که از سر گذشت چه یک نی و چه صد نی، بلکه منظم این باشد که ولو شده است یک گناه را انجام ندهم.

این منطقی در همه جا مطرح است و در یک سطح فقط نیست.

من یکجا می توانم جلوی راه را بگیرم، همان قدر هم کم نیست. گناه سطوحی دارد و هر کسی در هر سطحی توانی دارد. این که کسی بگوید از من سلوک بر نمی آید، ولی این یک کار سلوکی را که می توانم انجام دهم.

من اگر در راه کمال در خود توان نمی بینم، اگر نمی توانم کمی که می توانم، لب تر کنم.

سطح اول، راه عمومی است، که به افراد بگوییم: از صدتا اگر یکی را می توانی کم کنی، این را داشته باش.

مثل حضرت حرّ که در دلش ارادت به حضرت زهراء سلام الله علیها دارد و از یک جهت حاضر هم هست بر فرزندش بجنگد و او را به زحمت بیندازد و حتی او را نزد عبیدالله بن زیاد هم ببرد.

حتی حضرت حرّ وقت نماز، پشت سر حضرت اباعبدالله علیه السلام نماز خواند.

کسی که کمی خدایی است، نسبت به او مراقب باش. هر جور حرف نزن و هر کاری نکن. در عین آلودگی این یک نوع مراقبت تقوا است که بعضی التقاء است. یک کورسوی نور در دل باقی مانده است. کورسوی نور یعنی: فطرت همچنان می تواند کار برسد.

اولین زمینه تعدیل اینجاست که انسان ولو شده است نسبت به یک گناه تقوا را مراعات کند.

تعبیر شده است: کورسوی نور فطرت در عین آلودگی. یک باریکه راهی را به سوی حق باز گذاشتن. این چیز کمی نیست.

منطقی این باشد: یک کمی می توانم، همان باشد. مثلاً: من هر چه می کنم، بکنم ولی به حجت خدا و مثلاً امام رضا علیه السلام بد نمی گویم.

من دیده ام کسانی که کار خلاف شدید کرده است ولی دید راه باز شده است و حتی حاضر است که هر جا حاضر شود و دست به هر کاری بزند و حتی به حجت خدا هم توهین کند!

گناه هم که گناه می آورد.

ولی بعضی ها می گویند: درست است که ما گناه زیاد می کنیم، ولی این گناه را نمی کنیم یا مثلا در ماه رمضان این گناه را نمی کنم.

برخی هستند که از آن طرف حتی در شب ۲۱ رمضان هم بدتر می کنند، ... به این خاطر که شیطان آن قدر در آن ها رخنه کرده است که این بعضی التقاه را برایشان بی معنی می کند.

با این کار که بعضی التقاه داشته باشد، کورسوی فطرت ماندگار می شود.

برخی که خود را اهل سلوک نمی دانند، خودش را باز نگاه می دارد. آخر چرا؟ تو که این کار معنوی را که می توانی انجام دهی!؟

کسانی هستند که شهوت در دلشان هست گرچه بیرون بروز ندارد. خوب یکبار هم تلاش نمی کند که جلوی ورود شهوت در دل را هم بگیرد! چرا این کار را نمی کند!؟

یک وقت خودش را مواخذه کند، یا بگوید: من دیگر این کار را نمی کنم! و.... همین هم بعضی التقاه است.

این چیزی است و آن چیز دیگری است. گرچه شخص چشمش را نگاه داشته است، ولی حتی می تواند قلبش را هم نگاه دارد و نفسش را از خطور شهوت هم حفظ کند.

در طول عمر حتی یکبار هم اگر جلوی گناه را بگیرد، این یکبار را نباید کم دانست.

کسی که در بیرون مواظبت می کند و در درون خلجاناتی دارد، رسیدن به خلجان های درونی، یک باز کردن کورسو در مرحله دوم است.

چیز دیگری هم که در شریعت آمده است، تقوا در گناهان کبیره

## ۲. تقوا در گناهان کبیره

آن چه مهم است این است که باید سعی کرد از ارتکاب گناهان کبیره جلوگیری کرد.

«إِنْ تَجْتَبُوا كِبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَنُدْخِلَكُمْ مُدْخَلًا كَرِيمًا»

اگر کبایر را ترک کردید، در مقابل صغیره مطرح می شود. اگر کبیره انجام نشود، خداوند متعال صغیره را می بخشد.

« قَالَ الصَّادِقُ عَ مِنْ اجْتِنَابِ الْكِبَائِرِ كَثُرَ اللَّهُ عَنْهُ جَمِيعَ ذُنُوبِهِ وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ - إِنْ تَجْتَبُوا كِبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَ نُدْخِلَكُمْ مُدْخَلًا كَرِيمًا»

«الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كِبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشِ إِلَّا اللَّيْمَ إِنَّ رَبَّكَ وَاسِعُ الْمَغْفِرَةِ»

مغفره یعنی او را از فضای آلوده در می آورد...

به طور خلاصه، گناहانی که دل را به شدت تکان دهد.

مثل این که: گاه می شود زیر درخت چیزی ریخته شود که مناسب درخت نیست ولی حیات درخت را از بین نمی برد. ولی اگر نفت ریخته شود، آن درخت از بین می رود و می سوزد.

کبایر از آن سنخ گناهانی است که درخت جان را عجیب می سوزاند. فطرت را کور می کند. نور فطرت را کور می کند و به شدت تاثیر دارد. ولی برخی از گناهان است، نه این که تاثیر ندارد، ولی جان را فرا نمی گیرد و از بین نمی برد.

برخی می گویند: فواحش همان بیان کبایر اثم است.

ولی گاه فواحش آن گناهان کبیره ایست که به شدت به چشم می آید و آدم ان ها را می فهمد و انجام می دهد.

خداوند می فرماید: این ها را شما انجام ندهید، مابقی را من خودم جمع می کنم.

قبلا در مورد گناه توضیح دادیم. تا انسان گناه نمی کند، تعلق به آن گناه از او گرفته می شود و بی میل می شود و بعد بدی اش به چشمش می آید و بعد دیگر آن را انجام هم نمی دهد.

آلوده نکردن ها سبب می شود که فطرت به حال خود بماند. فطرت نابی که در همه انسان ها هست، در حد بالقوه، پاک و آزاد می ماند. بزرگترین هایی که فطرت را کور می کند، باید مراقب بود که آن ها را مرتکب نشد.

در این صورت نور فطرت می ماند، بعد سبب می شود که صفای فطری باقی بماند و بعد عملا در مسیر درست حرکت می کند. این در مورد کبایر.

### لمم

چندجور توضیح داده شده است. که گاه در بیان خود اهل بیت هم آمده است.

- انجام می دهد ولی سلیقه اش نشده است.
- گناهی که به اندازه کبیره نیست بلکه صغیره است.
- آنی که تصمیم بر کبیره گرفت ولی انجام نداد و اقدامش نکرد. این لمم است.

### نکته ای در مورد فواحش

مخصوصا طبق آن معنا: گناهان بسیار بین بسیار زشت.

از این گناهان باید خیلی مراقب بود، چون تمام جان را آلوده می کند. مثل این که: کل در را به سوی خود می بندد.

اولا باید از این ها خیلی حذر کرد.

بعد از آن از کبایر باید حذر کرد. همان گناهانی است که اثر جدی دارد. که هر وقت انجام می دهی، چندبار، اوضاع جان را به هم می ریزد.

« قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَ مَا مِنْ عَبْدٍ إِلَّا وَ عَلَيْهِ أَرْبَعُونَ جَنَّةً حَتَّى يَعْمَلَ أَرْبَعِينَ كَبِيرَةً فَإِذَا عَمَلَ أَرْبَعِينَ كَبِيرَةً انْكَشَفَتْ عَنْهُ الْجَنَّةُ فَيُوحِي اللَّهُ إِلَيْهِمْ أَنْ اسْتُرُوا عِبْدِي بِأَجْنِحَتِكُمْ فَتَسْتُرُهُ الْمَلَائِكَةُ بِأَجْنِحَتِهَا قَالَ فَمَا يَدْعُ شَيْئاً مِنَ الْقَبِيحِ إِلَّا قَارَفَهُ حَتَّى »

این کبیره ها سبب می شود که حیاء و ادب حذف شود. جوانمردی مان حذف شود. که این ها سپرهای جان ماست.

صغیره جان را آلوده می کند.

اگر این باشد، می شود این نکته به دست بیاید:

چرا کبیره این گونه است؟ اثرش زیاد است در منکوس کردن دل.

این را در سطح اول مطرح کردیم.

که بعد از سطح اول که ولو یک مورد شده است که تقوا پیشه کند، اما اینجا باید سعی کند که مرتکب کبیره نشود.

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي حَدِيثٍ قَالَ: قَدْ سَمَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ بِالْعَمَلِ الصَّالِحِ مُؤْمِنِينَ وَ لَمْ يَسْمِ مِنْ رَكِبِ الْكِبَائِرِ وَ مَا وَعَدَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَيْهِ النَّارَ مُؤْمِنِينَ فِي قُرْآنٍ وَ لَا آثَرٍ وَ لَا نُسَمَّهُمُ بِالْإِيمَانِ بَعْدَ ذَلِكَ الْفِعْلِ.»

کسی که کبیره انجام می دهد را خداوند متعال در هیچ جایی مومن ندانسته است نه در قرآن و نه در هیچ جای دیگری.

گناه دل را پاره می کند همان طور که چاقو گوشت را پاره می کند.

<sup>3</sup> (۲) الجنة بالضم: السترة و الجمع جنن بضم الجيم و فتح النون. و كأن المراد بالجنن أطافه سبحانه التي تصير سببا لترك المعاصي و امتناعه، فبكل كبيرة- كانت من نوع واحد أو أنواع مختلفة- يستحق منع لطف من أطافه أو رحماته تعالى و عفو و غفرانه فلا يفضحه الله بها فاذا استحق غضب الله سلبت عنه لكن يرحمه سبحانه و يأمر الملائكة بستره و لكن ليس سترهم كستر الله تعالى. أو المراد بالجنن ترك الكبائر فان تركها موجب لغفران الصغائر عند الله و سترها عن الناس فاذا عمل بكبيرة لم يتحتم على الله مغفرة صغائره و شرع الناس في تجسس عيوبه و هكذا إلى أن يعمل جميع الكبائر و هي أربعون تقريبا فيفتضح عند الله و عند الناس بكبائره و صغائره.

أو أراد بالجنن الطاعات التي هي مكفرة لذنوبه عند الله و ساترة لعيوبه عند الناس و يؤيده ما ورد عن الصادق عليه السلام أن الصلاة سترة و كفارة لما بينها من الذنوب فهذه ثلاثة وجوه خطر بالبال على سبيل الإمكان و الاحتمال (أت).

و قال الفيض (ره): كان الجنن كناية عن نتائج أخلاقه الحسنة و ثمرات اعماله الصالحة التي تخلق منها الملائكة. و اجنحة الملائكة كناية عن معارفه الحقة التي بها يرتقى في الدرجات و ذلك لان العمل أسرع زوالا من المعرفة و إنما يأخذ في بغض أهل البيت لانهم الحائلون بينه و بين الذنوب التي صارت محبوبة له و معشوقة لنفسه الخبيثة بمواعظهم و وصاياهم عليهم السلام انتهى. و قيل: إن تلك الجنن اجنحة الملائكة و لا يخفى إباء ما بعده عنه إلا بتكلف تام. و له معنى آخر و هو السادس من الوجوه التي ذكره و هو أن المراد بالجنن الملائكة أنفسهم لانهم جنن له من دفع شر الشيطان و وساوسه فاذا عمل كبيرة فارق عنه ملك إلى أن يفارق الجميع فاذا فارقوه جميعا أوحى الله إليهم أن استروهم بأجنتكم من بعيد ليكون محفوظا في الجملة من شر الشياطين فضمير إليهم في قوله: «فيوحى الله إليهم» راجع إلى الجنن.

<sup>3</sup> (۳) اقترف الذنب: آتاه و فعله. و قارفه: قاربه. و قوله: «حتى يتمدح» في القاموس تمدح: تكلف أن يمدح و افتخر و تشبع بما ليس عنده و قال: مدحه كمنعه: أحسن الثناء عليه كمدحه و امتدحه و تمدحه. فالامتداح استعمال هنا بمعنى التمدح و في بعض النسخ [يتمدح] و هو أظهر.

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ كَانَ أَبِي ع يَقُولُ مَا مِنْ شَيْءٍ أَفْسَدَ لِلْقَلْبِ مِنْ خَطِيئَةٍ إِلَّا الْقَلْبَ لِيَوَاقِعِ الْخَطِيئَةَ فَمَا تَزَالُ بِهِ حَتَّى تَغْلِبَ عَلَيْهِ فَيَصِيرَ أَعْلَاهُ أَسْفَلَهُ»

این در سطح اول است.

در سطوح بالاتر، هر کسی در هر سطحی از معنویت و سلوک باشد، کبیره هایی دارد.

این گناهان کبیره در سطح اول است که برای عموم است.

ولی هر کسی در هر سطحی که باشد، کبیره هایی را دارد. که وقتی مرتکب کبیره شد در هر سطحی، عجیب دل و قلب را زیر و رو می کند.

چی شد که حضرت یونس در شکم ماهی افتاد؟

چون حضرت یونس کمی زودتر از آن که خداوند متعال گفت، از قوش فاصله گرفت.

در سطح عمومی، او غیرت به خرج داد که از مردم فاصله گرفته است و خوب است. ولی برای حضرت یونس این کار برایش خیلی اثرگذار است.

برای هر سطحی یک کبیره ای است. که نزد خدا سنگین است برای برخی. و خیلی اوضاع را به هم می ریزد. گاه یک عالم ربانی یک چیز کوچکی می گوید، که از او می گیرند خیلی چیزها و خیلی در او اثرگذار است.

این آیات روحی دارد که هم سطح اولیه را می گیرد و هم سطح های باطنی و بالات را هم می گیرد.

در مرحله آخر که تتمه انیت باقی می ماند، برای آن ها این تتمه خودش یک کبیره محسوب می شود.